

نیما

سال بیست و یکم

شماره اول

فروردین ۱۳۴۷

ذیحجه ۱۳۸۷ - محرم ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۳۵

فهرست مندرجات

صفحه :

۱	آزادی مجسمه	: دکتر اسلامی ندوشن
۹	تابعه	: جلال الدین همایی
۱۲	از معجزات شعر	: سید محمدعلی جمالزاده
۱۸	مآخذ ابیات مرزبان نامه	: دکتر مهدوی دامغانی
۲۱	جزر و مد سیاست	: دکتر باستانی پاریزی
۲۹	عاشق ناکام	: پژمان بختیاری
۳۲	نقش نام آدم و حوا	: دکتر محمد دبیر سیاقی
۳۳	دفاع دوستی از دوستی	: دکتر نصرت الله باستان
۳۸	غزل	: حمیداللهی نوید
۳۹	ژاپون	: احمد احمدی
۴۶	مرد بزرگ جهان شیعه	: محمدعلی معیری
۴۸	خانه مانوس	: ابراهیم صهبا
۴۹	احتجاجات - کتاب	

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

نیما

مجله ماهانه ادبی، هنری، تاریخی

مدیر مؤسس: حبیب نیما

تأسیس در فروردین ۱۳۲۷

دفتر اداره: خیابان شاه آباد - کوچه ظهیر الاسلام - شماره ۲۴

تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراك سالانه: سی تومان - تك شماره: سه تومان

خارج از ایران: سه لیره انگلیسی

زبان آلمانی

سازمان فرهنگی معتضدی با سابقه چندین ساله

به منظور راهنمایی داوطلبان تحصیل در آلمان غربی و اطریش

خیابان لاله زار - کوچه رفاهی - تلفن ۳۰۳۷۳۸

مهندس معتضدی

یغا

شماره مسلسل ۲۳۵

سال بیست و یکم

فروردین ماه ۱۳۴۷

شماره اول

آزادی مجسمه

(گزارشی از سفر امریکا)

—۳—

بهار گذشته ، توین بی ، مورخ و حکیم انگلیسی ، مقاله‌ای در باره امریکا نوشت و طی آن امریکای کنونی را به امپراطوری روم تشبیه کرد . این تشبیه که از جانب بعضی از متفکران خود امریکا نیز عنوان شده ، بدان معناست که همانگونه که امپراطوری روم به اوج قدرت و ثروت رسید ، و سرانجام درینجه اقتدار خویش از پای در آمد ، چنین سرنوشتی در انتظار امریکا نیز می‌تواند باشد .

چه ، قدرت ، ذاتاً متجاوز است و در این خصیصه تخریب و تجاوز ، حتی به خود هم رحم نمی‌کند ؛ پس از آن که دیگران را زیر لگدله کرد ، به خود می‌پردازد . همه امپراطوری‌هایی که در گذشته اوج گرفتند و مضمحل شدند (از جمله دو امپراطوری هخامنشی و ساسانی) قربانی حشمت خود گردیدند . قدرت ، غرور می‌آورد و ثروت ، فساد ، و این هر دو نابود کننده‌اند .

اکثر مورخین غربی شکست خشایارشا را دریونان ، حادثه مبارک و نجات بخشی

برای تمدن غرب دانسته اند. وی که بر کشوری سلطنت می کرد که در عصر خود از حیث قدرت و ثروت، نظیر امریکای امروز بود، به سرزمین کوچکی حمله برد، و با ناکامی روبرو گردید. شاید روزی مورخین دنیا، شکست امریکا در ویتنام را نیز واقعه نجات بخشی برای تمدن بشر بخوانند^۱.

کسی نمیخواهد درباره امریکا فال بد بزند. باید آرزو کرد که مردم امریکا سرانجام بر سر نوشت خود مسلط شوند، زیرا همانگونه که در پیش اشاره شد، اکثریت مردم این سرزمین از حسن نیت و بعضی صفات عالی بشری بی بهره نیستند، و حیف است که به سر نوشت امپراطوریهای بخت برگشته دچار گردند.

نه تنها روشن بینان امریکا، بلکه بعضی از سیاستمداران صاحب مقام نیز از خطر معنوی ای که در کمین کشورشان است، غافل نبوده اند. از آن جمله بود کندی فقید. سنا تور فولبرایت نیز، که رئیس کمیته خارجی سنای امریکا است، یکی از آنهاست. وی اخیراً کتابی انتشار داد بنام «غرور قدرت»^۲ و طی آن نگرانی خود را از وضع کشور خویش بیان کرد. در مقدمه کتاب خود می نویسد: «امریکا امروز بدان نقطه تاریخی رسیده است که چون ملت می رسید، بیم آن است که در باره سنجش قدرت خویش به اشتباه بیفتد. ملتهای بزرگ، هنگامی که به یک چنین تقاطع بحرانی رسیدند، آرزوهایشان را بیش از آنچه می بایست، گسترده کردند، و بر اثر این گسترش بیش از حد، به انحطاط و زوال گرائیدند.» و توضیح می دهد: «قدرت، خود را با تقوی اشتباه می کند. یک ملت بزرگ، بنحو عجیبی تمایل به این اعتقاد دارد که قدرت خویش را نشانه ای از موهبت الهی بداند، و چنین انگارد که مسئولیت خاصی بر دوش او نهاده شده تا ملتهای دیگر را خوشبخت تر و داناتر کند؛ و خلاصه، آنان را عیناً مثل خود سازد.»

۱ - منظور، نه تأیید نظر مورخین غربی است، و نه یافتن وجه شباهتی بین جنگ یونان و جنگ ویتنام؛ بلکه مقایسه ای بین دو قدرت قدیم و جدید است.

۲ - Arrogance of Power - این کتاب چه از نظر مقام و مسئولیتی که نویسنده اش در سیاست امریکا دارد، و چه از نظر خود مطالبش، بسیار پرمعناست؛ و بخواهش من، یکی از دوستان، ترجمه آن را بعهده گرفته است.

آنگاه عبارتی از **الدس هکسلی**، نویسنده انگلیسی نقل می کند: «ممکن است بر سر کاشتن غله در يك سرزمین سردسیر، یا رویاندن درخت بر يك کوه برهنه، اختلاف نظر بین کسانی پیش آید؛ لیکن، این اختلاف نظر، منجر به آدمکشی متشکل (جنگ) نمی شود. آدمکشی متشکل، بر سر این مسائل پیش می آید: بهترین ملت کیست؟ بهترین مذهب چیست؟ بهترین نظریه سیاسی کدام است؟ بهترین شکل حکومت چه می تواند باشد؟ چرا ملت های دیگر آنقدر ابله و رذل هستند؟ چرا نمی بینند که ما چقدر خوب و باهوش هستیم؟ چرا در برابر کوشش های نوع پرستانه ما که می خواهیم آنها را تحت سرپرستی بگیریم و آنها را مثل خودمان کنیم، مقاومت می کنند؟».

فولبرایت از این معنی نتیجه می گیرد: «ملتی که ارتش قوی تر داشت، آن را دلیل بر آن می گیرد که مردم بهتر، سازمانهای بهتر، اصول بهتر، و بطور کلی، تمدن بهتری هم دارد؛ زیرا قدرت را نشانه برتری می گیرد.»^۱

اکنون سؤالی که در برابر دنیا قرار دارد این است: آیا امریکا باید خود را با مقتضیات و سیر دنیا وفق دهد، یا دنیا باید بدلتخواه امریکا تغییر شکل و ماهیت بدهد و به قالبی که مورد پسند او باشد، در آید؟ قرائن بسیار نشان میدهد که امریکا، بعنوان يك قدرت جهانی و بلا معارض، معتقد است که باید بقیه دنیا به میل او کردن نهد، و از اینکه در گوشه و کنار جهان مقاومت هایی در برابر این میل می شود، خشمکین و نگران است.

امریکا از جنگ دوم بد این سو، تقریباً یگانه تاز بوده؛ بخصوص از زمان «حادثه موشک» در کوبا، که روسیه شوروی میدان خالی کرد، ایالات متحده، غرور و اعتماد خود را که بر اثر پیشرفت های فضائی و نظامی شوروی، متزلزل شده بود، بازیافت. جنگ ویتنام، گرچه منجر به فتح نشده است، ولی این استنتاج را برای امریکا به بار آورده، که هر چه میکند، هیچ کس جلوی او در نخواهد آمد.

۱- سناتور فولبرایت در کتاب خود، آثار قدرت امریکا را تنها از نظر روابط خارجی او مورد بحث قرار داده، اما این قدرت و غرور، و بخصوص ثروت، در داخل، بر جامعه امریکا نیز اثرهای شومی نهاده که ما در جای خود به ذکرش خواهیم پرداخت.

چند ماه پیش آقای برزینسکی ، عضو شورای سیاست‌پردازی وزارت امور خارجهٔ امریکا، طی "نظقی گفت" : « در چند سال اخیر، ایالات متحده به کامیابیهای ذیل نائل شد : خروشچف را در کوبا به تسلیم واداشت ؛ منافع خود را در جمهوری دومینیک و در کنگو حفظ کرد ؛ و اکنون در ویتنام ، در کار حفظ همان منافع است. با این حال، اتحاد جماهیر شوروی جرئت نکرد، حتی در برلن ، یعنی منطقه‌ای که تحت الحمایه‌اش بود ، دست به عکس العمل بزند . امروز ، شوروی در واقع یک قدرت منطقه‌ای است ، و نیروی خود را به اروپا ، و خطری که از جانب چین متوجه اوست، معطوف کرده ؛ در حالی که قدرت ما در چند سال اخیر، قدرتی قاطع بوده... و وسائلی در دست داشته که بتواند خود را دارای قلمرو دنیائی بخواند . »

مقامات رسمی امریکا ، هیچ گاه انکار نکرده‌اند که برای خود « مسئولیت جهانی » قائل‌اند ، و در هر گوشهٔ دنیا اتفاقی بیفتد ، آنان باید به خود حق بدهند که به هر نحو مصلحت دیدند ، مداخله کنند . این ادعای « مسئولیت جهانی » یا « مأموریت جهانی » بسیار پر معناست . آقای برزینسکی می‌پرسد : « تحت چه شرایطی ما باید در کار کشورهای دیگر مداخله کنیم ، یا از مداخله خودداری نمائیم ؟ » و خود جواب می‌دهد : « تعیین اصل و قاعده‌ای برای این امر بسیار مشکل است. اما ، بطور کلی می‌توان گفت که هر جا عدم مداخلهٔ امریکا موجب تزلزل ثبات در منطقه‌ای گردد ، از نظر امریکا ، مداخله ، موخه شناخته می‌شود . مداخله ما باید از جهت ارزش دنیائی و بین الملل آن مورد قضاوت قرار گیرد ، نه از جهت نتایجی که در داخل کشور خاصی به بار می‌آورد . این اصل، مداخله ما را مشروع می‌کند ، و پافشاری ما را در ایجاد ثبات منطقه‌ای ، در جنوب شرقی آسیا ، مجاز می‌سازد . »

می‌بینیم که امریکا به خود اجازه می‌دهد که در هر نقطهٔ دنیا ، بی‌نظمی احساس شد ، فوراً دست بکار شود . و اما این « نظم » چیست ؟ بر وفق چه مبادی و

۱- Zbigniew Brzezinski متن نطق او طی شمارهٔ ۸۲۶۱ ، در ژوئیه ۱۹۶۷ از طرف وزارت امور خارجهٔ امریکا ، در نشریهٔ خاصی انتشار یافت .

اصولی سنجیده می‌شود؟ چه کسی برضد چه کسی نظم برهم می‌زنند؟ البته، حکم نظم و بی‌نظمی، و لزوم مداخله و عدم مداخله، باخود امریکاست؛ و نمونه‌هایی که از بعد از جنگ دوم در برابر ما قرار دارد، نشان می‌دهد که موضوع، رابطه مستقیم بامنافع امریکا داشته، هر جامنافع و مصالح او بامانع‌ی روبرو شده، نظم به هم خورده است.

مشکل بزرگ این است که امریکا، مصالح دنیا را بامصالح خود مشتبه کرده است؛ یعنی هر جا منافع او در خطر افتاده، وانمود کرده است که منافع دنیا در خطر افتاده؛ و حال آنکه، متأسفانه در اکثر موارد، قضیه درست عکس بوده است. بنا به آنچه ما تا کنون دیده‌ایم، بخصوص مصلحت ملت‌های ضعیف و فقیر، درست در جهت مخالف منافع امریکا سیر کرده.

حتی کسانی که نمی‌خواهند دستگاه حاکمه امریکارا به سوءنیت متهم کنند، (از جمله سناتور فولبرایت) ناگزیر به اعتراف بوده‌اند که این دستگاه، سایر ملت‌ها را کم و بیش «مجبور» می‌شناسد؛ آنها را کسانی میدانند که عقلشان درست بدکار خودشان نمیرسد، و باید برای آنان مصلحت‌اندیشی کرد.

نکته قابل توجه دیگر این است که بقول برز زینسکی، مداخله امریکا باید از نظر دنیائی سنجیده شود، صرف نظر از آثاری که در محل مورد مداخله، به بار می‌آورد. این، بدان معناست که اگر مثلاً بر اثر پشتیبانی امریکا، در فلان کشور عده‌ای کشته شوند، یا در فلان کشور، مردم تحت اختناق و ظلم قرار بگیرند، چون مصلحت کره خاک و حفظ نظم و صلح در دنیا ایجاب می‌کرده (البته تشخیص دهنده امریکاست) پس آن کشورها باید تحمل سرنوشت تحمیل شده بر خود را بکنند.

دیدیم که آقای برز زینسکی، طراح سیاسی وزارت امور خارجه امریکا، مداخله کشور خود را در دومینیک و کوبا و کنگو، جزو فتوحات و ناشی از وظیفه «نظم دهنده» او قلمداد کرد. اکنون بدبینیم که سناتور فولبرایت که او نیز از صاحب مقامان سیاسی امریکاست، در این باره چه می‌گوید.

وی راجع به ویتنام در کتاب «غرور قدرت» مینویسد: «ما ویت‌کنگ‌ها را

که گلوی کدخدایان ده را میبرند، آدمکشان وحشی می‌خوانیم؛ اما خلبانان امریکائی که زنان و کودکان بی‌پناه را با «ناپالم» می‌سوزانند، جنگاوران شجاع راه آزادی می‌شناسیم. اگر کسانی از سپاه ویت‌کنگ، فرار کنند، آن‌را نشانه‌ای بر طرد اندیشهٔ کمونیسم می‌گیریم، اما فرار سربازان سایکون را که به تعداد خیلی بیشتر صورت می‌گیرد، به علاقهٔ سادهٔ آنها به باز کشت به مزرعه تعبیر می‌کنیم؛ مافقاعت و انضباط مردم «هانوی» را اسارت می‌خوانیم، اما هرج و مرج و فساد زندکی «سایکون» را آزادی. ما، هوشی‌مین راستمگری منفور می‌شناسیم، و کائوکی را مدافع آزادی. ویت‌کنگ‌ها را آلت دست هانوی می‌خوانیم و هانوی را آلت دست یکن، اما دولت سایکون را متحد دلاور امریکا قلمداد می‌کنیم. ما، چین را که حتی یک سرباز هم در ویتنام ندارد، متجاوز مینامیم، و خودمان را با چند صد هزار سرباز در آنجا، کسی می‌شناسیم که می‌خواهد در برابر مداخلهٔ خارجی مقاومت کند.

می‌بینیم که به تصدیق فولبرایت، چگونه امریکا مفاهیم و امور را به نفع خود، تعبیر و تفسیر می‌کند.

در بارهٔ جمهوری دومینیک مینویسد: «واقعیت امر آن است که ایالات متحدهٔ امریکا با مداخله در جمهوری دومینیک، چشم خود را به روی علل انقلاب در آن کشور بست و این نکته را از یاد برد که چون اصول دموکراسی در کشوری دستخوش شکست شد، انقلاب، امری مشروع می‌شود... مابطرفداری از یک دستهٔ نظامی مرتجع و فاسد، در جمهوری دومینیک مداخلهٔ نظامی کردیم و بدینگونه نمایانیم که ایالات متحده، در امریکای لاتین، دشمن انقلاب اجتماعی، و بالنتیجه دشمن عدالت اجتماعی است^۱».

داستان کنگو نیز که از طرف طراح سیاسی وزارت امور خارجهٔ امریکا،

۱- اشاره است به شورشی که در سال ۱۹۶۵ در جمهوری دومینیک پیش آمد، و چون نزدیک بود که منجر به پیروزی آزادیخواهان بشود، امریکا مداخلهٔ نظامی کرد و از شکست دار و دستهٔ مرتجعین جلو گرفت.

نمونه دیگری از پیروزی سیاسی ایالات متحده خوانده شده، معروف تر از آن است که در اینجا محتاج به تکرار باشد. بی شک، اشاره وی به وقایعی است که منجر به قتل فجیع لومومبا، نخست وزیر کنگو، و جنگ ژاندارم‌های کاتانگا با قوای سازمان ملل (که هامرشولد، دبیر کل فقید سازمان ملل هم جان خود را بر سر آن نهاد) و خونریزی داخلی و کشتار و بیخانمانی و کرسنگی و درگیری هزاران هزار کودک و زن و مرد، و سرانجام استقرار حکومتی که بتواند منافع سهامداران معادن کاتانگا را محفوظ نگاه دارد، گردید؛ و این «پیروزیها» البته با پشتیبانی مستقیم و غیرمستقیم امریکا به دست آمد.

چون سیاست از نظر حفظ منافع خاصی نگریسته شود، مرز بین خوب و بد و درست و نادرست، به هم می‌خورد. آن چیزی خوب و درست است که به نفع باشد، و آن چیزی بد و نادرست است که به ضرر. به همین سبب، اصول در سیاست امریکا دستخوش نوسانهای متناقض و گیج‌کننده‌ای بوده. مثلاً بعد از جنگ، امریکا خود را دشمن آشتی ناپذیر کمونیسم نشان داد. کمونیسم از نظر او مکتب و نظام سیاسی‌ای بود که همه نطفه‌های شر و فساد و گناه و تباهی را در خود می‌پرورد. مبارزه امریکا با کمونیسم، یادآور متعصبانه‌ترین و خرافه‌آمیزترین، فشارهای مذهبی در قرون وسطی بود. نام کمونیست مرادف بود با خداشناسی، آدمکشی، بی‌ناموسی و ضدیت با تمدن. اما چندی بعد دنیا کشف کرد که کمونیسم از نظر امریکا، در نفس خود آنقدرها هم بد نیست؛ بلکه در آن حد و به آن صورتی بد است که خطری برای منافع امریکا ایجاد کند. پس، مثل همه چیز دیگر، دو نوع کمونیسم از نظر امریکا بوجود آمد: مطلوب و نامطلوب. هنگامی که یوگسلاوی از حلقه اعمار شوروی خارج شد، دست دوستی امریکا بسویش دراز کردید، و حال آنکه وی بر سر مرام خود مانده بود. و بعدتر، چون خود شوروی از تهدید منافع امریکا دست برداشت، او نیز در سلك کمونیست‌های قابل تحمل درآمد. اکنون کمونیسم دیوصفت، آن چین و ویتنام است، و تمام قوای مردم حق‌پرست و نازک‌دل دنیا، باید بر ضد آنها مجهز بماند. اگر فردا احیاناً چین با امریکا کنار بیاید، او

نیز تغییر صفت خواهد یافت ، و معلوم نیست که چه کشوری جایش را خواهد گرفت .
 درباره سایر کشورها نیز ، کم و بیش قضاوت همینگونه بوده . آزادی و پیشرفت
 و رونق در کشوری بدان معناست که امور بروفق نظر امریکا جریان یابد . بمحض
 آنکه دولتی مورد کم لطفی امریکا قرار گیرد ، اگر چند تن را به زندان بفرستد ،
 دلیل بر آن می شود که استبداد سیاه در آن سرزمین حکمفرماست ؛ در مقابل ،
 کشوری که مورد لطف اوست ، می تواند دسته دسته مردم را روانه زندان کند ، و
 کانون آزادی خوانده شود .

دکتر بنیامین اسپاک ، طبیب عالیقدر ، که یکی از رهبران نهضت صلح
 امریکاست ، چندی پیش گفت : « ایالات متحده امریکا در این قسمت دنیا (آسیای
 جنوب شرقی) خیلی بیشتر از چین ، خود را متجاوز نشان داده . ^۱ » و میدانیم که
 چین به دلیل آنکه از نظر امریکا « جنگ طلب » بوده ، سالهاست که پشت در
 سازمان ملل مانده است .

مجموع این امور باعث شده که مردم دنیا ، امریکا را دارای « منطق زور »
 بشناسند . هیچ کس نمی تواند موافق دلخواه خود به « حق » و « آزادی » و « عدالت »
 مفهوم تازه ای ببخشد ؛ و تبلیغ و ادعا هرگز نتوانسته است جای واقعیت را بگیرد ،
 مگر آنکه بدکمک « همزاد » خویش که زور باشد ، خود را بر مردم تحمیل کند .
 نتیجه آنکه ، امروز در سراسر دنیا ، امریکا دارای « متحد » و « همدست » هست ،
 ولی دارای « دوست » نیست . وی ، هر روز بیشتر از پیش در انزوای سیاسی فرو
 میرود ، و رابطه اش با دنیا ، بر سردترین و بی پایه ترین رابطه ها ؛ یعنی پول و زور ،
 مبتنی می گردد .

اگر مردوار گفته می شد که سیاست « پدر و مادر ندارد » یا « سیاست
 اخلاق نمی شناسد » ، جای حرفی باقی نمی ماند ؛ ولی بدبختی این است که هنوز هم
 امریکا ، هر چه می کند بنام « آزادی » و « انسانیت » و « رسالتی که برای » اصلاح
 امور دنیا « دارد ، می کند ؛ و این ریاکاری و قلب حقیقت از طرف کشوری بزرگ ،
 برای آینده دنیا فوق العاده نگران کننده است .

نا تمام

محمد علی اسلامی ندوشن

تابعه

پاسخ نامه منظوم جناب آقای دکتر علی اصغر حریری دامت الطافه العالیة که در گرامی مجله یغما شماره ۱۱ سال بیستم درج شده بود. جواب را بارعایت همان قافیت که در منظومه سؤال است، لیکن در وزن دیگر ساختم.

بتاریخ اسفندماه ۱۳۴۶ شمسی هجری
(جلال الدین همایی سنا)

از سرور سروران حریری	زی بنده بندگان همایی
با پست هوایی آمد امروز	خطی چو هوا به جانفزایی
بر نام «سنا» بنامه اندر	نظمی چو حدیقه سنایی
دل تازه و خوش از آن هوا گشت	کآورد نسیم آشنایی
شادی ز هوا بدل در آمد	این است در آمد هوایی

ای دکتر فاضلای که نظمت	بر فضل و ادب دهد گواهی
تاظن نبری که بنده ز نهار	در «تابعه» کرد ژاژ خایی
خود متن مقاله طالبان را	کافی باشد به رهنمایی
نک حاصل اعتقاد خود را	گویم بتو بی زخود ستایی
من «تابعه» را بقاء منقوط	دانم. نه بخط و لفظ طایی
وان تازیکی که لاولا گفت	کرده بفکاهه یاوه لایی
یا آنکه غلط بذهن او رفت	چون آنکه خطا بچشم رایی
کس «تابعه» را نکفت باطاء	خواهی قرشی و خواو طایی
با این همد حجت از قوامیس	استیزه بود لمی و لایی
همین متن حدیث و شعرو قاموس	دیگر چه کنم عبث درایی
سودای دراز لائیم نیست	اندر سخنی به ناروایی

باری ز حدیث «تابعه» باز	گویم که هم اوست قصه‌دغایی
خود «تابعه» لفظ عام شد	در هر هنری بتمیز رایی
نقاشی و خط و نغمه سازی	سحر قلم و سخن سرایی
هم طب و کهنانت و عرافت	وانچه آید از او شکفت زایی
بالجمله هر آنچه مابتحقیق	گویم مواهب خدایی
این تابعه گوید آن دگر «موز»	وان دیگر، طالع سمایی

پس «موز» که از فرشتگان است	با «تابعه» هنر نمایی
یا آنکه منجمان بطالع	«اختر» و گویند «کدخدای»
یا «توم» که توأم و «قرین» است	در مذهب «مانی» کذایی
معنی است همه یکی بتأویل	در لفظ اگر بود جدایی

در سر نبوغ، هر کسی را	نوعی باشد کره گشایی
چون آنکه یکی برندی آویخت	در حق و یکی پیارسایی
وین بنده «همایی سنا» راست	
توحید ، عقیدت نهایی	



حرزجان

بسمه تعالی شانه

در جواب قصیده شیوای حضرت شاعر سخندان آقای سید مجتبی کیوان اصفهانی دام
الطفه العالی که در گرامی مجله یقما شماره ۱۱ سال ۲۰۰۵ درج شده است .
(جلال الدین همایی سنا)

داراد حقت درضمان خویش	کیوان من ای میر مجتبی
مشهور بعهد و زمان خویش	ای گشته بشعر و سخنوری
پرورده نباشد بکان خویش	کیتی کهری چون تو پر بها
از خامه کوهر فشان خویش	بس کنج فشاندی بمفلسان
از چشمه کلاک و بنان خویش	بس تشنه که سیراب کرده‌یی

از رشحه طبع روان خویش	نك جرعه فشاندی بكام خشك
کردی خجلم از بیان خویش	از لطف ستودی مرا بشعر
کت عرضه کنم امتنان خویش	پندی به ادب داده‌یی مرا
سازم همه جا حرزجان خویش	مدحی که تو گفتی منش بفخر

تنها نه همین داستان خویش	مقصود من از آن قصیده بود
وصف همگان از زبان خویش	بل گفته‌ام از وحدت طریق



از معجزات شعر

شعر معجزه ها کرده و می کند . در « چهار مقاله » عروضی سمرقندی مبلنی ازین معجزه ها مذکور افتاده است که دلالت دارد بر آنکه شعر چه کارها که نمی کند . اشخاصی را در اندک مدتی (و گاهی تنها در یک مجلس) بثروت هنگفت میرساند ، محکومین بحبس و قتل را در عرض چند دقیقه خلاصی می بخشد ، از جنگها و خونریزی ها جلوگیری می کند و صدها و هزارها معجزات دیگری دارد که در خلال کتابهای ما داستان راست و مستند آن آمده است و همه کم و بیش میدانیم و محتاج به بیان نیست .

شعر لابد در فرنگستان هم ازین نوع معجزات داشته و دارد و از آن جمله در اینجا بذکر یک فقره میپردازد . اخیراً در روزنامه « تریبون دوژنو » (منبر ژنو)^۱ که یکی از دوسه روزنامه یومیة معروف شهر ژنو است سرمقاله ای دیدم که اینک بتلخیص و ترجمه آن می پردازم : در ژنو یک کارمند بین المللی^۲ زندگی می کند که چون یکی از خاطرات دوره طفولیت خود را چندی پیش بخاطر آورد میتوان گفت که تا اندازه ای مدار تاریخ جهانی را تغییر داد و شاید بتوان بدون اغراق و مبالغه ادعا نمود که اگر این اقدام او نبود شخصیتی مانند اتان که امروز دبیر کل سازمان ملل متحده است دارای این سمت بسیار مهم و مؤثر نمیبود . شرح این قضیه آنکه چنانکه میدانید دولت بلژیک در تاریخ اول ماه ژوئیه ۱۹۶۱ میلادی (شاید با قدری شتابزدگی) بکشور کونگو در افریقای مرکزی استقلال داد و در آنجا وقایع خونینی رخ داد که ممکن بود دامنه وسیعی پیدا نماید و دنیائی را بآتش و خون بکشاند .

در آن تاریخ دبیر کل سازمان مذکور در فوق داگ هامرشولد^۳ از رجال بنام سوئد بود . وی در صدد برآمد که بامداخله مستقیم خود (بشرط آنکه دولتهای دیگر مستقیماً مداخله ننمایند) جلو فتنه را بگیرد . باشاهمت هر چه تمامتر کمر همت بر بست و عازم آن صوب گردید و چنانکه شاید در خاطر خوانندگان گرامی مانده باشد در وسط صحرا و بیابان هواپیمائی که حامل او بود آتش گرفت و مسافر مارا طعمه آتش ساخت بدون آنکه احدی بتواند کمکی باو برساند . از میان رفتن او و لزوم پیدا کردن جانشینی برای او تولید بحرانی نمود که چیزی نمانده بود تیشه بریشه اساس سازمان ملل متحده بزند و تفصیل این بحران ازین قرار است :

در ماه سپتامبر همان سال روزنامه بسیار معتبر و مشهور امریکائی « نیویورک تایمز »

۱ - شماره ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ میلادی . ۲ - یعنی کارمندی که در یکی از مؤسسات بین المللی از قبیل « سازمان ملل متحد » یا « سازمان بهداشت جهانی » و یا « سازمان بین المللی کار » (از قضا راقم این سطور هم ۳۰ سال در همین مؤسسه اخیر سمت کارمند بین المللی

میداشت) کار میکند . ۳ - Dag Hammerskjold

نوشت که روسیه شوروی مخالف این است که تنها یکنفر جانشین برای هامر کسبولد معین گردد و اصرار دارد که سه نفر جانشین معین نمایند که در حقیقت يك «تريوم وایرات»^۱ باشد و از همان موقع بچنین ریاستی نام و عنوان «ترویکا»^۲ داده شد که بمعنی ارايه سه اسبی است. روز ۲۶ همان ماه سپتامبر کندی رئیس فقید جمهوری امریکا در مجمع عمومی سازمان ملل متحده نطقی ایراد نمود مبنی بر اینکه ریاست سازمان مزبور باید با یکنفر باشد همین گفته او بدین صورت بود که «انتخاب جانشینی برای شادروان هامر کسبولد هر قدر هم مشکل باشد آشکار است که وظایف او را یکنفر بهتر از سه نفر میتواند انجام بدهد و مسلم است که سه اسبی که بيك «ترویکا» بسته شده هرگز بیشتر از یکنفر راننده نداشته اند و اگر سه راننده داشته باشد بیم آن میرود که هر راننده ارايه را بسوی دیگری سوق بدهد. هر چنین ارايه ای تنها يك راننده داشته و دارد و امروز نیز قوه اجرائیه سازمان ملل متحد باید تنها در دست یکنفر باشد و اگر بخواهیم ریاست و اداره را به سه نفر محول داریم شکی نیست که بجای نظم و انضباط آشوب و اغتشاش و «آناشی» را سبب خواهیم گردید و نتیجه چنان خواهد بود که تمام کارها دچار فلج خواهد گردید و تزلزل جای ثبات و اطمینان را خواهد گرفت و اگر ما این سازمان را بدست سه نفر راننده بسپاریم هر دولت بزرگ و مقتدری خواهد خواست که کارها را بر طبق میل و اراده خود انجام بدهد و کار منجر خواهد گردید باینکه جنگ سرد بجای آرامش در قلعه صلح و آشتی رخنه نماید»

چنانکه ملاحظه میفرمائید رئیس جمهوری امریکا در ضمن گفتار خود اشاره به ارايه سه اسبی «ترویکا» نموده است و همین کافی بود که شخصی بنام والتر بسترمان^۳ که در آن موقع منشی در یکی از کمیسیونهای پارلمان امریکا بود^۴ بخاطر بیاورد که خردسال بود و در مملکت خود لهستان بمدرسه میرفت شعری (تمثیل یا بقول فرنگیها فابل باسکون حرف سوم) بزبان روسی یاد گرفت که در آن از همین ترویکا سخن میرفت. فابلی بود از شاعر فابل ساز معروف روسی موسوم به کریلوف^۵ که



Walter M. Besterman

W.M. Besterman
COMITÉ INTERGOUVERNEMENTAL POUR LES
MIGRATIONS EUROPÉENNES
6, RUE DU VALAÏR
GENÈVE, SUISSE

۱- «Triumvirat» یعنی قدرت سه سره.

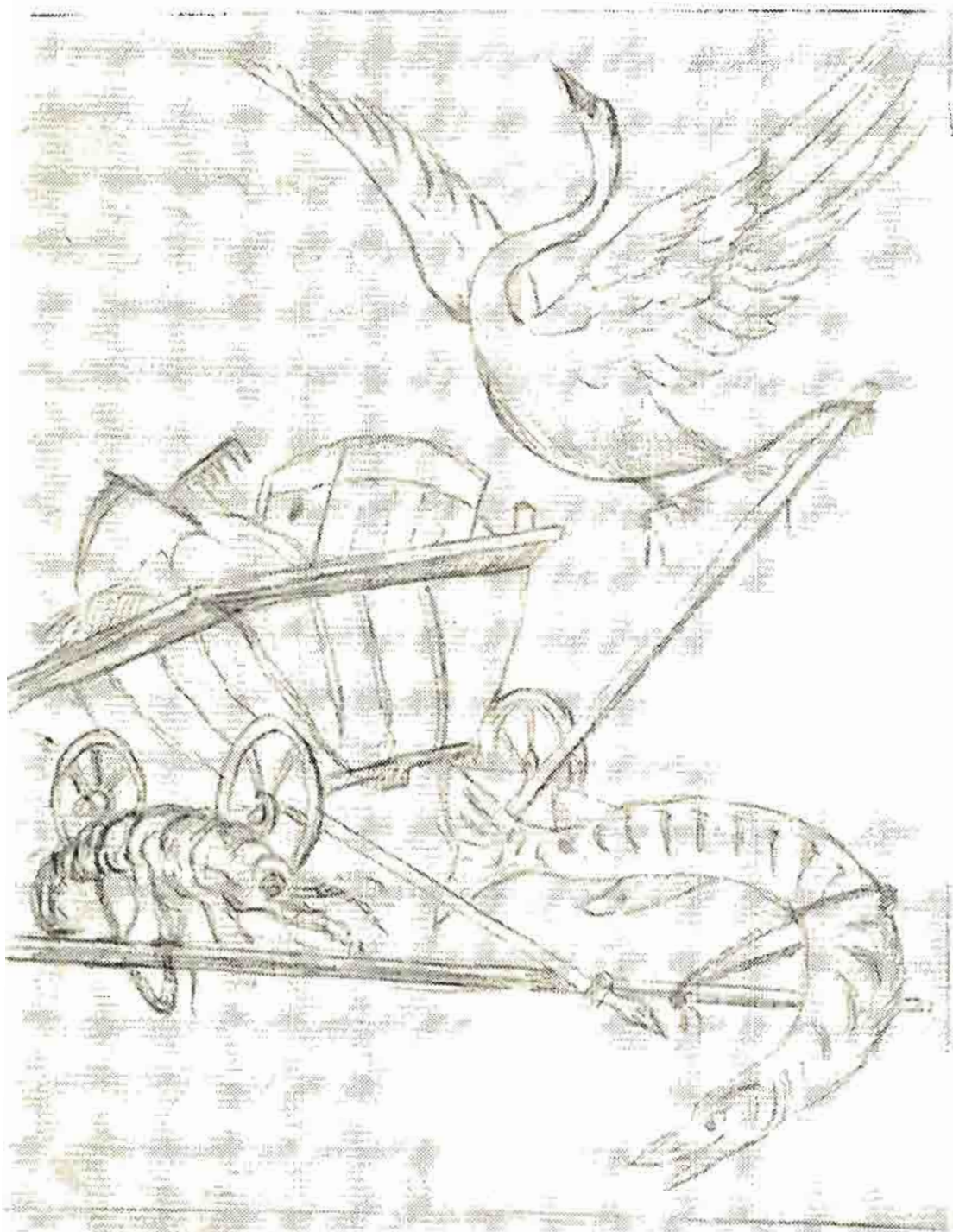
۲- Troïka - ۳ Walter Besterman

۴- این شخص از سال ۱۹۶۴ نایب مدیر

کمیته بین المللی مهاجرین اروپائی است

۵- Ivan Krylov (Cime) در ژنو.

(۱۷۶۸ - ۱۸۴۴ میلادی).



فونتنی (۱۶۹۵-۱۶۲۱ میلادی) شاعر فابل‌ساز (نامبرده می‌باشد و چنین عنوان دارد)

اورا و لافونتن روسی، خوانده‌اند و می‌خوانند این فابل از فابل‌های معروف شاعر روسی فابل ساز نامبرده می‌باشد و چنین عنوان دارد :

۶ - La Fontaine (۱۶۹۵-۱۶۲۱ میلادی) شاعر فابل‌ساز بسیار مشهور فرانسوی که در تمام ممالک دنیا اطفال با فابل‌ها و تمثیل‌های ممتاز او شروع بآموختن زبان فرانسه مینمایند (مانند «گلستان» سندی برای زبان فارسی).

« قو و ماهی و خرچنگ »

بسترمان بخاطر آوردن که در مجموعه فابلهای کریلوف که در لهستان بکودکان میآموختند نقاش برای این قابل تصویری کشیده بود که قورا نشان میداد که ارا به را بطرف بالامیکشاند و ماهی بسوی قورآب و خرچنگ که چنانکه میدانید رفتاری به قهقرا دارد ارا به را بجای آنکه بجلو بکشد به عقب میراند. وی که در ابتدا در سفارت کبرای لهستان در واشنگتون سمت رایزن داشت بعدها بتابعیت امریکا درآمده و درکنفره آن کشور دارای شغل و مقامی گردیده بود. فوراً خود را بکتابخانه بزرگ کنگره رسانید و در صدد جستجوی مجموعه فابلهای کریلوف برآمد و طولی نکشید که سه جلد گوناگون از آن مجموعه را در اختیارش گذاشتند که یکی از آنها بزبان روسی و دوتای دیگر بترجمه انگلیسی بود. متن روسی را اداره انتشارات خود دولت شوروی ۱ در سال ۱۹۴۷ میلادی درمسکو بچاپ رسانیده بود. ترجمه انگلیسی که در سال ۱۸۸۳ میلادی از جانب هنری هاریسون ۲ نام انجام یافته بود در نظر او از ترجمه های دیگر بهتر آمد. کتابها را با اجازه کتابخانه زیربغل گذاشت و بطرف کاخ سفید، که مکان ومقر رئیس جمهوری امریکاست روان گردید وموفق گردید که بوسیله معاون اداری رئیس جمهوری که تیموتی دیردون ۳ نام داشت کتابها را برای کندی بفرستد. طولی نکشید که چهره خندان کندی از پشت در نمودار گردید در حالی که میگفت « بسیار خوب، بسیار خوب. » « آکه، آکه » گمان می کنم کار را ازپیش ببریم، سپاسگزارم. »

کندی مدیر چاپخانه بسیارعظیم ومعتبر « مطبعه دولتی ۴ » را احضار نمود و ترجمه انگلیسی قابل را باو نشان داده پرسید آیا برای شما ممکن است که درطرف دو روز این متن را روی بهترین و گرانبها ترین کاغذ پارشمن (پوست آهو) از همان نوع کاغذی که قوانین را اولین بار بر روی آن چاپ میکنید - تهیه نمائی و بیاوری تا بامضا برسانم. چهل و هشت ساعت پس از آن شعر چاپ شده را بطرزی که زیباتر از آن متصور نبود بدست کندی دادند. کندی شارل ۵ بولن را احضار کرد. این شخص زبان روسی را بحد کمال میدانست و همان کسی است که در طی جنگ عمومی دوم در طهران در موقعی که استالین و روزولت و چرچیل برای مذاکرات مهم سیاسی بدانجا آمده بودند سمت مترجمی داشت. کندی متن روسی فابل را بدست اوداد وخندان گفت میگویند شما بهترین مترجم زبان روسی هستید آیا برایتان ممکن است این متن را همینجا برای من از روسی بانگلیسی ترجمه نمائید. ترجمه ارتجالی کار آسانی نیست ولی بولن بترجمه متن پرداخت. کندی گفت بیهوده زحمت نکشید من ترجمه ممتازی ازین شعر را دارم شاید چیزی از متن روسی اصلی کم نداشته باشد وآنگاه خیال دارم در هفته آینده عین متن روسی را برخشان بکشم.

در روز ششم اکتوبر گرومیکو ۶ در کاخ سفید وارد طالار بیضی شکلی گردید که در سوابق ایام در موقعی که شارژ دافر روسیه شوروی بود برای ملاقات روزولت بدانجا میآمد.

۱ - این اداره را بوسیله حروف Ogiz میخوانند. ۲ - Henry Harrison

۳ - Tim. Reardon ۴ - Government Printing Office

۵ - دوستانش او را « چپ » مینامند. ۶ - gromiko

گفت و شنود باز در باره ریاست سازمان ملل متحد بود و نماینده روسیه شوروی در مقام اثبات مدعای خود دلایل و براهین بسیاری اقامه نمود ولی ناگهان کندی از جای خود برخاست و کتابی را از روی میزی که در جوار او بود برداشت و آنرا گشوده صفحه‌ای را که در نظر داشت پیدا نمود و در زیر نظر طرف خود یعنی گرومیکو گذاشت و گفت خواهشمندم بخوانید. در بالای صفحه با خط جلی نوشته شده بود که این فابلها را در مدارس روسیه بکودکان درس میدهند. متن مزبور بترجمه فارسی تقریبی ازین قرار بود:^۱

ماهی و خرچنگ و قو در يك زمان	خواستند ارا به ای گردد روان
دور آن ارا به گردیدند جمع	همچو پروانه که گردد گرد شمع
ابتدا بستند دور آن طناب	کار باید کرد از روی حساب
مختلف چون هر کسی راند هدف	گوهر مقصود کی آید بکف
قو بزد بال و بشد سوی هوا	زد بدریا ماهی از بهر شنا
همچنین خرچنگ با جهد تمام	از قفا پیوسته بر میداشت گام
هیچ ارا به نخورد از جا تکان	وان سه را شد زار و خسته جسم و جان
باید اول کرد پیدا راه راست	طی نمود آن راه را بی کم و کاست
زاخلاف مسلک و از انشعاب	کی شود اصلاح اوضاع خراب
باید اندر راه حق برداشت گام	تا شود هر کار بر وفق مرام
تا تو پیمائی همواره راه کج	کی شود زین راه کج پیدا فرج
ای برادر زاخلاف و از نفاق	کی شود احباب را شیرین مذاق
باید اول کرد با هم اتحاد	تا بر آورده شود ما را مراد
گفتم این اشعار را با ارتجال	گر شود مقبول ارباب کمال ^۲

ترجمه فارسی تحت اللفظی فابل (بنا بر ترجمه فرانسوی آن) چنین میشود:

و هنگامی که بین یاران موافقت نباشد، بهر کاری دست بزنند با ناکامی مواجه میگردد، و ناچار با یأس و سرکار پیدا میکنند. روزی قوئی و خرچنگی و يك ماهی خواستند ارا به سنگینی را از جایی که بود بجای دیگری حمل و نقل نمایند. رنج بسیار بردند و کوشش فراوان نمودند ولی ارا به از جای خود نجنبید و گوئی که این کار مافوق قوت و قدرت آنها بود ولی علت این بود که ماهی ارا به را بطرف آب پائین میکشید در حالی که قو بطرف بالا بسوی آسمان رهسپار و خرچنگ بقیه را رهنمون بود. حالا کدام يك ازین یاران سه گانه حق داشت و کدام مقصر بود حل این مشکل را ماعهده دار نیستیم و آنچه بطور یقین آشکار است این است که این ارا به هنوز هم که هنوز است از جای خود نجنبیده است.

گرومیکو بخواندن مشغول گردید و چون پایان فابل رسید بنای خندیدن را گذاشت

۱- این ترجمه اثر طبع شاعر عزیز ما آقای یحیی ریحان است که بنا بر خواهش ارادتمند در نهایت سرعت و تقریباً ارتجالاً ساخته و از اسپانیا برایم فرستاده اند و در اینجا از لطف بیدریغ ایشان سپاسگزاری مینمایم (م.ج). ۲- این فابل را آقای دکتر رعدی آذر خشی نیز بنظم در آورده است. (مجله یغما)

(چیزی که کمتر دیده شده بود) و گفت «درست است، ظاهراً حق بجانب حضرت عالی است. چیزی که هست در اینجا با حیوانات سر و کار داریم در صورتی که درباره سازمان ملل متحد باید بزبان آدمیان سخن برانیم.

درین گفت و شنود رفته رفته شب فرا رسیده بود و ستارگان شبی از شبهای فصل خزان در صفحه آسمان پدیدار گردیده بود. گرومیکو با رئیس جمهور امریکا خدا حافظ گفته سوار اتوموبیل خود گردید و شتابان براه افتاد تا هر چه زودتر پیام کندی را برای خروجف به مسکو تلگراف نماید. کندی دو جلد از چاپ مخصوص شاهانه فابل کریلوف را باو داده و گفته بود که یکی برای شخص خودتان است و دیگری تعلق به آقای خروجف دارد.

چند روز بعد سیاست روسیه شوروی در مورد ریاست سازمان ملل متحد و مسأله «ترومیکا» بصورت دیگری درآمد و نماینده روس دیگر در راه بکری نشاندن پیشنهاد کذائی خود پافشاری نکرد و قیافه مستر اوتان مدیر کل جدید سازمان ملل متحد در افق سیاست جهانی جلوه گر گردید و در روز دوازدهم اکتوبر کندی يك جلد از چاپ مخصوص فابل را برای بسترمان فرستاد. در پشت صفحه اول آن بخط خود نوشته بود:

«برای والتر بسترمان. این متن موجب بردن بازی گردید باتشکر بسیار و بهترین آرزو مندیها جان. ف کندی ۱»

پس باز جا دارد که بگوئیم معجز دیگری از شعر صادر گردید. خدا حافظ و حامی قوم و جماعتی است که خوب شعر بگوید و خوب شعر بفهمد و با اهمیت و مقام و منزلت بلند شعر معتقد باشد و احترام شعر را نگهدارد.

(متن روسی فابل کریلوف شاعر روسی)

باید دانست که کریلوف دارای چند صد فابل است و مقداری از ابیات این شاعر مانند ابیات سعدی و حافظ خودمان در میان ملت روسیه حکم ضرب المثل را پیدا کرده و در افواه مردم آن کشور جاری است و مایه ثروتمندی زبان و ادبیات آن کشور گردیده است. راقم این سطور در ثنویك جلد از ترجمه فرانسوی مقداری از فابل های کریلوف با زحمت زیاد بدست آورده است که در سال ۱۸۵۲ (یعنی صد و شانزده سال پیش از این) در پاریس بچاپ رسیده است و مترجم اشعار را فرد بوزو نام دارد و عنوان کتاب چنین است: «کریلوف یا لافوتن روسی، زندگانی و فابل های او» اگر خدا بخواهد (بشرط بقا) در مقاله دیگری کریلوف و فابل های او را با تفصیل بیشتری به هموطنان معرفی خواهم کرد.

۱ - عین متن انگلیسی ازین قرار است :

For Walter Besterman - This wan the argument! many thanks and best wishes. John F. Kennedy Alfred Bougeault ۲

(برسم هدیه بسیار ناقابل نوری) ژنو، نوروز ۱۳۴۷ - سید محمدعلی جمالزاده

دکتر احمد مهدوی دامغانی

مأخذ ابیات عربی مرزبان نامه

از جناب آقای محمد صادق پور وجدی (چرندابی) و دوستان محترمشان که با ارسال مرقومه به مجله گرامی یغما، [شماره بهمن صفحه ۶۱۵] حقیر را مورد عنایت و تشویق قرار داده اند صمیمانه سپاسگزاری مینماید. بنده بهیچ روی خود را قابل آن همه تکریم نمی شمارد ولی از حسن ظنی که به او بذل فرموده اند بخود می بالد. از باری تعالی مزید توفیق معزی الیه و دیگر فضایل ارجمند شهر تبریز عزیز را که بحق مصداق بیت:

لقد جمعت فیہ المحاسن کلہا و احسنہا الایمان والیمن والامن
است مسئلت مینماید. مهدوی دامغانی



سماع عجیب لمن یستمع حدیث حدیث بد ینتفع
رمانی الزمان بأعجوبة تکاد الجبال لها تنصدع
بعوراء تعثر فی ذیلها و عذرا تأبی علی المقترع

بواقعة حرت من حزنها كما حار فی الحزن حاف وقع (ص ۲۰۴)

ترجمه - شفتنی شکفتی است برای آنکه گوش فرا دهد، سخن نوی است که از آن سود می یابند روزگار مرا با (بالای - داستان) بسیار شکفت آوری نشانه گرفت و بتیر زد که نزدیکست که کوهها در برابر آن از هم بشکافند (این بالا - این واقعه گرفتاری من بود) به کار زشت (یا زنی یکچشم) که در دامن خویش میلفزد (و پیش پای خویش را نمی بیند) و دوشیزه ای که از نامزد و هم خوابه خود سربیزی و امتناع میکند - بواقعه ای نه از اندوه آن سرگردان شدم چونان پای برهنه مجروحی که در سنگلاخی سرگردان شود.

گوینده این ابیات شناخته نشد ولی آنچه را که لازمست متذکر شود اینست که ظاهراً دو کلمه آخر بیت چهارم همانطور که فوقاً بطور صحیح نوشته شده است (حاف وقع) است نه بدانصورتیکه در جمیع چاپهای مرزبان نامه بضبط (عاف وقع)

آمده است و آنچه را که مرحوم قزوینی قدس سره در پاورقی مرقوم فرموده است تکلفی است برای توجیه همان ضبط نادرست و لاغیر وحاف اسم فاعلست از حفی یحفی (از باب فتح و منع) و (وقع) یا بر وزن (خشن) صفت است که بمعنای مجروح و زخمی است و یا مفرد مذکر غایب است از (وقع یوقع بمعنای: اذا اشمکی الرجل لحم قدمه من غلط الارض والحجارة = صحاح - وقع) و البته مرحّج و بلکه متعین همانست که صفت باشد و این اصطلاح یعنی (الحافی الوقع) در لسانین فارسی و عربی آمده است از جمله در بیت (ابی المقدم جساس بن قطیب) که:

یالیت لی نعلین من جلد الضبع کل الحذاء یحتدی الحافی الوقع
و شرکاً من استنها لا ینقطع (صحاح و عقد الفرید ۳۹۴۲۹ و الحیوان ۱۵۲ ر ۶)
و منوچهری بدین تقریب میگوید:

دانی که من مقیمم بر در که شهنشه تا باز گشت سلطان از لاله زار ساری
این دشتها بریدم وین کوهها پیاده دویای باجراحت دو دیده گشته تاری
و بنده بر بیان این مطلب جسارت نورزید مگر وقتی که عقیده خود را بر استاد
بزرگوارش حضرت آقای عبدالحمید بدیع الزمانی کردستانی دامت افاضت عرضه
داشت و نظر او مورد تصویب معظم له که در حال حاضر از افاضل اعلامی هستند که
نظرشان در این قبیل مسائل و موارد حجّیت قطعیه دارد قرار گرفت. والله اعلم.

و حدیثها کالغیث یسمعه راعی سنین تتابعت جدبا

فیصیح مستمعاً لدَرْتِه ویقول من طرب «هیابا» ص ۲۰۶

ترجمه - و سخن آن زن (در شیرینی و دلنشینی) چنان (نوا) بارانی است که چوپانی
که سالهای خشکی و قحطی پیاپی را گذرانیده باشد آنرا بشنود که در حالیکه بریزش آن
(باران) گوش فرا میدهد از شادی و سرمستی فریاد برمی آورد: «بار خدایا».

هم چنانکه مرحوم قزوینی (قده) در پاورقی متذکر شده است این ابیات
از شواهد نحاة است و قائل آن معلوم نیست و حقیر میگوید: ظاهراً (بلوی) که در (الف
باء ص ۴۷۷ ج ۱) آنرا به (راعی) نسبت داده مرادش از (راعی) شاعر مشهور قرن اول
یعنی (راعی نمیری) نبوده بلکه همین «راعی» مذکور در متن بیت است ولی علامه

جلیل معاصر (عبدالعزیز میمنی راجکوتی) از فرط امانت و احتیاطی که شأن و شیوه این بزرگان کثر الله تعالی امثالهم میباشد در مقام معرفی قائل این شعر میفرماید (.. ونسبهما البلوی للراعی) . (سمط ص ۲۷۵)

باری در ضبط کلمات و مضاربع این ابیات اختلافست و بی گمان ضبط مرزبان نامه وجه مرجح نیست و شاید این ابیات بصورتیکه ذیلا از بسیاری از مراجع نقل میشود الطف واضح و ارجح باشد :

وحدیثها کالقطر یسمعد راعی سنین تنابعت جدبا
فاصاخ یرجوان یكون حیا و یقول من فرح هیا ربا

و بقول (نظامی عروضی) « وفضلا دانند وبلغا شناسند » که میان (فاصاخ یرجوان یكون حیا) با (فیصیح مستمعا لدردتد) چه مقدار فاصله است .

بعید بنظر نمیرسد که شیخ اجل در این بیت لطیف :

دیدار یار غایب دانی چه شوق دارد ابری که در بیابان بر تشنه ای بیارد

بهمین ابیات مانحن فیه نظری داشته است .

(اما لی قالی ۱/۸۴ - مصارع العشاق ۱۶۸ - عیون ۴/۸۲ - خصائص ۲۷)

حفظت شیئاً و غابت عنك اشیاء (ص ۲۰۷)

ترجمه - یکچیز را نگهداشتی و از بر کردی (دانستی) و چیزهایی از تو پنهان ماند.

مصرع مشهور (ابی نواس) که تمام این بیت چنینست .

فقل لمن يدعی فی العلم فلسفة حفظت شیئاً و غابت عنك اشیاء

و این بیت از قصیده ایست که در غالب چاپهای دیوان او آنرا در مفتوح خمریات

قرار داده اند .

تصحیح لازم : در شماره بهمنماه ۴۶ کلمات ذیل : در ص ۶۰۰ سطر چهارم بیت الربی

و در سطر ۱۸ تاریخ ولادت ابن مقله « ۳۲۲ » در ص ۶۰۱ نام پدر این الزیات « عبدالملک »

و در ص ۶۰۲ سطر نهم « یثنی » و « عثور » بصورت های ناصواب چاپ شده که البته خوانندگان

فاضل خود متوجه آن شده اند .

جزر و مد سیاست و اقتصاد

درامپراطوری صفویه

-۱۴-

محمود افغان از کرمان متوجه یزد و اصفهان شد و بدون برخورد با مقاومتی به نزدیکیهای اصفهان رسید. شاه سلطان حسین دستور داد تا «خانها و بیگها و بیگزادگان و قوللر و قورچیان... آماده شوند و باین ترتیب ۱۸۰۰۰ سپاهی و ۲۴ توپ آماده ساختند، ۱ و بزودی تعداد سپاه به ۳۰ هزار رسید و این سپاه به گلون آباد پیشواز محمود رفت. تعداد لشکر اصفهان را از ۱۵ هزار تا ۴۰ هزار هم نوشته اند.^۲

درین سطور قصداً بیان کیفیت جنگ افغانه و شاه سلطان حسین نیست، زیرا آن بحثی مفصل است، اما از ذکر بعضی وقایع که با عوامل اقتصادی همراه است ناچار هستیم.

افغان و دختران ارمنی
در محاصره اصفهان، لقمه بار اول محمود، جلفا بود، او به کلانتران ارمنی پیغام داد: چون هنوز به پای بوسی ما حضور نیافته اید، فرمان خواهد رفت که ارمنیان قتل عام شوند، و چون روحانیان واسطه شدند، از سر قتل آنان گذشته درخواست صدویست هزار تومان جریمه کرد. و بر اثر جزع و فزع بسیار بالاخره قرار شد ارمنیان ۷۰ هزار تومان بدهند. ارمنیان به محمود سند سپردند و مأموری برای جمع آوری ۷۰ هزار تومان از جلفا تعیین گردید. مأمور محمود و کلانتر و بزرگان جلفا به دورخانه هاراه افتادند و از هر خانه هر آنچه جواهر، مروارید، طلا، نقره، و پارچه های زری بود بگرفتند و همه را درجایی جمع آوردند. پارچه های زری را که باتارهای سیم و زر بافته شده بود به ربع قیمت واقعی به حساب آوردند. جواهرات، مرواریدها و طلا هر چه بود همه را با ترازوی علافی که با آن جو می کشیدند وزن نمودند و هر مثقال را برابر یک هزار دینار قیمت حساب کردند، باین معنی که آنچه در واقع بیش از بیست هزار تومان ارزش داشت فقط ۹ هزار تومان برای آن ارزش قائل شدند... آنان همچنان ۶۲ دختر از جلفا ببردند و پس از اینکه مدتی آنها را نگاه داشتند پنجاه تن را باز آوردند و ۱۲ تن دیگر را به عنوان زنهای خویش نگاهداشتند.^۳

۱ - سقوط اصفهان ترجمه محمد مهریار ص ۳۶ ۲ - منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۶۹
۳ - سقوط اصفهان ص ۴۹، اعتماد السلطنه می نویسد: افغانه پس از تسلط بر جلفا ۵۰ دختر و پسر با لباس از ارامنه گرفته به لشکر خود تقسیم نمودند، هفتاد هزار تومان از ایشان خواستند و چون ندادند، جلفا را غارت کردند. (منتظم ناصری ص ۲۵۷)

تنی چند از سر داران شاه سلطان حسین گاه و بیگاه کز وفری می کردند.

قهر قاجار

از آنجمله فتحعلی خان قاجار بود که «بی احضار شاه سلطان حسین به حکم غیرت طبع و تقویت دولت ایران بایک هزار سوار جرار از پرنانک وقاجار به اصفهان رفته ، بعد از شرفیابی از حضور شاه همه روزه از شهر بیرون آمده با افغانه محاربه می فرموده ... امنای دولت که پای در دامن تشویش کشیده بودند می گفتند که اگر امر به مصالحه بگذرد اولی است و الا بعد از فتح به قهر و غلبه ، قتل عام در پی خواهد بود ... لهذا فتحعلی خان رنجیده از اصفهان به کرگان آمد»^۱

بدین طریق معلوم میشود که در مورد دفاع از اصفهان ، بین امرا دودستگی و اختلاف نظر هم وجود داشته است.

آدم گرسنه محاصره اصفهان طولانی شد ، در شهر انقلابات و آشفتگی هائی پدید
ایمان ندارد آمد ، دودستگی در سپاهیان افتاد و قلعه بیگی (رئیس شهر بانی)

۱- این فتحعلی خان پدر محمد حسن خان پدر آقا محمد خان سرسلسله قاجاریه است. گویند «نظر به خدماتی که فتحعلی خان قاجار قوانلو کرده بود شاه سلطان حسین یکی از جواری خود را که گرجیه و مسماته به خیرالنساء خانم بود به او بخشید. خان قاجار هم آن جاریه را به استرآباد فرستاد. پس از آنکه به استرآباد رفت و با او عزم زفاف کرد آن زن اظهار نمود که از شاه (شاه سلطان حسین) حمل دارد! فتحعلی خان او را به منزل میرا بوجعفر مفیدیه امام جمعه استرآباد فرستاد. میرا بوجعفر صورت حال به شاه سلطان حسین نوشت. شاه در جواب با خط و مهر خود اظهارات خیرالنساء را تصدیق نمود. چندی بعد جاریه گرجیه پسری به دنیا آورد، اسمش را محمد حسن میرزا گذاردند...

آقا محمد خان که از نسب خود کاملاً مستحضر بود به همه سادات اخوی میگفت ... (سیاستگران دوره قاجار ، خان ملک ساسانی ص ۴ ، وصواعق البرهان حاجی زین العابدین خان کرمانی ص ۲۶۷). مرعشی هم گوید که «محمد حسن خان از جمله صوفی زادگان سلسله علیه صفویه است . (مجمع التواریخ ص ۹۸) .

عجیب اینست که فتحعلی شاه خیال داشت به استناد همین مسأله - که استلحاق زیادبن ابیه را بخاطر می آورد - ادعای سیادت کند و عمامه صفوی بسر بگذارد، و حتی جمعی از روحانیان را در شهرها مقرر صد گذاشته بود که در روز معین این واقعه را اعلام دارند - مثلاً امام جمعه کرمان آقا سید جواد شیرازی مأمور بوده است این مسئله را در کرمان اعلام کند - اما امرا و خوانین قاجار در یک روز سلام ، شمشیرها از کمرها گشوده به زمین نهادند و به فتحعلیشاه گفتند : ما این سلطنت را به زور این شمشیرها بدست آورده و به تو سپرده ایم ، اگر میخواهی آنرا تحویل مثنی سادات بدهی ، سزاوار نیست» بدین جهت شاه از کودتای امرای قاجار ترسید و قضیه را مسکوت گذاشت . جای فتحعلیشاه خالی که مقاله مرحوم کسروی را تحت عنوان «صفویه سید نبوده اند» در مجله آینده بخواند و آنوقت به کیفیت نسبت سیادت خود بهتر پی ببرد !

شاه سلطان حسین با اعراب داخل شهر ناچار به جنگ شد و این امر موجب خشم شاه گردید و «بر احمد آقا قلعه بیگی ملامت فرمود ، احمد آقا به خانه خود رفته قدری زهر خورده خود را هلاک نمود ، این واقعه باعث امیدواری افغانان و یأس اهل اصفهان گردید»^۱ نه ماه محاصره طول کشید و قحطی به شهر راه یافت ، چندین هزار نفر از گرسنگی تلف شدند ، «قرص نانی به چهار پنچ اشرفی رسیده بود»^۲ کم کم «قحط و غلابه نحوی اشتداد یافت که دانه گندمی به یک اشرفی خرید و فروخت می شد ، جمع کثیری قسم یاد کردند که خصیه الاغی را به بیست تومان خرید و فروش نموده بودند»^۳ و «اهل شهر از گوشت سگ و گربه گذشته چرم و پوست کهنه را جوشانده و سد رمق می نمودند ، و چون اینگونه چیزها نایاب شد ، به خوردن گوشت انسان اقدام نمودند و بر سر یک جنازه چندین نفر حاضر شده برای خوردن گوشت انسان نزاع می نمودند ، و کار به جائی رسید که یکدیگر را می کشتند و می خوردند چنانکه پدر و مادر ، فرزند را بکشتند و خوردند و هر کس خواست ازین بلیه نجات یابد و از شهر درآمد به شمشیر افغان کشته گشت»^۴

در باب قیمتها ، گیلاننتر ، کشیشی که همانوقت در اصفهان بود می نویسد : «گندم هر منی ۸ تومان ، برنج هر منی ۱۰ تومان ، روغن هر منی ۱۲ تومان ، تخم مرغ هر دانه ۲۰۰ دینار . دیگر در شهر گوسفند ، گاو ، اسب و شتر باقی نماند که بمصرف خوراک رسد ، ازین رو آنان به خوردن گوشت خر ناگزیر شدند که هر من آن دو تومان قیمت داشت ، ... مردم شهر به خوردن گوشت سگان ، گر بکان ، و پوست و فضولات جانوران و کفش های کهنه و هر حیوانی که میتوانستند بگیرند ، ناچار شدند . گرسنگی چندان بود که جوانی پستانهای خواهر مرده خویش را برید ، و بسیاری از مردم ، فرزندان خود را جوشانیدند و یا کباب کردند و خوردند .»^۵

محمود پیش از آن ، محمود افغان پیغام فرستاده بود که حاضر به بازگشت است و **اسکندر** بشرط اینکه «خطه قندهار و خراسان و کرمان را نسلاً بعد نسل به او واگذارند و دختر شاه سلطان حسین را در عقد ازدواج او در آورند و ۵۰ هزار تومان وجه نقد باو بدهند»^۶ اما شاه جواب داده بود «مطالب شما که نوشتید ، همه امکان دارد که صورت پذیرد ، اما دختر دادن شیعه به سنی ممکن نیست ، و شاه به رعیت خود دختر دادن صلاح نمی بیند»^۷ اما بعد ازین وقایع «شاه سلطان حسین برای میر محمود پیغام فرستاد که آنچه را سابقاً خواستی قبول دارم . محمود در جواب گفت : چیزی دیگر در تصرف شما باقی نمانده است که بمن ببخشید»^۸.

- ۱ - فارسنامه ناصری ص ۱۶۰ ۲ - احوال حزین ص ۵۵ ۳ - عالم آرای نادری ص ۲۰ ، منتظم ناصری هم می نویسد که هر خری را ۵۰ تومان می خریدند و یافت نمی شد . (ج ۲ ص ۲۶۰) ۴ - فارسنامه ناصری ص ۱۶۰ ۵ - سقوط اصفهان ص ۵۹ ۶ - فارسنامه ص ۱۵۹ ۷ - منتظم ناصری ج ۲ ص ۲۵۶ ۸ - فارسنامه ص ۱۶۰ ، گیلاننتر نیز گوید که محمود گفت : صد هزار تومان و ایالاتی که به من پیشکش می کنی هم اکنون از آن من است (سقوط اصفهان ۵۹)

در واقع مکاتبه محمود و شاه سلطان حسین داستان مکاتبات داریوش سوم و اسکندر را به خاطر می آورد. داریوش پس از شکست ایسوس به داخله ایران رفت، اما زن و دختران و مادرش اسیر اسکندر شدند، داریوش نامه ای به اسکندر نوشته بود که «حاضر است اسکندر را پادشاه خوانده و دخترش استاتیرا را به وی بدهد و جهیز او ممالکی باشد که بین هلسپونت و رود هالیس (قزلایرماق) واقع است.» میگوید اسکندر در جواب گفته بود: داریوش چیزهایی را که من گرفته ام به من می بخشد! و این روایت هم هست که وقتی اسکندر در مورد پیشنهاد دارا با پارمنیون سردار خود مشورت کرد، پارمنیون گفت: اگر من به جای تو بودم این شرایط را می پذیرفتم، و اسکندر در جواب گفت اگر من هم بجای تو بودم می پذیرفتم^۱

دلسوزی

حزین

بسته شود. شاید این کار عملی سودمند بود. حزین لاهیجی که خود از طرفداران این تزییده است مینویسد: «در آن هنگام صلاح در حرکت پادشاه بود چه مجال مقاومت نمانده و مقدور بود که خود با منسوبان و امراء و خزائن آنچه خواهد بطرفی نهضت کند... من این معنی را به يك دوکس از محرمان او فهمانیدم... چه بعد از رفتن پادشاه خصم را بر سر اصفهان زیاده کوششی فرصت نبود و بفکر کار خود می افتاد و عامه شهر او را به هر عنوان از سر خود وا می کردند،.. بهر صورت تدبیری سودمند بود و آن همه خلق بیشمار بسختی تلف نمی شدند، اما موافق تقدیر نیفتاد و چندکس از ناسنجیدگان مانع آمدند تا آنکه شد آنچه شد.»^۲

در واقع همه مصداق این شعر شده بودند که گفت:

قضا چون ز گردون فرو عشت پیر همه عاقلان کور گردند و کر

سلام و علیک

شاه با محمود

قحطی و فقر چندان کار را سخت کرد که به قدری چهل هزار نفر حمله به دولتخانه برده شورش نان کردند^۳ و حتی دستگاه سلطنتی نیز چیزی برای خوراک نداشت چنانکه در این روزهای آخر، «برای شاه فقط سه نفر شتر باقی مانده، وی آنها را قربانی کرد و گوشت آنها را میان مردم تقسیم کرد و با چشم اشکبار نماز و دعای خویش را بجای آورد»^۴ و بمردم گفت: «اکنون اراده آنست که از تاج و تخت استعفا کرده ایران را به افغانان سپارم... روز دیگر با سیصد نفر سوار و جمعی از امراء از شهر در آمده به جانب اردوی افغان رفتند، و چون نزدیک رسیدند، به بهانه آنکه محمود در خواب است مدتی آن جماعت را نگاهداشتند. ۵ در واقع محمود خواب نبود، از روی عمد به فرستاده چنین پاسخ دادند. آنان، شاه را بر پشت اسب نیم ساعت پای کوه صفه در آفتاب نگاهداشتند و سپس نزد محمودش بردند. ۶ «محمود، شاه را زیاده از حیاط دیوانخانه استقبال نکرد و با رجال دولت خود بر سر پا ایستاده و باشاه در دیوانخانه به یکدیگر سلام دادند»^۷. «شاه بدو گفت سلام علیکم، محمود

۱ - ایران باستان پیرنیا ص ۱۳۴۵ و ۱۳۶۱ ۲ - احوال حزین ص ۵۳

۳ - «سنگ و کلوخ بسیار بر درو دیوار عمارات زده و میگفتند یا فکری بر حال ما بکن یا محمود

افغان را داخل کن» (عالم آرای نادری ص ۲۱) ۴ - سقوط اصفهان ص ۶۰

۵ - فارسنامه ناصری ص ۱۶۰ ۶ - سقوط اصفهان ص ۶۰ ۷ - منتظم ناصری ص ۲۶۲

که بر چهره شاه نظر نمی کرد و چشم بر کف اطاق دوخته بود ، جواب داد «وعلیکم السلام» . شاه محمود را در بغل گرفت و دو چشم او را بوسه داد و از بغلش دستمال حقیقه خود را در آورده بر سر محمود زد و گفت : تقدیر ازل تاج و تخت ایران را از من گرفته به شما لایق دید ، و مبارکباد گفت و سپس به رجال دولت خود و محمود نگاه کرد و گفت : تا این زمان در ممالک ایران من شاه بودم ، و الحال تاج و ملک و تخت همه را به تصرف میر محمود دادم ، بعد از این شاه من و شما اینست .^۱ سپس قهوه و قلیان آوردند و نخست محمود نوشید . و این واقعه در روز جمعه ۱۲ ماه محرم ۱۱۳۵ هجری اتفاق افتاد .^۲

محمود دستور داد تا امان الله سلطان سپهسالار ش با ده هزار افغان به شهر رود و کاخ سلطنتی را تصاحب کند ، پس روز ۱۴ محرم محمود به شهر آمد و با سپاهیان که فریاد میکردند : الله ، الله ، از در چهار حوض داخل کاخ شد و در داخل عمارت چهل ستون جلوس کرد و شاه سلطان حسین را از طرف عمارت چهار باغ به عمارت آینه خانه مشهور به اندرون اشرف برده جای دادند .

چنین بود سر نوشت مردم ایران که روزی پشت سر پادشاهی دوازده ساله یعنی شاه اسماعیل اول راه افتادند (۹۰۵) و دولت عظیم صفوی را بنیاد کردند و درین روز به همراه پادشاه پنجاه شصت ساله خود شاه سلطان حسین^۳ ، ناچار شدند پشت سر جوان ۱۹ ساله افغانی راه بیفتند و کاخها و باغها را تسلیم او کنند .

و چه خوش گفته بود جد بزرگ این خاندان ، شیخ صفی الدین اردبیلی که گفته بود :

«تاج و تخت ، آزار بلند پایه است»^۴ ، گوئی آن روز از فراز خانقاه اردبیل منظره کاخ

۱ - منتظم ناصری ص ۲۶۲ - ۲ - عجب اینست که منتظم ناصری که وقایع را طبق سنوات قمری و میلادی ضبط کرده سقوط اصفهان را در ذیل سال ۱۱۲۵ نوشته و درست ده سال وقایع را بکلی انداخته است ، چنانکه حمله محمود را بر کرمان در ۱۱۲۱ (۱۷۱۱ م) و جنگ گلون آباد را در ۱۱۲۴ (۱۷۱۲) و تسلیم شاه را در محرم ۱۱۲۵ و صرع محمود را در ۱۱۲۶ و قتل او را در ۱۱۲۷ و قتل شاه سلطان حسین را در ۱۱۳۰ نوشته و حتی خلع او را با حروف بدین صورت « هزار و صد و بیست و پنج » نوشته اضافه کرده که « بنا بر این نوزده سال به پادشاهی برقرار بوده است (منتظم ج ۲ ص ۳۲۷) و با این حساب ، درست ده سال از وقایع را از میان انداخته و شاید فیشهای اعتماد السلطنه هم مثل فیشهای حسن صباح ، قسمتی از آن از میان رفته و یا زیر و رو شده بوده است و در چاپ هم هیچ توجیهی نکرده است . ولی در همان کتاب در صفحه ۲۵۴ در باب انقراض صفویه می نویسد «در سنه هزار و صد و سی و چهار (با حروف) ... چنان هوا تیره و تار شد که ...» و این عامل را از علل سقوط صفویه می داند . بنا بر این در مورد سنوات باید توجه داشت که این قسمت از منتظم ناصری بکلی خالی از صحت است .

۳ - در تواریخ ، سال ولادت شاه سلطان حسین ضبط نشده است ، اما چون پدرش شاه سلیمان در سن ۴۷ سالگی در گذشته (۱۱۰۵) و شاه سلطان حسین نیز ۳۰ سال سلطنت کرده ، و پسر ارشد شاه سلیمان بوده ، پس اگر تصور کنیم که حتی در ۱۵ سالگی هم شاه سلیمان صاحب فرزند شده باشد ، سن شاه سلطان حسین هنگام سقوط اصفهان بیش از شصت سال نمیتوانسته بوده باشد .
۴ - ترجمه سیاحت نامه شاردن ، ج ۹ ص ۱۰۹

چهلستون و ورود محمود افغان را به دیده عبرت بین ، صوفیانه ، می‌دیده است .

قتل و غارت

نوشته‌اند : محمود در جنگ پنجاه هزار تن را بکشت . و صد هزار تن نیز از مردم اصفهان در قحط و غلا تلف شده‌اند . علاوه بر آن « امرای قزلباش را به بهانه سان حاضر نموده ایشان را که عدداً (۱۱۴) تن بودند بکشت و اولاد صفویه را که صغیراً و کبیراً ۳۱ نفر بشماره می‌آمدند نیز مقتول کرد ۱ محمود امر کرد که شاه را از باغچه‌ای که در او کشتگان قزلباش را ریخته بودند عبور دادند تا آنها را ببینند . علاوه بر آن محمود در ضیافتی که از قزلباشان دعوت کرده بود سه هزار نفر را مانند گوسفند کشت و شاه قزلباش را در میدان پیش‌سرای پادشاه بر روی هم ریختند ۲ . هم‌چنین « از هر یک از رجال قزلباش مبلغی نقد خواست و خواهی نخواهی گرفته در خزانه ریخت » ازین راه جمعی جان خود را نجات دادند چنانکه هفتاد هزار تومان در برابر تأمین جان از اعتمادالدوله گرفتند ۳ .

افغانها نیز هر کدام برای خود وسیله‌ای پیدا کردند که مردم را غارت کنند ، چنانکه امان‌الله خان (سلطان) اعتمادالدوله (سپهسالار) محمود در یک هفته از قزلباشیه نود هزار تومان گرفته بود . بعد از قتل محمود ، اشرف افغان ازین جریان خبردار شد و یک روز و یک شب او را (امان‌الله) را از پا آویخت و هر چه داشت گرفت ۴ .

محمود خزانه شاه را بر گشود و مبلغ چهار هزار تومان نقد ، سنگهای گرانهای بسیار ، مروارید ، پارچه‌های نفیس زری که تارهای آن طلا یا نقره بود و گونه‌گون زینت‌ها بدست آورد . ازینجهت پول نقد کم بود که در طول مدت ۹ ماه محاصره شهر ، شاه به هر یک از سربازان خود سه‌سکه طلا اضافه حقوق می‌داد تا در جنگ دلگرم باشند ۵ .

جوپا گدار

البته باید دانست که این بذل و بخشش در زیر محاصره افغان ، در حکم « جودادن پای گدار » بوده است . در دهات ، چارپا داران در تمام سال از چهارپای خود بار می‌کشند بدون اینکه از مواظبت کنند ، اما وقتی در مسافرت هستند و پای گدار بلند می‌رسند ، طبعاً چارپا می‌ایستد و نمیتواند بالا برود و به اصطلاح « پا می‌زند » ، درین وقت است که تلافی می‌کنند و از خوره و سربار مقداری جو بر میدارند و پیش چارپا می‌ریزند و معنی آن اینست که این جو را بخور و ازین گدار بالا برو . دهاتیان این کار را « جوپا گدار » نام داده‌اند ، در واقع اگر چارپا زبان داشت میگفت که حق بود در عرض سال چنین پذیرایی میکردی که امروز تاب و توان داشتم . و گرنه با خوردن جو آنی ، هرگز نیروی از گدار بالا رفتن پیدا نخواهد شد .

شاه را در قصر جای دادند ، و اشرف ، ماهی دوست تومان برای شاه سلطان حسین اخراجات تعیین کرد ۶ و سه تن از زنان وی را نیز به او داد ۷ . شهر اصفهان از سکنه خالی شده بود ، « چون خانه‌ها خالی بود ، از قندهار ، افغان

۱ - منتظم ناصری ۲ و ۳ - منتظم ناصری ص ۲۶۲ و ۲۶۳ ۴ - منتظم ناصری ص ۲۶۹
۵ - سقوط اصفهان ص ۶۵ ۶ - منتظم ناصری ص ۲۶۹
۷ - سقوط اصفهان ص ۶۶

بسیار باسی هزار شتر کوچانیده در اصفهان جا دادند ... مادر محمود را نیز با هزار شتر از افغانستان به اصفهان رسانیدند»^۱

محمود رسماً عنوان سلطنت به خود گرفت و دستور داد طبقات مختلف بدین ترتیب در مراسم شرکت کنند : اول : افغانه . دوم : جماعت درگزینی که سنی بودند . سیم : ارامنه و نصاری . چهارم : ملتانیان . پنجم : آتش پرستان . ششم : یهود . هفتم : جماعت رافضی .^۲

بنام خداوند پیروز را
پریروز و دیروز و امروز را
و شاعری بعد ازین قضایا گفت :

سکه زد برسیم و زر مانند قرص آفتاب

شاه محمود جهانگیر سیادت انتساب

برای فتح قزوین ، محمود ، امان الله سلطان را مأمور کرد و مردم قزوین «در حالیکه در زیر سم اسبان امان الله و سپاهیان قالیها گسترده بودند ، آنان را بشهر درآوردند»^۳ .

قزوینی مهمان کش

اما افغانان بیست هزار تومان از قزوینیان خواستند ، مردم قریب شش هزار تومان دادند ، امان الله ازین گذشته « فرستاد و مطالبه ۶۰ دوشیزه نمود ، این مطالبه آخرین سخت بر قزوینیان گران افتاد »^۴ . امان الله محصلانی بر مردم شهر گماشت تا پول نقدی که بر آنان نهاده بود مطالبت نمایند و همچنین در تحویل دختران تسریع کنند . رئیس محصلان افغانی گفت : ای سگان تاجند ما را می فریبید ؟ اگر امروز پول و خواربار و دختران را نزد ما نفرستید ، همه را قتل عام خواهیم کرد . یکنفر لوطی پاسخ داد : سگ ما نیستیم ، سگ شمائید و آنکس که شما را فرستاده است ، دست محصل مالیات بسوی شمشیرش رفت ، ولی وی چالاک تر بود ، شمشیر بر آویخت و محصل مالیات را به دو نیم کرد ، پس آنگاه قزوینیان طلبها کوفتن گرفتند تا مردان خویش را فرا خوانند که با افغانان به جنگ برخیزند ، .. درین جنگ از افغان ۱۲۰۰ تن کشته شدند . امان الله با ۶۰ تن از قزوین عقب نشست ، هنگام گریختن از قزوین ، دارایی افغانان از نقد و جنس به ۳۰ هزار تومان میرسید که همه را باقی گذاشتند»^۵

مصادره

محمود پس از فتح اصفهان ، از ارمنیان ، اروپائیان ، مسلمانان و مولتانیان جریمه ها و تاوانها بستد ، . . . گرامتی بالغ بر ۷۰ هزار تومان بر ارمنیان جلفا نهاد که ۱۷ هزار تومان آن را نقد دریافت کرد

مردم

و باقی را سند گرفت و ارمنیان را آرام نگذاشتند تا همگی ۵۳ هزار تومان را بستانند»^۶

محمود غرامت هندیان را به ۲۵ هزار تومان رسانید که ازین مبلغ ۲۰ هزار تومان

۱- منتظم ناصری ۲۶۴ ، در فارسنامه نوشته شده است وقتی « مادر شاه محمود از قندهار

وارد اصفهان شد بکمان مردم آنکه باید مانند حرمسرایان سلطنتی و مهد علیا او را پذیرایی نمایند که دیدند پیرزنی بر شتری نشسته از بازار اصفهان گذشت ، افغانان گفتند این شتر سوار مهد علیا مادر شاه محمود است . (فارسنامه ص ۱۶۲) . ۲ - منتظم ناصری ص ۲۶۴

۳ - سقوط اصفهان ص ۷۴ ۴ - سقوط اصفهان ص ۸۵ ۵ - سقوط اصفهان ص ۸۰

۶ - سقوط اصفهان ص ۹۱ و ۹۲

پیرداختند ۵۵ هزار تومان را نتوانستند بپردازند ، همه این هندیان پراکنده شدند ، بر اینها کاربطوری سخت افتاد که برخی زهر خوردند و خود را بکشتند . ۱ محمود جرمانه سنگینی بالغ بر ۲۰ هزار تومان بر حکیم باشی سابق نهاد ، وی این ۲۰ هزار تومان را در ظرف ۱۲ روز بامخلوط کردن زروسیم و جواهرات و مروارید و تقویم کردن هر مثقال آن به یک هزار دینار فقط وصول نمود . ۲

«شاه پیشین هنگام محاصره شهر از هلندیها مبلغ ۵۵ هزار تومان وام دریافت داشته و گوهرهایی به ارزش ۲۵۰۰۰ تومان در نزد آنها به وثیقه گذاشته بود ، .. محمود همه این گوهرها را بستند . محمود ۲۰ هزار تومان از هلندیها به بهانه وام طلب نمود . آنان به دشواری فراوان آن مبلغ را به هشت هزار تومان رساندند و پرداخت نمودند ، وی مبلغ سی هزار تومان دیگر مطالبه نمود ، ولی این را تأدیه نکردند ، افغانان رئیس شرکت هلندی را بگرفتند و بردند و بر در شرکت نگهبانان بگماشتند تا ۲۰ هزار تومان در آورند ، پس آنها را به زندان انداختند تا بقیه ۳۰ هزار تومان را از ایشان بگرفتند ، جمع جرمانه آنها به ۶۱ هزار تومان رسید و مبلغی که رویهمرفته پرداخته بودند ۱۷۶ هزار تومان بود . ۳

از عامل انگلیسی چهار هزار تومان جرمانه نقد خواستند و پنجاه عدل پارچه پربها ... جمع خسارت آنان به هفت هزار تومان بالغ گردید. از رئیس فرانسویان ۶۰ تومان جریمه گرفتند . حاج نظر شیرازی از اصفهان بگریخت ، حجره او را بگشادند و نقد و جنسی که در آن بود جمعاً به ارزش ۶ هزار تومان مصادره کردند ... آنان بر مردم شهر جرمانه نهادند و از ۵۰ تومان تا یک هزار تومان از آنها بگرفتند . این پولها را محمود در سه نوبت به قندهار فرستاد : نخست همراه نورمحمد ، بار دوم همراه آقاموسی و در دفعه سوم با محمد نشان . ۴

قتل

بچه سادات

صفوی که مجبوس بودند فرمان داد ، ۳۳ نفر صغیر و کبیر سید بیگانه را بقتل رسانید و از غریب اینکه در همان شب حال بروی گشته دیوانه شد و دستهای خود را خائیدن گرفت و کتافات خود را خوردی و بهر کس دشنام و یاوه گفتی ، و درین حال بمرد . ۵

البته پس از محمود افغان ، حکومت بدست برادرزاده اش اشرف افتاد ، ولی معلوم بود که بهر حال اجتماع ایران ، حکومت این فرقه را نمی تواند پذیرفت . وجود اجتماع مثل وجود يك انسان است . همانطور که وجود آدمی هیچ عضو خارجی را نمی پذیرد و حتی قلب پیوندی را از خود میراند ، و در برابر هر شیئی تازه وارد خارجی عکس العمل نشان میدهد ، اجتماع نیز در برابر هر چیز نوظهور و تازه وارد و خصوصاً بیگانه حساسیت و آلرژی دارد و قلب جدید را ولو آنکه تازه و نو و حتی مثلاً از دختر یا پسر جوان باشد ، بجای قلب کهنه و پوسیده و کم ضربان و مزاحم قدیم خود قبول نمی کند . (بقیه دارد)

عاشق ناکام

میرحیدر معروف به معمائی متخلص به رفیعی از مردم کاشان در ساختن مادهٔ تاریخ و معما دستی بلند و حضور ذهنی عجیب داشت. مجموعه‌ی از او دیدم که کلماتی را با معادل عددی آنها ترتیب نموده بود مانند **عقرب** که مساوی با **کاشان** است و **قلمزن** معادل با **اصفاهان**. **خواب** برابر با **راحت** و **مست** نظیر **شر** و نظائر آنها.

او که شاعر خوبی هم بود مانند اکثر شاعران روزگار صفوی بهندوستان رفت و مشمول عنایت شاهان و رجال آن سرزمین گردید. پسر چهار ساله اش محمد هاشم نیز با وی بود که در دهلی تحصیل کرده و زبان بشاعری گشود. محمد هاشم که سنجر تخلص میکرد سیمائی دلنشین و بیانی نمکین داشت.

راجهٔ بهوپال بشاعری و زبان آوری او علاقه پیدا کرد و میرسنجر از حاشیه نشینان محفل او گردید. طولی نکشید که نرگس دختر زیبای راجه نیز دلباخته و مجذوب جمال و کمال او شد و در خفا باب معاشقه را گشود.

در اینوقت عمر میرحیدر به هفتاد رسیده بود و نگرانی از رابطهٔ پسرش با دختر راجه نیز او را واداشت که از جهانگیر اجازه بازگشت به میهن را استدعا کند اما میرسنجر که اعتمادی بعشق بی‌آلایش نرگس داشت و خود نیز قادر بترك او نبود در پاسخ پدر گفت:

رمیده‌ام ز وطن آنچنانکه پنداری میانهٔ قفس و دام آشیان دارم

میرحیدر بار دیگر به اندرز و تضرع پرداخت و در حین صحبت گفت: پسر جان عمر من آفتاب لب بام است سنجر سخن ویرا بریده در پاسخ گفت: پدر نگران مباش که آن آفتاب بر لب بام میخکوب شده است.

میرحیدر دیگر چاره‌ای جز مراجعت به میهن نداشت ناگزیر پسر را وداع گفت و روی براه نهاد.

شبى سنجر و نرگس بر ساحل دریاچه‌ای که معبدی را احاطه میکرد وعدهٔ ملاقات داشتند. در آن شب نرگس باو گفت: اکنون بالغ بريك سال از نخستین دیدار پنهانی ما میگذرد و من بخطای خود پی می‌برم؛ ما پیوسته در آسمان خیال پرواز کرده و بحقیقت توجه نداشته‌ایم. من دختری بودم عزیز دردانه و پدرم هر گونه خواهش بلکه هوسهای کود کانه مرا با روی گشاده و علاقهٔ فوق‌العاده استقبال میکرد و من می‌پنداشتم که نه تنها در کارهای عادی و هوسرانی‌های بچگانه آزادی دارم بلکه در عشق هم کاملاً آزادم و هنگامی که پدرم از علاقهٔ من بمردی مستحضر گردد بدون لاو نم مرا بعقد او درمی‌آورد گرچه او یکنفر بیگانه و خارجی باشد. اما پدرم مرا بر اشتباه خود واقف ساخت و پیش از آنکه من لب بسخن گشوده باشم مرا با پسر عم خود همسر کرد و راه را بر رویم بست.

در اینجا لختی سکوت ورزیده آنگاه بالحنی غم‌انگیز گفت تو بر عکس جوانی هستی

آزاد وزیبا و شاعر که میتوانی بادخترانی بهتر از من ازدواج کنی، خوشبخت شوی آنا نراهم خوشبخت سازی .

سنجر باصوتی لرزان گفت نرگس من میدانستم که لیاقت همسری با تراندارم امامی - پنداشتم که تومیتوانی با من از این کشور خارج شوی و روی بنقطه‌یی دیگر گذاری و اگر در سرزمین پهناور هند مأمنی نیافتیم بچین ، بروم ، بمصر بایران خلاصه بجایی برویم که کسی بر عشق ما خرده نگیرد و بر سعادت ما حسد نورزد؛ اما آشکارا می‌بینم که دختر یکنفر از معروفترین راجه‌های این قاره نمیتواند بچنین فداکاری عظیمی تن در دهد پس ترا بخدایم - سپارم و خوشبخت می‌خواهم زیرا که خود نیز در شب زفاف تو بسفیری که بازگشت ندارد خواهی رفت؛ بگذار پیکر دلنواز تو بستر سعادت دیگر را گرم کند و جسم فرسوده مرا در بستر سردا بدی بخود واگذارد .

بیچاره نرگس سراپای وجود خود را بعشق سوزان میرسنجر سپرد و با وی از دهلی گریخت اما دوازده روز بعد هر دو گرفتار شدند و راجه تمام گناهارا بر گردن سنجر گذاشت و شکایت به اکبر شاه برد در نتیجه سنجر بزندان افتاد و نرگس بشوهر رفت . یکسال گذشت و شاعری کس از خاطرها محو شد. همه دوستان و آشنایان حتی قریفندگان سخنش ویرا از یاد بردند ولی نرگس روزی نبود که بر نا کامی عاشق بینوای خود اشک نریزد و برای استخلاص او پیدرومادر و خویشاوندان حتی شوهر جوان خویش متوسل نشود؛ اما آنان از قبول تمنایش امتناع می‌ورزیدند و دختر نامراد را به اندوه پایان ناپذیرش باقی می‌گذاشتند . نرگس بعد از نومیدی از جلب ترحم اینان بدوستان و آشنایان پناه برد بالاخره راجه سورسنگ به تمنای او جواب مثبت داد و موجبات آزادی سنجر را فراهم ساخت اما او از نجات خویش چه بهره‌یی می‌برد و چگونه میتواند در شهری بماند که دلبرش در همان شهر متعلق بدیگری باشد . پس بادست خالی و چشم گریان از دهلی خارج شد و بگجرات رفت در آنجا با گروهی از ایرانیان آشنا گردیده بامساعدت آنان و پایمردی شاهنواز خان بدر بار ابراهیم عادل شاه راه یافت و در سلك ندیمان وی قرار گرفت امامصیبتی که بر روح او سایه افکنده بود از حد تحملش خارج بود و شاعر نا کام برای فراموش کردن بدبختی خود پیاده پناه برد تا آتش دل را با آن آب آتش رنگ فرو نشاند و روی محبوبه رادر آئینه جام مشاهده نماید و با گفتن اینگونه اشعار خود را تسکین بخشد :

ناخوانده ره بزم توطی کرده‌ام امشب
این کار بد لگرمی می‌کرده‌ام امشب

چو پشت پای زد عشقم چسان چالاک برخیزم
ضعیفم ، دست گیرد سایه تا از خاک برخیزم
ز مستی هر طرف بردوش شاخی افکنم دستی
روم هر گاه از طرف چمن چون تاج برخیزم
بالاخره افراط در میخواری سلامت او را مختل کرد و خواستند ویرا توبه دهند اما او در پاسخ اندرزگویان اشعاری از این قبیل می‌گفت :

شب از لب تو خواب حرام است دیده را
 نتوان به تو به بست لب می‌چشیده را
 نوعاشقم اگر نشکیم شگفت نیست
 هجران مصیبت است ستم نارسیده را
 میرحیدر که بوسیلهٔ آشنایان و دوستان از وضع فرزند مستحضر شده بود دست‌بدامان
 شاه عباس کبیر زد و او نامه‌یی به ابراهیم عادل‌شاه نوشته تقاضا کرد که سنجر را بایران باز
 گرداند. سنجر بزودی دریافت که چاره‌یی جز مراجعت به میهن ندارد و این غزل را سرود :

نیم چوفاخته در بند آب و دانهٔ خویش
 چو عندلیب بود قوتم از ترانهٔ خویش
 روم بخانهٔ خود بعد عمری از در دوست
 چنانکه خویش رود در عزا بخانهٔ خویش
 و با کمال بی‌میلی از باده خواری دست کشید و در حالتی که از ناامیدی و دودلی بجان
 آمده بود این بیت را زیر لب زمزمه کرد :

اگر هزار چو من بی‌گناه کشته شود
 گمان مبر که کسی دست آسمان گیرد
 و از فرط تأثر چنان سر را بدیوار کوبید که از هوش رفت و سخت بیمار شد . پادشاه طبیب
 مخصوص خود را بعیادت او فرستاد و او ویرا اندرز گفت که نباید یکباره از شرابخواری
 دست کشد بهتر آنکه بتدریج از مقدار اعتیاد بکاهد . آنگاه خود برخاسته جام بلورینی را
 که لبهٔ بنفش یا آبی رنگ داشت از می پر کرده بدست وی داد. سنجر با اشاره به پیاله گفت :

گونهٔ زردم دوا نداشت و گرنه
 شد لب ساغر کبود بسکه گرفتم ۱
 مداوای طبیب نتیجه‌یی نبخشید و سنجر در ۱۰۲۱ چشم از جهان پوشید و پیش از
 آنکه بسی سالگی برسد از رنج زندگی خلاص شد .
 این ابیات از آنشاعر ناکام است :

متاع کفر و دین بی‌مشتی نیست
 گروهی این گروهی آن پسندند

الهی سینه‌ای درد آشناده	غم از هر دل که بستانی بماده
درون رشک درون گلخنم باد	تن آسانی نصیب دشمنم باد
خداوند ادلی ده درد پرورد	کرم کن اشک سرخ و چهرهٔ زرد

۱ - یکی از خطوط هفتگانه جام جم خط ازرق بود که فارسی آن خط کبود است . از
 افاضة استاد علامه جلال‌الدین همائی که خدای بزرگ تظایر ایشان را بر فزون گرداناد .

باحتمال قوی داستان کبودی لب جام ساختگی است و حق همانست که استاد بدان
 اشاره فرموده‌اند چنانکه خاقانی هم آنرا بکار برده گوید :

۱ - قدح لب کبود است و خمدرخوی تب

چرا زخمه تب لرزه چندان نماید

خط ازرق یا کبود چهارمین خط از خطوط جام جم بوده است .

میرحیدر بجز سنجر پسر دیگری هم بنام میرمعصوم داشت که این ابیات ازوست :
ایکه گفتی چه طلب میکنی و میخواهی
بعد درویشی اگر هیچ نباشد ، شاهی

~

ماکه ابریم ره گریه چرا می بندیم
ماکه نه برق ونه صبحیم چرا می خندیم
فراموش کردم که چون سنجر از زندان خلاص وعازم ترك دهلی گردید راجه سورسنگ
برای اتمام اکرام خویش مبلغی زروسیم نزدشاعر فرستاد که در وجه سفر خرج کند میرسنجر
نپذیرفت و این بیت بلند را در پاسخ وی نوشت :
سفرم توشه برنمیدارد نام من پخته است نان مرا

نقش نام آدم و حوا

(اقتباس از لطائف عبید زاکانی)

گفت بر منبر یکی اندرز گو	گر کسی برپاره چوبی از دو سو
نقش نام آدم و حوا کند	پس ز سقف خانه اندر وا کند ^۱
خانه از ابلیس ماند نابسود	اهل خانه نار گردد امن پود

~*~

آخت قدمردی به مجلس اندرون	گفت: هی! بر مادم زینسان فسون
جده وجد را به جنت بود جای	با ملک در مأمن قرب خدای
که برایشان اندر آمد دیو کین	رانده شان از آسمان سوی زمین
چون بر آورد اوز جان شان رستخیز	کی ز نقش نامشان گیرد گریز

دکتر محمد دبیرسیاقی

۱ - اندروا کردن ، آویختن ، معلق کردن .

۲ - نابسود ، مصون . دست ناخورده .

دکتر نصرت الله باستان

دفاع دوستی از دوستی

نقل از مجله سپید و سیاه - شماره ۷۵۳ - جمعه ۱۹ اسفند ۱۳۴۶

مسعود فرزاد شاعر دانشمند در مجله سپید و سیاه در شرح روابط خودش با مرحوم صادق هدایت مجال و موقعی مناسب یافته که درباره استاد مجتبی مینوی اظهار عقیده کند. دکتر نصرت الله باستان که همه خوانندگان مجله یغما به نوشته های شیرین و لطیفش آشنا هستند، بیاس دوستی استاد مجتبی مینوی با نهایت شرافت و صداقت از وی دفاعی فرموده است که در اینجا بود در مجله یغما چاپ نشود. چون دانشمندانی که از آنان نام برده شده همه به یغما و یغمائی لطف و توجه خاص داشته اند و دارند (تقی زاده - مرحوم دکتر شادمان - مینوی - فرزاد - دکتر باستان و دیگران) مجله یغما صدور این دفاعیه را - خاصه در این موقع که استاد مینوی در مسافرت است و غایب است - با نهایت اخلاص می ستاید و به مقام ارجمند دکتر باستان تحسین ها و آفرین ها تقدیم می دارد که راه و رسم دوستی این است.

تکرار و تأکید باید کرد که آنچه دکتر باستان نوشته سراسر حق و حقیقت است و هیچگونه شائبه مجامله در آن نیست.

پس از ملاحظه مجله «سپید و سیاه» استاد مجتبی مینوی نامه ای از امریکه رقوم داشته اند که در شماره بعد به چاپ خواهد رسید.

(مجله یغما)

چندین شماره است که مجله سپید و سیاه برای روشن شدن طرز فکر و بیوگرافی مرحوم صادق هدایت ستونی باز کرده است و دوستان و آشنایان و برادران مرحوم هر قدر توانسته اند در این باب قلمفرسائی کرده اند متأسفانه در این دوسه شماره اخیر مجله که نوبت بدانشمند گرامی آقای مسعود فرزاد رسیده است مثل اینکه عنان قلم از دست ایشان خارج شده و بجای بحث درباره صادق هدایت پای یکی از دوستان قدیمی آن مرحوم یعنی آقای مجتبی مینوی را در میان کشیده و موقع را مغتنم شمرده اند تا حساب خرده های قدیمی را با ایشان تسویه کنند و تا آنجا که قلمشان یارائی کرده است باصطلاح «ایشان را مالانده» و هر چه بدو پیراه بوده است نثار دانشمند کم نظیری چون آقای مینوی کرده اند و ضمناً اشاره ای هم به آقای تقی زاده و دکتر فخرالدین شادمان کرده اند و عدم رضایت خودشان را از ایشان بیان داشته اند و چون راجع به مرتبه فضل و کمال آنها نمیتوانستند ایرادی بگیرند و صله ارتجاع را به آنها بسته اند غافل از اینکه کلمات ارتجاع و مرتجع و مانند آن ها خیلی کهنه و مبتذل شده است.

اگر خوانندگان مقالات آقای مسعود فرزاد بمطالب آن کمی دقت کنند بخوبی ملتفت می‌شوند که علت کم‌لطفی آقای فرزاد باین آقایان فقط و فقط برای این بوده است که برای چاپ کتاب حافظ ایشان اقدامی نکرده‌اند و از آقای مینوی بخصوص عقده‌ای در دل دارند زیرا در دستگاه رادیوی لندن برای آقای مینوی حق تقدیمی نسبت بآقای فرزاد قائل شده بودند و حالاً مکافات این کار را آقای مینوی باید پس بدهد ..

اما چرا بنده بخود اجازه میدهم در مقام دفاع از آقای مینوی و مرحوم فخرالدین شادمان برآیم برای این است که سابقه دوستی بنده با این آقایان از نیم قرن تجاوز میکند . مجتبی مینوی را از سال اول متوسطه یعنی دارالفنون میشناسم و مقدمه دوستی ما نیز موضوع جالبی است و آن اینکه چون عده‌ای از دانشجویان برای دوری راه ناهار را در مدرسه می‌خوردیم و ناچار فاصله بین ناهار و ساعت درس را بر حسب اقتضای سن و سال بیازی و هیاهو می‌پرداختیم آجودان مدرسه یعنی مرحوم «اسدالله خان آلو» ما را تهدید کرد که اگر سروصدا راه بیندازیم شکایت ما را بمرحوم ادیب‌الدوله خواهد کرد و چون ما میدانستیم که طاقت تنبیهات ادیب‌الدوله را نداریم تصمیم گرفتیم مدت يك ساعت سکوت کنیم و هر کسی از این دستور سرپیچی کرد حتی يك كلمه هم حرف زد دستجمعی او را تنبیه کنیم .

اتفاقاً نیم ساعت بعد آقای عمیدالملک برادر کوچک مرحوم ادیب‌الدوله که معمولاً آدم ملایم و بی‌آزاری بود از جلو پنجره اطاق ما عبور کرد و از یکی از محصلین پرسید که ساعت اول با کدام معلم درس دارید و چون آن دانشجو از ترس تنبیه سایر دانشجویان جوابی نداد بدیگری اشاره کرد ناچار عمیدالملک رو را بطرف دانشجوی دیگر کرد و سؤال خود را تکرار کرد او هم بهمین رویه رفتار کرد و لال بازی در آورد که عمیدالملک عصبانی شد و خوب یادم است که این عبارت را بر زبان راند و گفت : «این اطوارهای خارج چیست که از خودتان درمی‌آورید؟» و ترکه‌ای بدست گرفت و برگشت که از در اطاق وارد شود و بچه‌های بی‌تربیت را تنبیه کند که ما بر روی میزها پریدیم تا از پنجره ها خودمان را به ایوان بیندازیم و فرار کنیم .

آقای مینوی که در آن موقع او را آقامجتبی مینا میدیم وقتی خواست پای خود را از صندلی روی میز بگذارد متوجه شد که دست من روی میز است و سعی کرد دست مرا لگد نکند و پایش به لبه میز گیر کرد و میز کج شد و آقامجتبی از طرف صورت بزمین افتاد و زبانش بین دندان‌های ثنایا گیر کرد و بریدگی شدیدی پیدا کرد و خون از دهانش جاری شد .

بدیهی است با این اتفاق اولاً زبان همه باز شد و عمیدالملک هم از تنبیه ماصر فتنه‌گر کرد و همگی بفکر چاره افتادیم و مریض را به بیمارستان احمدیه که يك بیمارستان کوچک نظامی بود و در محل قورخانه فعلی (مقابل بانك سپه فعلی) قرار داشت بردیم . در آن موقع قسمت جراحی آن بیمارستان بتوسط آقای دکتر لقمان‌الملک که در آن زمان جوانی برازنده و خوش‌هیكل بود و تهریش قشنگی هم داشت اداره میشد و اتفاقاً با آنکه بعد از ظهر بود و موقع کار بیمارستان نبود خود آقای دکتر آنجا حاضر بود با چند بخیه دلب زخم را بهم دوخت و چند روزی آقای مینوی بستری شد و بجای غذا فقط از شیر و مایعات استفاده میکرد که آنرا هم با قلم‌نثی وارد گلو میکرد و همین ملاحظه‌کاری ایشان که برای رعایت حال من موجب تصادف ناگوار شد سبب گردید که ما بایکدیگر بیشتر دوست و مأ‌نوس شویم .

آقای مینوی از همان زمان که دانشجوی سال اول متوسطه بود غیر از سایر شاگردان بود و به ادبیات علاقه وافری داشت و علاوه بر اینکه انشای فارسی او از همه بهتر بود گاهی شعر هم میگفت و خوب یاد دارم که در جواب قطعه‌ای که آقای درخشان شاگرد سال پنجم دارالفنون سروده بود او نیز قطعه شعری گفت که در آن انتقاداتی نیز از اشعار درخشان کرده بود. مقصود این است که از همان موقع به اصطلاح کله ایشان بوی قرمه سبزی میداده است.

دردورانی که ما دوره متوسطه را میدیدیم يك گرفتاری بزرگی داشتیم و آن اینکه چون کتابهای تحصیلی بچاپ نرسیده بود معلم سر کلاس درس خود را از روی نوشته‌ای که شب تهیه کرده بود میخواند و ما مینوشتیم و چون گاهی حوصله او سر میرفت و تندتر از معمول میخواند بعضی از ما که تند نویس نبودیم عقب میافتادیم و مجبور بودیم در ساعات تفریح از جزوه دیگران استنساخ کنیم و این خود در واقع زحمت زیادی داشت و مخصوصاً بنده که کند نویس بودم از این بابت خیلی رنج میبردم. اما آقا مجتبی علاوه بر گرفتاری جزوه نویسی گرفتاری دیگری هم داشت و آن اینکه عاشق کتاب بود و چون پول کافی برای خریدن کتاب دلخواه خود نداشت کتابی را که لازم داشت امانت میگرفت و از سرتا ته در جزوه‌ای که قطر آن باندازه کتاب اصلی بود مینوشت و باین ترتیب يك کتاب خطی برای خود تهیه میکرد منجمله نسخه‌ای هم از روی کتاب هاتفی که بنده داشتم و برسم امانت به او داده بودم برداشت و کتاب مرا بمن برگرداند. اینها همه دلیل بر این است که آقای مینوی مطالعات و تحقیقاتی را که در زمینه ادبیات فارسی کرده است برای کسب مال و دسترسی بجای و مقام نبوده است بلکه از اصل خمیره او با عشق و علاقه به تحصیل دانش و کمال ریخته شده بود و علت اصلی موفقیت او نیز همین است.

این بود مقدمه آشنائی و دوستی بنده با آقای مینوی ولی در آن سالهائی که آقایان مسعود فرزند و صادق هدایت و علوی و مینوی دوستان ربه را تشکیل داده بودند. بنده خیلی کمتر آقای مینوی را میدیدم و در موقعی که در لندن تشریف داشتند فقط بوسیله برادرشاعرشان آقای کاظم مینوی متخلص به (رهرو) از سلامتی ایشان اطلاع پیدا میکردم تا اینکه به تهران مراجعت کردند و در منزل همان برادر بملاقاتشان رفتم و برخلاف آقای فرزند که موی بلند را نشانه ناراحتی روحی و یا خدا نکرده بیماری روانی میدانند بنده بهیچوجه از مشاهده موی بلند آقای مینوی چنین احساسی نکردم زیرا بسیاری از اشخاص را دیده‌ام که بمناسبت گرفتاری زیاد گاهی دیر به سلمانی میروند مخصوصاً آنهايکه از رفتن بمجالس شب نشینی یا باشگاهها و کافه‌ها احتراز دارند و بیشتر وقت خود را در منزل صرف مطالعه و تحقیق نقاشی و امثال این کارها میکنند مگر نه آنکه اغلب نقاشان موهای بلند دارند و فکر آراستن سرو صورت خود نیستند.

بهر حال بنده که سالهاست طبابت میکنم و در دوره تحصیلی طب ماها در بیمارستانهای روانی پاریس استاژ داده‌ام هیچوقت ندیدم و نشنیدم که بلندی موی نشانه اختلال حواس و یا ناراحتی روانی باشد.

اما مرحوم دکتر شادمان هم که تا اندازه‌ای سبب ناراحتی آقای مسعود فرزند شده است و از اینکه آقای تنی زاده ایشان را بعنوان يك ادیب معرفی کرده است تعجب کرده اند از همان اوان جوانی و دوره تحصیلی دارای ذوق ادبی و نبوغ ذاتی بوده اند و بنده در دارالمعلمین مرکزی افتخار همدرسی و دوستی با ایشان را پیدا کردم. عده محصلین سال آخر دارالمعلمین

انگشت شمار بود که بیشتر آنها ذوق ادبی داشتند که سید فخرالدین شادمان سرآمد آنها بود زیرا هم شعر میگفت و هم خوب نثر مینوشت. خوب یاد دارم که در همان دوره دانش آموزی با آن همه گرفتاری تحصیلی کتاب راسپوتین را از فرانسه بفارسی ترجمه کرده بود و گویا بچاپ هم رسانیده بود.

سایر شاگردان آن دوره که آثار قلمی آنها امروز معروف است یکی پرتو علوی شاعر خوش قریحه است که این اواخر کتاب زندگانی حضرت علی علیه السلام او مورد توجه دانشمندان شده است دیگر دکتر محمود نجم آبادی است که تحقیقات زیادی در تاریخ پزشکی دنیا مخصوصاً ایران کرده است و کتابهای متعددی از خود بیادگار دارد.

دیگر آقای عبدالحمید مشایخ است که مدتها رئیس چاپخانه مجلس شورای ملی بود و بنده ردایشان را گم کرده بودم تا دو سال قبل در چاپخانه دانشگاه روزها به مرد بسیار موقری که ریش بالنسبه بلند مرتبی داشت برخورد می کردم و بگمان اینکه یکی از استادان دانشسرای عالی است سلام و تعارفی بایشان می کردم در صورتی که ایشان بنده را شناخته بودند و تصور میکردند منم ایشان را میشناسم و بعد که بنده دانستم ایشان همان عبدالحمید خان دوست قدیم هستم خیلی تعجب کردم زیرا در موقع دانش آموزی، ایشان از شیک پوش ترین شاگردان بودند و برخلاف ماها که سرداری و شلوار می پوشیدیم ایشان کت و شلوار بتن و عینک پنس رنگی هم بچشم داشتند. خلاصه از کلیه دانشجویان دارالمعلمین فرنگی مآب تر بودند و باهمه این احوال وقتی ایشان را باریش و پشم دیدم تعجب کردم ولی برخلاف آقای فرزاد که موی بلند دوست قدیمشان را علامت ناراحتی روانی میدانند بهیچوجه چنین تصویری درباره دوستم نکردم فقط باز هم ایشان را تحسین کردم زیرا در کسوت جدید هم خیلی مرتب و منظم بودند و در چاپخانه دانشگاه مشغول چاپ کتابی بودند.

پنجمین شاگرد، مرحوم آقای علی عنایت پدر آقایان دکتر محمود عنایت مدیر مجله نگین و دکتر حمید عنایت دانشیار دانشکده حقوق است که اهل ادب مردور با بخوبی میشناسند و به مرتبه دانش و کمال ایشان واقفند. مقصود از ذکر اسامی این آقایان این است که وقتی عرض میکنم مرحوم دکتر شادمان بین سایر شاگردان شاخص بود مقصود شاگردانی است که اغلب خودشان با استعداد بودند و بعدها اثرات ارزنده ای از خود انتشار داده اند.

تمام کتابهایی که از مرحوم دکتر شادمان بچاپ رسیده است همه نماینده ذوق سلیم و درجه معلومات علمی و ادبی ایشان است بنابراین اگر جناب تقی زاده ایشان را بعنوان يك اديب به آقای فرزاد معرفی کرده اند راه خطا نرفته اند و نان بهم قرض نداده اند اگر بخواهیم منکر فضل و کمال آقای تقی زاده هم بشویم بمقیده بنده خیلی بی انصافی کرده ایم و بنده چند سالی را که افتخار همکاری ایشان را در انجمن فلسفه و علوم انسانی داشتم به عمق دانش و اطلاعات وسیع ایشان در غالب رشته های ادبی و فلسفی پی بردم.

حالا چه شده است که آقای فرزاد از اینکه مینوی یا شادمان را به ایشان بعنوان اديب معرفی کرده اند بیکه خورده و ناراحت شده اند بر بنده معلوم نیست. نکند خدا نکرده آنچه را که ایشان با آقای مینوی نسبت داده اند و ایشان را متکبر و خود پسند خوانده اند و میگویند که آقای مینوی هیچکس را قبول ندارد خودشان بهمین درد مبتلا هستند.

در اینکه منابر آنچه شنیده ام آقای فرزاد هم از دانشمندان با قریحه هستند حرفی نیست

ولی این دلیل نمیشود که دیگران کم قریحه و بی سواد باشند - اگر انگلیسیها خواسته اند که حافظ آقای فرزند رایکی دوفنر از اهل فن هم تأیید کنند بنظر بنده کار بدی نکرده اند و اگر جناب آقای تقی زاده هم شادمان و مینوی را معرفی کرده است نیز کار بجائی کرده و شاید هم برای این بوده که کار آقای فرزند زودتر راه بیفتد زیرا یک نفر سفیر کبیر وقت اینرا ندارد که يك كتاب حافظ را بررسی کند ، آقای مینوی هم که پس از خوردن ناهار منزل آقای فرزند و مشاهده صفحات يك متری كتاب در جواب سؤال آقای فرزند که گفته اند «حالا که كتاب را خواندی دیگر چه میگوئی» گفته است من كتاب را نخواندم نادرست نگفته اند زیرا با يك نظر سطحی یکی دو صفحه از كتاب البته نمیتوان ارزش واقعی آنرا معین کرد .

حالا که بحمدالله كتاب حافظ جناب فرزند زیر چاپ است شاید هم این تأخیر در چاپ توفیق اجباری بوده است هم برای فرزند و هم برای حافظ زیرا بطور قطع در این چند سال آقای فرزند بیکار ننشسته اند و بمطالعات خود درباره حافظ ادامه داده اند و اگر در آن موقع نقائمی هم در کار بوده است رفع شده است . بهر حال من خیلی افسوس خوردم از اینکه می بینم دانشمند باقریچه ای مثل آقای فرزند دوستان قدیمی و انگشت شمار خودشان و ما را مورد بی لطفی قرار داده اند .

از اینکه در بالای مقاله راجع به آقایان با حروف درشت نوشته شده است «سرگذشت گروه ربه چنین بود . هدایت مرد و فرزند مردار شد . علوی زد بکوچه علی چپ و گرفتار شد و مینوی براه راست رفت و پولدار شد» یقین کردم آقای فرزند چون شنیده اند مجتبی مینوی خانه ای درست کرده است تصور کرده اند که ایشان جزو پولدارها شده اند علت این اشتباه هم این است که آقای فرزند چندین سال از ایران دور بوده اند و خبر ندارند که در این مدت سطح زندگی بطور کلی خیلی بالا رفته است و يك خانه دویست هزار تومانی حالا برابر يك خانه پنج هزار تومانی سابق هم نیست . البته بنده تصدیق میکنم که بعضی ها در این چند ساله پس از جنگ بطور سرسام آوری متمول شده اند مثلاً کالباس فروشهایی هستند که عمارت های ده پانزده طبقه دارند و یا تاجرهائی را سراغ دارم که ماهی متجاوز از صد هزار تومان کرایه مستغلات میگیرند و ضیاع و عقار آنها بی حساب است .

اما طرز خانه دار شدن مجتبی مینوی را که من از ابتدا تا انتهای آن خبر دارم از این قرار است که در بیست و چند سال قبل که نه تنها زمین های کوچه های فرعی جاده شمیران ارزشی نداشت زمین های بر خیابان هم قیمتی نداشت بطوریکه دوست عزیز من آقای دکتر محمدنخعی هزار و دویست متر آن را که بر خیابان پهلوی مقابل خیابان تخت طاوس قرار داشت بیست هزار تومان فروخت که لابد حالا متجاوز از يك میلیون ارزش دارد . در چنان زمانی آقای دکتر مهدوی که همه میدانند از نیکان روزگار هستند مقداری زمین موروثی در یکی از کوچه های فرعی جاده قدیم شمیران داشتند و چون میدانستند که مینوی همیشه آرزو دارد يك جای ثابت برای کتابخانه خود داشته باشد قطعه زمینی را که در حدود ۴۷۰ متر است بآقای مینوی بده هزار تومان فروختند که قیمت آنرا هم به اقساط بگیرند و بعد ها هم شنیدم مقداری از آنرا هم تخفیف داده اند .

آقای مینوی مدت بیست سال وقتی در تهران بود بطور پانسیون در منزل برادرش زندگی میکرد و ماهی ۷۰۰ تومان حقوق خود را خرج زندگی میکرد و بقیه را پس انداز

میکرد و چندین مأموریت هم بترکیه رفت که حقوق او قدری زیاده‌تر شده بود و ضمناً چندین جلد کتاب برای دانشگاه یا مؤسسات خصوصی نوشت و حق التالیف ناچیز آنها را نیز رویهم گذاشت تا توانست پایه بنای کتابخانه خود را بریزد و برای اینکه بتواند ساختمان آن را به اتمام برساند مثل همه اشخاص کم‌بضاعت ناچار آنرا در بانک گرو گذاشت و از این و آن پول دستی یاسندی گرفت تا يك خانه كوچك چند اتاقی تهیه کند و هنوز هم که هنوز است بنده اطلاع دارم که اقساط بدهی ایشان تمام نشده است. تازه پس از اینهمه زحمت از قراری که شنیدم کتابخانه خود را وقف کتابخانه ملی ایران کرده است.

این بود قضیه پولدار شدن آقا مجتبی که پس از یک عمر زحمت و کار توانسته است چند آجر رویهم بگذارد تا کتابهایش در نتیجه اسباب‌کشی مدام از بین نرود. چون آقای مینوی مدتی است در مسافرت هستند و گویا یکی دو سال هم دوره مسافرتشان بطول می‌انجامد امیدوارم از این پرده‌داری‌ها که در زندگی خصوصی ایشان کرده‌ام بنده را معذور دارند مقصودم روشن شدن ذهن خوانندگان مجله سپید و سیاه بود که با خواندن مقالات آقای فرزاد تصور نکنند مینوی ایران را چاپیده و پولدار شده است.

ابوالقاسم حبیب‌اللهی - نوید

استاد دانشکده ادبیات - مشهد

غزل

ای باد که بوی مشک داری	دانم بخدا کز آن دیاری
راحت ده جسم دردمندی	مرهم نه خاطر فکاری
دانم که گذشته‌ای بدان کوی	ای بوی تو نافه تناری
بر زلف ویت گذر فتاده است	زین روی چنین تو مشکباری
ای باد صبا اگر دگر بار	بر در که او قدم گذاری
خاک در او بیوس و بر کو	کای مایه هر امیدواری
جانم بلب آمد از فراق	وز حد بگذشت بیقراری
تا چند «نوید» را ز هجران	در دست بلا و غم سپاری

بقلم : Lester Velie
ترجمه : احمد احمدی

ژاپن :

وزنه‌ای در برابر چین کمونیست از مجله : سلکسیون شماره : اکتبر ۱۹۶۷

ژاپن تمام منابع مالی ، فنی و صنعتی خود را بسیج و آماده کرده است تا
جهش و ترقی معجزه‌آسای خود را به کمال رساند و همسایگان خود را که در شرق
آسیا هستند با کومک همه جانبه از وضع قدیم خارج سازد.

نخستین و بلکه تنها کشور آسیائی که بی مانع و رادع - با قدم عزم و نیروی اراده - بجهان
معاصر پانواده ، ژاپن است که با حمله‌ای آرام و مسالمت آمیز از حالت رکود و جمود سابق خود
درآمده و به دنبال خویش کشورهای مجاورش را به دنیای قرن بیستم کشانده است . ژاپنی‌ها که
قبلاً مورد نفرت کشورهای مانند : فیلیپین ، مالزیای فعلی ، اندونزی ، کره و فرمز بودند ، زیرا
این کشورها را در جنگ جهانی دوم بصورتی بسیار خشنونت آمیز و بیرحمانه اشغال کرده بودند ،
امروز گونه گون کومکها به این کشورها می کنند تا جبران گذشته بشود و خرابیها ترمیم گردد .
اکنون ، ژاپنیها ، نه از جهت سرمایه گذاری و صنعت و نه از لحاظ کوششهای مربوط به تعلیم و
تربیت و تجارت به قربانیان قدیم خود ، از بدل کومک و مساعدت دریغ نمی ورزند . ژاپنی‌ها می-
خواهند که آن کشورهای مغلوب شده دیگر بار بیاخیزند و به اقتصاد خود سرو سامان بخشند و به
سکون و آرامش سیاسی نائل شوند .

ژاپنی ها اقتصاد و تجارت و بازاریابی آزاد را در برابر اقتصاد دولتی چین کمونیست قرار
می دهند و در برابر «جامعه بسته و محدود چین ، اجتماع بازو آزاد خود را عرضه می نمایند . (تا
هرچیز در برابرش بهتر شناخته آید) .

بعد از شکست و گذشت مدتی نزدیک بیست سال ، ژاپن نیک دریافته است که بهترین طریق
برای بالابردن ارزش و شخصیت از دست رفته اش اینست که «باغ خود را بکارده» (۱) و به اوضاع
داخلی کشورش توجه نماید : بعبارت دیگر : به ترمیم خرابکاریها و ساختن شهرهایی که در زیر
بمب های دشمن ویران شده است بپردازد و صنعت خود را نیروبخشد و بیش از پیش «به درون
خود نگاه کند»

یکی از سفرای خارجی می گفت : «رفتار ژاپن چون پسر بچه ای است که می خواهد در
کلاس درس ، در گوشه آرامی بنشیند و بکار خود بپردازد و امید دارد دیگران بدو توجهی نکنند
و حتی الامکان از انتظار معلم و شاگردان بدور ماند ! اما این پسر بچه بزودی آن چنان رشد می کند
و نیرومند می گردد که دیگر ممکن نیست از انتظار دیگران در امان بماند ! سال گذشته ، ژاپن در
شمار چهار کشور نیرومند جهان درآمد و آن چنان قدرتی بهم زد که بعد از آمریکا و شوروی و
آلمان غربی در درجه چهارم قرار گرفت و از جهت صنعت بر سایرین تفوق یافت .

۱- این اصطلاح کنایه آمیز متعلق است به ولتر در آخر اثر معروفش به نام «کاندید». مترجم

ژاپنی‌ها ، هنگامی به نیروی عظیم خود پی‌بردند ، برآن شدند که از خود بپرسند از این نیروی عظیم چه می‌خواهند ؟ و با آن چه کاری خواهند کرد ؟
 در وزارتخانه ها ، در ورای دیوارهای مرمرین با نکه‌های عظیم و نوین ، در دفترهای هیئت مدیره روزنامه‌ها و هنگام صرف شام - و مذاکرات درازمدت - در منازل گیشاها ، رهبران سیاست ژاپن و زمامداران امور اقتصادی آن دیار برای کشورشان وظیفه و هدفی جستجو می‌کردند و در پی یافتن راه ترقی و پیشرفت آن بودند .

اندیشه تازه : ملت ژاپن از ۱۰۰ میلیون نفر سکنه تشکیل یافته که در چند جزیره به نسبت کم وسعت و با امکانات محدود متراکم و مستقر شده‌اند . ژاپنی‌ها از دیرباز می‌دانستند که زندگی‌شان بستگی به تجارتشان با کشورهای خارجی دارد و نیز آگاه بودند که موجودیت آنها - بویژه به این امر بازجسته است که خود را برای وارد کردن مواد اولیه از کشورهای بیگانه آماده سازند و درازاء آن محصولات ساخته شده را به خارج صادر نمایند . اما چگونه امکان داشت که مواد اولیه‌ای مانند ، برنج ، پنبه ، چوب و سنگهای معدنی را از همسایگان فقیری که فاقد اراده و اختیار و استعداد صنعتی برای تولید کردن آنها بودند بگیرند ؟ چگونه ممکن بود که این مواد اولیه که به محصولات صنعتی تبدیل شده بود ، به همسایگانی بفروشد که قدرت پرداخت پول آنها را نداشتند ؟

مسئله دیگری که مطمح نظر قراردادداشت امنیت و آرامش ملی بود . اگر هیولای دهشت‌آور سلاح اتمی آمریکا جزایر ژاپنی را از حمله مستقیم چین کمونیست در امان و پناه خود نگه می‌داشت ، اما این محافظ ظاهری نمی‌توانست از زیان و نفوذ کمونیست به کشورهای فقیری که از جهت سیاسی دچار عدم ثبات بودند و در مجاورت ژاپن قرار داشتند معانعت بعمل آورد . بدین طریق ژاپن در معرض خطر جنگ واقع شده بود و بیم آن بود که خواه و ناخواه به سوی عدم امنیت کشیده شود .

بعلاوه محرکها و عوامل دیگری از جمله وسوسه های وجدانی و اندیشه و توجه تازه نسبت به عقاید جهانی نیز ممداین موضوع شده بود .

رئیس بزرگترین بانک ژاپنی درین باره چنین توضیح می‌داد : کشوری که منحصرأمتوجه منافع خاص خویش است و همش صرفاً در پی برقراری امنیت خود میباشد ؛ به شخصی شباهت می‌تواند داشت که دچار خودخواهی شدید و فوق العاده‌ای شده است . چنین شخصی را بیقین اجتماع از خود طرد خواهد کرد و بامقیاسی بزرگتر ، کشوری هم که دارای چنین خصوصیتی باشد با سردی روابط بین المللی روبرو خواهد گردید . زیرا از خود به مصلحت دیگران نخواهد پرداخت .

یکی از معاونان وزراء کابینه ژاپن درین باره چنین افزود :

ملت ژاپن تازه متوجه این موضوع شده است که تنها پیشرفت و ترقی برای وجود داشتن و زندگی کردن کفایت نمی‌کند . وی خاطر نشان می‌کرد که : مهندسان ، مکانیسین های جوان و پیشه‌وران و مقاطعه کاران ساختمان که برای ساختن بناهایی به جنوب شرقی آسیا رفته بودند تا بعنوان تعمیرات و ترمیم خرابکاریهای جنگ ، سد ها و جاده ها و ساختمانهایی را تعمیر کنند ، در آنجا آنچنان رضایت و خشنودی خاصی احساس کرده بودند که هرگز در کشورشان نظیر آن را ندیده بودند و ازین بابت احساس غرور و مناعت طبیعی کم مانند به آنها دست داده بود .

این احساس رضایت موجب آمد که ژاپن کم کم از «برج عاج» دیپلماتیک خود بیرون آید و به همسایگان فقیر و نیازمند کمک و مدد برساند.

نیکوکار، نمونه و راهنما: در شش کشور از کشورهای جنوب شرقی آسیا یعنی کامبوج، لاوس، مالزی، فیلیپین، تایلند و ویتنام عایدی هر فرد از سکنه آنجا بین ۲۵۰ تا ۱۲۵۰ فرانک فرانسوی در سال بوده است. با استثنای ویتنام، که دیرگاهی است مورد تهاجم و خرابی جنگ قرار گرفته، بقیه کشورها سهمی بالنسبه ناچیز از کمک های کشورهای پیشرفته و متریقی که در سراسر دنیا بخش می شود دریافت می دارند. بعلاوه، درین مناطق بیش از آن حدی که يك کشاورزی عقب مانده بتواند از عهده تغذیه و سیر کردن مردم بر آید، كودك متولد می شود! و بالنتیجه مقدار جمعیت پیوسته در حال افزایش است. این خود مسئله ای است مهم که عاقبتی شوم و بدبختی عظیم بدنبال دارد.

ژاپن در برابر چشم بستگان و همسایگان فقیر آسیائی خود، چهره يك کشور نیکوکار و فداکار و نمونه و راهنما را دارد.

نیکوکار از این جهت که يك درصد (۱/۱) عایدات ملی خود را برای کمک به سایر کشورها اختصاص داد (گرچه ارزش این کمک در چند سال معادل پنج میلیارد فرانک فرانسوی باشد)، ژاپن، علاوه بر این، ابتکار ایجاد يك بانک آسیائی را برای توسعه و پیشرفت بدست گرفت. این بانک نمییاست به قرض دادن پول تنها خرسند باشد بلکه خود را موظف می دانست که به کشورهای آسیائی کمک های فکری و نظریات سود بخشی در جهت مشی صحیح برنامه های اقتصادی بدهد تا آن کشورها با گرفتن پول و بکار بستن نظریات اصلاحی در راه بهبود روشهای اقتصادی خود گام بردارند.

نمونه ازین جهت که ژاپن می خواست به کشورهای دیگر نشان دهد که يك اقتصاد آزاد بمیزان بیشتری می تواند ثروت های تازه ای به چنگ آورد؛ آن چنان ثروتهائی که اقتصاد توأم با برنامه های چند ساله و منظم چین کمونیست و روسیه شوروی در برابر آنها ناچیز و شرم آور است. تعداد بسیار کمی از کشورهای کمونیست یا کشورهای آزاد می توانستند با بهره ژاپن که بمیزان ده درصد (۱۰/۱) در سال میباشد رقابت نمایند زیرا با این مقدار توسعه و پیشرفت خارقالعاده اقتصادی ژاپن، کشورهای دیگر را یارای رقابت نبود (زیرا میزان صدی سه عموماً رضایت بخش و قابل قبول پذیرفته شده بود) بعلاوه میزان پیشرفت و افزایشی که ژاپن با سه برابر کردن سرمایه ملی خود در عرض سیزده سال در کشور بوجود آورده بود امری عجیب و رقابت ناپذیر بود.

و اما ژاپن از این جهت می توانست راهنما باشد که سه مسئله اساسی را که همه کشورهای آسیائی در جهت پیشرفت و توسعه خود با آن روبرو بودند به سهم خود حل و فصل کرده بود. در اثر تشکیل يك هیأت منظم برای برقراری ترتیب خاصی برای موالید تازه و تولید نسل، ژاپن تنها کشوری در تمام آسیا بود که بمیزان افزایش آمار موالید نظم و ثباتی خاص بخشیده بود. کشاورزی ژاپن نیز از جمله کشاورزیهائی در تمام جهان بود که بهره و محصول بسیار زیاد از فعالیت های ثمر بخش خود بدست می آورند. (چنانکه با مقایسه با کشور هند ژاپن پنج برابر سکنه ای را که با محصول يك هکتار زمین در هندوستان تغذیه می کنند با همین مقدار زمین از محصول خود برخوردار می نماید. باین ترتیب را ندمان محصول ژاپن پنج برابر هند است).

بعلاوه، ژاپن از نوعی تعلیم و تربیت، به حد کافی بهره مند می شد و از تعلیمات فنی استفاده می کرد که همه گونه امکاناتی برای مردم بوجود آمده بود تا از استعداد های صنعتی

کشور و مواقع منتظم برای پیشرفت در صنعت معاصر و ایجاد تحول در کشور استفاده ببرد. بدین جهت آمار افراد تحصیل کرده و فنی و متخصص و دانشمند در ژاپن بعد بسیار زیادی افزایش یافت. (تنها در دو کشور تائوان و اسرائیل از لحاظ چند درصدی [پورسانتاژ] افرادی که به دانشگاه می روند از ژاپن بیشتر است).

مخصوصاً آنچه بیشتر مایه دلگرمی می باشد، اینست که ژاپنی ها در کشورهای بکار اشتغال دارند که بکمک آنها بیشتر نیازمندند. ما در اینجا تنها به ذکر نام دو کشور، کره جنوبی، تایلند - که بصورتی خطرناک نزدیک چین کمونیست واقع شده اند و در معرض هجوم هستند - نام می بریم. و نشان می دهیم که ژاپن چگونه به آنها مدد می رساند.

فرمولی برای پیشرفت: در اول ژانویه گذشته در شهر «اولسان» «Ulsan» که در کره جنوبی قرار گرفته است، ۲۵۰۰ کارگر بنا، آهنگر، حلبی ساز و کارگران لوله کش روی چوب بست و ساختمان نا تمام یک کارخانه کود شیمیائی که قرار بود برای آینده نزدیک حاضر شود کار می کردند. وقتی که دسته کارگران کار ده ساعته خود را در روز تمام کرده بودند، دسته کارگران شبانه می آمدند تا جانشین کارگران روز بشوند و کار ساختمان را در زیر نور تند چراغهای برق دنبال نمایند. با آنکه - ژانویه و ایام تعطیل بود - مع هذا ۳۰۰ مهندس و تکنیسین ژاپنی در کنار کارگران کره ای بکار مشغول بودند.

مهندسان ژاپنی می توانستند برای گذراندن تعطیلات سال نو و برای دیدار خانواده های خود به ژاپن بروند و ایام عید را در آغوش خانواده سپری نمایند اما عزیمت آنها به ژاپن به یقین کارهای ساختمانی را هفت هشت روز بتعویق می انداخت.

بنابراین همچنانکه تمام شدن کار برای اهالی کره جنوبی جنبه حیاتی داشت برای ژاپنی هم بهمان نسبت پر ارزش و مهم بود. زیرا وقتی کارخانه ساخته شود در هر روز یک هزار تن کود مصنوعی بدست می دهد وقتی این مقدار کود شیمیائی از طریق کارخانه کشور تأمین شود، احتیاجی به وارد کردن همین مقدار کود در هر روز نخواهد بود، بالنتیجه هر روز که کارخانه کار کند مبلغی معادل ۴۵۰ هزار فرانک صرفه جوئی در اقتصاد کشور می شود. با توجه باین موضوع، کارگران ژاپنی و کره ای متفقاً موفق شدند که کارخانه را در مدت ۱۸ ماه تحویل دهند و این مدت کم باعث شد که کارخانه شش ماه زودتر از موعد و مهلت معمولی آماده بهره برداری گردد.

سهم ژاپنی ها در انجام کارها محدود به هوشیاری و زرنگی آنها نبوده است.

شرکت میتسوی (Mitsui) و کمپانی محدود ۱ به (کره فرتیلایزر کمپانی) ۲ (Korea - Fertilizer Co) با پشتیبانی و کمک دولت مبلغی معادل ۲۳۰ میلیون فرانک قرض داده بود. مبلغی را که در ازاء کلیه مخارج ساختمان و تجهیزات کارخانه برآورد شد بر روی هم ۲۵۰ میلیون فرانک بود که با قرضه مزبور تاحدی تأمین شده بود. پرداخت این قرض می بایست پس از انقضاء مدت پنج سال از هنگام تمام شدن کارهای کارخانه به تدریج آغاز و بمرور زمان مستهال گردد.

مدارس ژاپنی چندین صد نفر از جوانان شیمیست (شیمی دان) اهل کره را تربیت کرده است که در کارخانه های شیمیائی ژاپن مدت سه تا شش ماه دوره های استاز (کارآموزی) را می گذرانند

و عملاً به کارهای علمی آشنا می‌شوند. در این قبیل کارها و کارهای دیگری ازین نوع ژاپنی‌ها جای آمریکائی‌ها را گرفته‌اند.

در عرض چند سالی که از تهاجم مسلحانه کمونیست‌ها به کره شمالی می‌گذرد، کشورهای متحده آمریکا مبلغی در حدود سه میلیارد دلار (که معادل پانزده میلیارد فرانک فرانسه می‌باشد) برای تغذیه ساکنان کره جنوبی و کمک به ترمیم خرابیهای ناشی از جنگ خرج کرده‌اند. در نتیجه چنین کومک، اهالی کره به مزایای قابل تحسین یک اقتصاد جدید پی برده و خود کوشیده‌اند که درین طریق گام بردارند. آنگاه که جنگ ویتنام آغاز شد آمریکائیها مجبور شدند که میزان کومکشان را محدود نمایند. چون عایدی سالانه هر فرد ساکن کره مبلغی است که به زحمت از ۵۳۵ فرانک تجاوز می‌کند باید گفت هنوز از مقصد و حد کفایت بسیار دور است و باید این راه را با پای همت و کوشش بیشتر طی کند و سرمایه بیشتر فراهم سازد.

بدین جهت است که ژاپن به استعداد اهالی کره پاسخ مثبت داده و سهمی معادل چهار میلیارد فرانک بصورت پول و اعتبار در اختیار نهاده است که یک میلیارد و نیم فرانک آن به عنوان ترمیم خرابیهای جنگ تأمین شده است. اکنون اهالی کره فرمول توسعه و رشد اقتصادی ژاپنی را بدین طریق مورد عمل قرار می‌دهند:

* سال گذشته، میزان افزایش جمعیت (۲۹ درصد که معدل سالیانه در ده سال اخیر بوده است) بمیزان ۲/۵ درصد کاهش یافته و امید می‌رود که آن مقدار از آغاز سال ۱۹۷۱ میلادی به میزان ۰/۲ درصد جمعیت کاهش یابد.

* حداقل ۲۴ درصد از مردم کره فعلابه تحصیلات خود ادامه می‌دهند و این رقم کره را در ردیف کشورهای مافوق متوسط قرار داده است.

* تولید مواد غذایی از ۳۳ درصد در مدت پنج سال افزایش یافته و امیدواری زیادی است که از ابتدای سال ۱۹۷۱ تمام نیازمندیهای غذایی مردم را خود کشور تأمین و تولید نماید.

* در بین تمام کشورهایی که در طریق رشد و توسعه گام می‌زنند، تنها فرمز (Formose) است که از رشد صنعتی سریع‌تری برخوردار می‌تواند باشد. از پنج سال پیش عایدی ملی هر فرد ساکن کره، بطور متوسط در هر سال افزایشی معادل ۸/۴ درصد داشته است. سال گذشته، که ژاپنی‌ها بصورت قرضه و کومک مبلغی معادل ۴۶۸ میلیون در راه توسعه صنعت کره خرج کرده‌اند میزان افزایش سالیانه به ۱۱/۹ درصد رسیده است. این امر نشان می‌دهد که کره خواهد توانست سرمایه ملی خود را در مدت هشت سال دو برابر کند.

همه با هم در راه سازندگی: در تایلند، که تهدید چین سریع تر و شدیدتر است، اقدام وهم‌آهنکی برای توسعه و رشد واقعی و سریع در حقیقت بصورت حمله‌ای علیه زندگی درآمده است زیرا که «یکن» درین کشور، اولین مرحله «جنگ توده آزادی بخش» را موجب شده است. چریک‌هایی که تحت حمایت جبهه تائی آزادیخواه ملی در چین کمونیست تعلیم یافته‌اند از (لائوس) عبور می‌کنند تا رؤسای دهکده هارا که در فلاتهای پراکنده تایلند ساکن می‌باشند به قتل برسانند و خانواده‌های دهقانان را بوحشت افکنند و بر آنها به عنف و زور غلبه پیدا نمایند.

این جنگ مخفی بقدری مداوم و مزمین شده است که سال گذشته تایلند مجبور شده است قسمت عمده‌ای از بودجه ملی و نیز سهم مهمی از کومک دولت آمریکا را، به فعالیت همه‌جانبه برای

خاموش کردن آتش - ناآرامان برانداز جنگهای پنهانی اختصاص بدعد . و هرچه زودتر در صدد ساختن راههایی در مناطق دورافتاده و محروم برآید تا به جمعیت های ملی - که در خطرچنین حملاتی بوده اند - کومکهای لازم برساند .

سرمایه هایی که به توسعه و رشد اختصاص یافته بود بدین ترتیب تا حد بسیار زیادی در شمال شرقی بکارمی رفت در صورتیکه در بقیه نقاط کشور احتیاج به سرمایه گذاری های جدید برای بشمار رساندن فعالیت های اقتصادی بشدت احساس می شد .

در این کشور نیز بازرگان و صنعت پیشه ژاپنی در مدت این چند سال اخیر ، دست به دست هم داده و برای اصلاح و تغییر شکل کشاورزی (تائی) کومک و همکاری زیادی کرده اند و نیز در جهت تسریع رشد صنعتی ملی تائی که در حالت ابقدائی و مراحل بدوی بوده است از پامردی دریغ نورزیده اند . بدین صورت که :

اخیراً ، پنج کمپانی عظیم صنعت ژاپنی يك دسته از پژوهندگان را به تائیلند اعزام داشته اند که درباره محصولات تائیلند تجسس نمایند و گزارش کنند که چه نوع محصولاتی برای فروش به ژاپن ، آن کشور دارد ، تا درازاء آن محصول پول (YEN = پول رایج در کشور ژاپن) دریافت نماید. هنگامی تائیلند قدرت خرید پیدا کرد باوجه مزبور خواهد توانست به نوبه خود محصولات ژاپنی را خریداری نماید .

مأموران پژوهشگر مزبور از اهالی تائیلند سؤال می کردند که آیا ما یلند محصول ذرت خود را افزایش دهند ؟ سپس به آنها پیشنهاد می کردند که آیا دوست دارند بر مرغوبیت محصول ذرت خود بیفزایند ؟ آنگاه به آنها می گفتند : ما وسائل این کار را برای شما فراهم خواهیم ساخت . سپس آنچه را که بتوانند به ما بفروشید از شما خواهیم خرید .

نتیجه : این بود که سال گذشته بزرگترین تائی توانستند بمقدار ۳۰۰ میلیون فرانك ذرت تولید کنند و قسمت عمده را به ژاپن بدهند . زیرا ژاپن از این محصول برای جاق کردن خوکها و پندکان استفاده زیادی کرد . نتیجه دیگر آنکه ، ذرت خوب در ردیف چهارم محصولات قرار گرفت که به خارج از کشور صادر می شد. بزودی این محصول بعد از برنج، کائوچو و کنف مقام چهارمی بدست آورد .

بعلاوه ذرت از جهت تنوع و امکانات خاصی که برای آن وجود دارد و ابتکارانی که در امر کشاورزی فراهم می سازد ، باعث گشوده شدن افقهای تازه ای در برابر کشاورز تائی شده است .

و اما از جهت تولید صنایع در کشور تائیلند ، کمک مالی و فنی ژاپن همچنین به نصب کارخانه های پارچه بافی و آهن کاری برای ساختن ورقه های فلزی و ماشین های (مونتاز اتوموبیل) و نیز تأسیس هتل های مجهز و آزمایشگاهها برای تهیه فرآورده های داروئی و طببی و امثال آنها کومک فراوان کرده است .

در پایان سال ۱۹۶۶ میلادی . سرمایه گذاریهای ژاپن به مبلغی در حدود ۱۵۰ میلیون فرانك بالغ شده بود . بانرخ بهره ای در حدود ۱۰٪ (ده درصد) و استفاده از آن در موارد لزوم کشور، تائیلند در شمار کشورهای قرار گرفته است که با سرعت در جهت توسعه و پیشرفت قدم نهاده اند .

تائیلند گرچه اخیراً در مرحله توسعه و پیشرفت گام نهاده ، ولی هنوز راه زیادی تا مقصد

دارد و باید روز بروز بر فعالیت خود بیفزاید. آنچه بیش از همه بدان نیاز دارد فراهم کردن عناصر و عوامل سازنده يك اقتصاد استوار نوین است؛ از آن جمله؛ مدارس زیادتر، کشاورزی با بهره بسیار عالی، انرژی برق، پلها و جاده‌ها. برای این منظور دولت ژاپن در آغاز سال گذشته، قرضه‌ای در حدود ۳۰۰ میلیون فرانك، با شرایط ممتاز و سودمندی در اختیارش قرار داده است تا به كوكم ژاپن، و با مساعدت‌های کشورهای متحده امریکا، بتواند در سازندگی وضع اقتصادی آن کشور سهم داشته باشد و آنرا در برابر تهدیدهای چین کمونیست آن اندازه قدرت و لیاقت دهد که خویشتن را حفظ کند و ثبات و استقامت خود را نگهدارد.

در ماه دسامبر گذشته در شهر توکیو، پایتخت ژاپن، در ضیافتی که با افتخار چند صد جوان از اهالی کره، بیرمانی، تایلند، مالزی، فرمز (چین جنوبی) و اندونزی داده شد حاضر بودم. این جوانان به هزینه دولت ژاپن به توکیو آمده بودند، تادوره‌های کارآموزی عملی خود را در کارخانه‌های ژاپن بگذرانند و با صنعت آن کشور آشنا شوند. جوانان خارجی نمایشهائی دادند و رقص‌هایی در آن شب نشینی اجرا کردند که نمایشگر تمدن ملی و آداب و رسوم محلی آنها بود و از تاریخ کهن نیاکان آنها مایه می‌گرفت ولی سخنانشان بیشتر درباره تکنیک و صنعت جدید و اطلاعاتی که درباره آنها فرا گرفته بودند و بعنوان ره آورد به کشورهاشان خواهند برد و بکار خواهند بست دور می‌زد.

یکی از جوانانی که از مالزی آمده بود، آن شب، بمن چنین گفت:

من کار کردن با ماشین‌های حساب را یاد گرفته‌ام و طرز کار با آنرا در کارهای تحقیقاتی به هموطنانم خواهم آموخت.

یکی دیگر از اهالی کره بمن چنین گفت:

من در کار و نصب دستگاه تلویزیون همکاری خواهم کرد.

یکی دیگر از اهالی بیرمانی که در آن جلسه شرکت کرده بوده چنین گفت:

من در ساختمان چند کشتی بزرگ شرکت کرده‌ام و اکنون نیز به کشورم مراجعت مینمایم.

در ساختمان کشتی‌های بزرگ همکاری و شرکت کنم.

در پایان آن جلسه شب نشینی، هنگامی که جوانان متخصص کشورهای آسیائی و میزبانان ژاپنی آنها برخاستند تا سرودها و آوازهای محلی کشورشان را بخوانند، بصراحت هر چه تمامتر دریافتم که برائز وظیفه خطیر راهنمایی که کشور نیرومند ژاپن بعهده گرفته است، يك همکاری و تفاهم تازمات بین کشورهای آزاد آسیا روبه تکامل و تحکیم نهاده است و همه کشورهای آزاد آسیا در راه ساختن آسیای جدیدی، با عزمی راسخ گام برمی‌دارند.

پایان

مرد بزرگ جهان شیعه

سال گذشته اثر محققانه دانشمند کرانمایه آقای هانری کربن زیر عنوان «مرد بزرگ جهان شیعه» ترجمه شیوای آقای ذبیح‌الله منصوری در چند شماره گرامی نامه «خواندنیها» منتشر شد. این نوشته شرح احوال و بیان فلسفه و نظریه‌های ملاصدراى بلندآوازه است در میان خوانندگان «خواندنیها» آوازه‌ای بلند یافت و من بنده نیز از آن خرمن خوشه‌ای و از آن خوان توشه‌ای یافتیم. این روزها که برای بار دوم اثر مزبور را با علاقه و دقت بیشتری باز می‌خوانم در قسمتی از آن که در شماره ۸۷ مورخ ۲۱ تیرماه ۱۳۴۵ مندرج افتاده و نویسنده تحصیل حکمت را گمراه کننده دانسته و ضمن بحثی در این باره پای بایزید بسطامی و حافظ شیرازی را بمیان کشیده و آنان را در زمره کمشدکان این راه شمرده اشتباهاتی بنظر رسید که در زیر بتوضیح آن می‌پردازد:

آقای هانری کربن بدون توجه بنکات باریک و پیچیده عرفانی با آوردن این دو گفته بایزید که «وانی اکبر منه» و «سبحانی ما اعظم شأنی» او را گمراه خوانده و نتیجه گرفته که وی داعیه خدائی داشته!

در مورد گمراهی حافظ و ادعای خدائی او نیز این بیت را شاهد آورده:

بودم آن روز من از طایفه درد کشان که نه از تانک نشان بود و نه از تانک نشان
اینک سخن را نخست از حافظ آغاز کرده سپس به بایزید می‌پردازم.

شعر بالا را که نویسنده از خواجه دانسته اصل آن ابن الفارض مصری شاعر قرن ششم هجری است که می‌گوید:

شربت علی ذکر الحبيب مدامة شکر نابها من قبل ان یخلق الکرم
بعدها جامی سراینده نامی ایرانی این مضمون را در قالب شعر فارسی ریخته و چنین سروده:

بودم آن روز من از طایفه درد کشان که نه از تانک نشان بود و نه از تانک نشان
مصراع اول مطلع اینگونه نیز ضبط افتاده: بودم آن روز درین می‌کده از درد کشان و تمام غزل را میتوان در دیوان جامی با آسانی یافت.

همانگونه که در نوشته آقای کربن بآن اشاره رفته مضمون مصراع دوم بیت مورد گفت و گو تنها یک اغراق شاعرانه است و بس و با توجه باینکه در علم بدیع، صنعت اغراق یکی از صنایع متداول شعر فارسی است و هر چه مضمون بدیع‌تر و اغراق آمیز تر باشد پسندیده‌تر می‌افتد شاعر با سرودن مصراع «نه از تانک نشان بود و نه از تانک نشان» دو صنعت زیبایی جناس و اغراق را بیکجا گرد آورده و خواسته بگوید که: من از نخستین روز زندگی تا واپسین دم در شمار درد کشان (عاشقان) بوده و خواهم بود. از این گذشته چگونه ممکن است که سراینده در نیمه اول شعر خویشتن را یک تن از طایفه درد کشان بخواند و در نیمه دوم شعر یکباره ادعای خدائی کند؟!

خواجه شیراز همین مضمون را بصورتی دیگر بیان داشته:

جزدل من کز ازل تا بابد عاشق گرفت جاودان کس نشنیدیم که در کار بماند

بطوریکه ملاحظه میشود در اینجا نیز شاعر را هوای خدائی در سر نیست و خود را ازلی و ابدی نمیخواند بلکه مراد وی اینست که: روزیکه بجهان آمدم دلم عاشق بوده و تا روزی که از جهان بروم دلم همچنان عاشق خواهد بود و در این شیوه رندانه تغییری پدید نمیگردد.

میدانیم که هر موجودی را ازل و ابدی یعنی آغاز و انجامی هست و این معنی در ادبیات فارسی فراوان بکار رفته. وقتی گفته میشود: «جاودان کس نشنیدیم که در کار بماند» روشن است که از کلمه «جاودان» منظور دوران زندگی است و شکی نیست که نه حافظ و نه دیگر شاعران خویشتن را جاودانه نمیپنداشته‌اند. نظیر این معنی در زبان فرانسه نیز بسیار متداول است و آقای کربن موارد آنرا بهتر از هر کس می‌شناسند.

از این موضوع که بگذریم و در دیوان آسمانی حافظ بجستجو پردازیم درمی‌یابیم که خواجه صفایشه را نیز سخنان پر ولی بی‌پروای بایزید چندان خوش نیامده و آنرا بزبان خویش مورد انتقاد قرار داده. با توجه به شعر زیر که از غزل شیوای حافظ آورده میشود بی‌گفت و گوی روشن میگردد که شاعر کرانمایه نه تنها هرگز داعیه الوهیت نداشته بلکه با آنان نیز که بی‌پروا سخن گفته‌اند و بفرجام بی‌پروائی نیندیشیده‌اند در افتاده:

خیز تا خرقه صوفی بخرابیات بریم	شطج و طامات بی‌بازار خرافات بریم
سوی رندان قلندر بره آورد سفر	دلق بسطامی و سجاده طامات بریم
شرممان باد زیشمینۀ آلوده خویش	کربدین فضل و هنر نام کرامات بریم

انصاف دهید انسانی کامل و صاحب نظر، یکتاپرست و دور از خود پرستی مانند حافظ که از ادعای دیگران شرم دارد چگونه ممکن است خود لاف خدائی زند؟

اینک باز کردیم بداستان گمراهی بایزید بسطامی و داعیه خدائی او:

عارفان و خدای بینان انسان را آئینه تمام نمای جلوه ذات و صفات حق میدانند و نیروهای خدائی را که در نهاد او بودیعت نهاده شده میجویند. اینان ایمان دارند انسان با شناسائی و پرورش نیروهای مرموزی که در وجودش نهفته است میتواند توانائی بی‌پایان یابد و بادرست بکار بستن آن بهره‌های بزرگ یابد تا آنجا که بهره خواهد دست یازد و بهره‌رته که اراده کند نائل آید. مجموع این نیروها را «عشق» خوانند و بر آنند که با «عشق ورزیدن» دامن «معشوق» را بکف آرند. بر پایه شکر و آثار و نتایج شگفت آنست که هر آگاه دلی با هنگی مستانه بانگ بر میدارد: عیسی مسیح نغمه «من عشقم و خدا عشق است» و «او در من است و من در او» میسراید، منصور انا الحق میزند و دیگران از جمله بایزید بزبانی دیگر این راز را بیان میدارند.

در مسجد جامع قدیمی کاشان بدیوار یکی از راهروها بر کاشی معرق این دوبیتی نوشته شده که بعضی آنرا از میدی و برخی از بابا افضل کاشی میدانند اما از سبک شعر پیداست که پیشتر از زمان آنان سروده شده:

ای نسخه نامه الهی که توئی	وی آئینه جمال شاهی که توئی
بیرون ز نویسند آنچه در عالم هست	از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

میدانیم که «نامه الهی» همان قرآن است و عرفا انسان را «کتاب الله» میخوانند. در گلشن راز آمده:

نوئی تو نسخه نقش الهی	بجوی از خود هر آن چیزی که خواهی
انانیت ترا نبود سزاوار	که او غیب است و غائب هست پندار

و بالاخره این شعر منسوب بقره العین علت کمراهی آقای کرین را در بیان کمراهی بایزید آشکار میسازد :

کر تو کوئی که خدایم من از این در غضب آیم

یرده برداشته میسند بخود نمک خدائی

اینک بانوجه باینکه از يك سو صوفی را ادعاست که **من** مرشدم و **تو** باید باایمان بمن نجات یابی و ازسوی دیگر عارف میگوید **من** خود نیستم و به **تو** ایمان دارم و بهرچه کوئی فرمانبردارم مطلب روشن میگردد :

زبس کردم خیال تو تو کشتم پای ناسرمن تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته
این نکته نیز نا گفته نماند که چون انسان زیر تأثیر تلقینات عظمت **تو** واقع گردد و **تو** را بجای **من** پذیرد در او نوعی سرور و غلو پدید میآید بویژه در نزد صوفیان که در تشکیلات آنان نجات بسته یا طاعت کورانه از مرشد است و ماجرای مراد و مرید دگرگون میشود .
خواجه شیراز درباره اختلاف عقیده میان عارف و صوفی فرماید :
عکس روی تو چو در آینه جام افتاد صوفی از پر تو می در طمع خام افتاد
یاک بین از نظر پاک بمقصود رسید احوال از چشم دوبین در ره او هام افتاد

ابراهیم صهبا

خانه مانوس

خواستم رخت از این خانه دیرینه کشم ناله ها از در و دیوار بر آمد که مرو
مرغ دل در قفس لانه به تنگ آمده بود از هوا نغمه مرغ سحر آمد که مرو
با دلم خشت و گل خانه سخن میگفتند از زبان همه این حرف در آمد که مرو
مسکنی تازه دلم را بسوی خود میخواند که ز همسایه مشفق خبر آمد که مرو
ناصحی گفت در این خانه شاید ماندن طفل نازک دلم آسیمه سر آمد که مرو
مانده بودم که در این خانه بمانم یا نه که بگویم سخن رهگذر آمد که مرو
نروم گر چه بسی خانه به از این باشد
که بدین خانه مرا الفت دیرین باشد

احتیاجات و سوالات توضیحات

غلامرضا - طاهر - (شهرضا)

دربرهان قاطع مصحح استاد دانشمند آقای دکتر محمد معین آمده است: **درادوز** : کسی را گویند که صاحب تجربه و دانا و عاقل باشد ، که اگر احیاناً کاری ناصواب ازو سرزند اصلاح آن به دانستگی تواند کرد- و کسی را نیز گویند که جنگ و صلح و نیکی و بدی را باهم کند و آنرا به عربی **مزیل** خوانند .

استاد حاشیه‌ای براین لغت نیفزوده‌اند و شاهد هم که نداشته تا بر آن بیاورند .
اولین بار که این بنده با این لغت برخورد کردم متوجه شدم که از نظر لفظ و معنی با دریدن و دوختن بی ربط نیست ، چون در شهرضا (قمشه) متداول است که مثلاً می گویند فلان کس در فلان کار یا در فلان جشن یا عروسی **پیر و بدوز** می کرد یعنی رتق و فتق و حل و عقد کارها با او بود . متوجه شدم که این کلمه مرکب است از : **درا** (صفت مشبیه از دریدن) و **دوز** (صفت مشبیه از دوختن) و این دو کلمه با آن معنی که صاحب برهان برای هر دو یک جا آورده است سازگار است . بعد به نظرم رسید که معنی «مزیل» را از کتب لغت عرب بیرون آورم و تناسب آنرا با «درادوز» بدست آورم ، زیرا صاحب برهان معنی آن کلمه عربی و این کلمه فارسی را یکی دانسته است . اما در قاموسهای عربی معنی سازگار با **درادوز** برای **مزیل** یافت نشد .

بعد در قانون ادب تألیف حبیبش تفلّیسی باز به «مزیل» برخوردم بدین سان: «المزیل مرد **درادوز**» با این ترتیب شك نماند که مؤلف برهان هنگام نقل معنی «مزیل» حرف عطف ما بین دو کلمه از نظرش دورمانده است و یا درمأخذ او این سهوروی داده بوده است . و دو کلمه بودن **درادوز** روشن شد . يك مشکل دیگر باقی مانده بود و آن اینکه «مزیل در کتب لغت به معنی درادوز یافت نمی شد .

ضمن تفحص در السامی فی الاسادی در فصل اتباع و مزاجه- مقصود را یافتیم . در آنجا آمده :

«مخلط مزیل : درادوز» بعد برای اطمینان خاطر بیشتر به لسان العرب رجوع کردم . در ماده (خلط) آمده است : «رجل مخلط مزیل ، بكسر المیم فیهما ، یخالط الامور ویزايلها كما یقال فاتق را تق» و دیگر شکی نماند که مؤلف برهان و قانون ادب «مخلط» را از قلم انداخته و موجب گمراهی مراجعان شده‌اند .

مجله یغما : تحقیقی است بجا و صحیح . همه اهل ادب ممنون‌اند .

۱- از خداوند سلامت عاجل و کامل برای ایشان آرزو می کنم .

سید مجتبی کیوان - اصفهان :

درنامه آقای دکتر حریری سؤال شده بود که این دوبیت از کیست ؟
 گرم ز هجر روی تو اندیشه کردمی
 گشتی ز بیم عجر دل و جان من فکار
 اکنون تو دوری از من و من زنده مانده ام
 سخنا که آدمی است بر احداث روزگار
 ایات مذکور از قصیده معروف عمیق بخارائی است که با این مطلع آغاز میشود :
 خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار
 کار دی بهشت کرد جهان را بهشت وار

عبدالحسین فرزین - بیرجند :

... در شماره بهمن ماه ۴۶ در صفحه احتجاجات و سؤالات و توضیحات مطالبی از
 يك نامه خصوصی از جناب استاد دکتر علی اصغر حریری درج شده بود که در پایان مقال دو
 بیت از قصیده معروف امیر الشعرا عمیق بخارایی از شعرای معروف ماوراءالنهر متوفی بحدود
 سال ۵۴۳ هجری قمری آورده شده است . بطوریکه خاطر مبارك مستحضر و مسبوق است این
 دوبیت از قصیده ای تحت عنوان بهار بمطلع :
 خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار

کار دی بهشت کرد جهان را بهشت وار

می باشد که بصورت زیر نیز در کتب ادبی درج است :

... **گر يك نفس فراق** تو اندیشه کردمی

گشتی ز بیم هجر ، دل و جان من فکار

اکنون تو دوری از من **و من بی تو زنده ام**

سخنا که آدمی است بر احداث روزگار

حسین درود - طهران :

منتسکیو در کتاب روح القوانین میگوید: منقدین حقیقی که اشتباهات ما را یاد آوری
 مینمایند بمانند دوستان ما هستند که آنان نیز مانند مادر جستجوی حقیقت میباشند ازینرو
 بخود جرأت داده بحکم وظیفه شاگردی موضوعی را که از خاطر فراموش شده یاد آوری
 نماید و با کمال ادب عرضه میدارد : پشه کی لاف توانائی زند نزد عقاب .

استاد فقید عباس اقبال که یکی از دانشمندان گران قدر ایران بشمار میرفت و ادبیات
 فارسی همواره گروگان زحمات پربهای آن شادروان میباشد و چاکر نیز پیوسته شیفته و
 دلپاخته آثار آن بزرگوار است در شماره تیرماه ۱۳۲۲ صفحه ۱۲۷ آن مجله کردم در تحت
 عنوان « چند لغت لغوی و املائی نوظهور، مقاله ای نگاشته که درخور بحث و تامل است و
 قسمتهائی از آن عیناً نقل میشود :

«چندی است که در روزنامه های طهران و نطق بعضی از نمایندگان مجلس «خواسته» در معنی

اراده و در خواست و مطالبه و تقاضا استعمال میشود مثلاً مینویسند یا میگویند که خواسته‌های ملت ایران چنین و چنان است و بقیاس و گمان اینکه چون مصدر خواستن بمعنی اراده کردن و تقاضا و مطالبه و در خواست نمودن است پس خواسته هم که بزعم ایشان از همین مصدر مشتق است باید متضمن همان معانی باشد. این قیاس و گمان ظاهراً باطل است چه علاوه بر اینکه معانی لغات قیاسی نیست بلکه سماعی و توقیفی است هیچ معلوم نیست که خواسته از مصدر خواستن اشتقاق یافته باشد در صورتیکه چنین هم باشد گاهی بین يك مشتق و معنی ریشه اصلی آن ادنی مناسبتی وجود ندارد و یا اینکه از روی ظاهر کلمه حکم می‌کنیم که آن از فلان مصدر و ریشه مشتق شده در صورتیکه این حکم سطحی و قیاس مافقط قیاسی عامیانه است.

«خواسته را تا آنجا که نگارنده اطلاع دارم هیچوقت هیچکس در زبان فارسی بعد از اسلام بآن معانی نوظهور که بآن امروز میدهند استعمال نکرده و اصلاً چنانکه یادآور شدیم معلوم نیست که واقعاً این کلمه از مصدر خواستن بمعنی اراده و مطالبه و تقاضا کردن مشتق باشد. خواسته در زبان فارسی منحصرأ بمعنی مال و متاع است» خواسته: از مصدر خواستن بمناسبت شدت علاقه‌ای که انسان بمال و متاع دارد انرا مجازاً باین معنی استعمال کرده‌اند چون داشته برون و بمعنی مجازی آن. ادیب پیشاوری فرموده.

چو هر داشته کرد بایدیله من ایدون گـرفتم همه داشتم

برهان قاطع میگوید: «خواسته در لغت باثانی معدوله برون راسته زرومال و متاع و اسباب و جمعیت و سامان و ملك و املاك و آنچه دلخواه باشد و ترجمه معنی هم هست چنانکه در عربی گویند بالمعنی فلان و در فارسی گویند بخواسته فلان.

بطوریکه آن استاد فرموده شعرای گذشته بعد از اسلام مانند استاد منوچهری و فردوسی این کلمه را بیشتر بمعنای مجازی آن یعنی کالا و متاع بکار برده و سراسر شاهنامه از آن بسیار یاد گردیده است.

۱- بیخشد چندان که بد خواسته ز اسبان و از گنج آراسته

۲- در آن جایکه خواسته هر چه بود ز دینار و از گوهر نابسود ..

ز مشک و ز کافور و زین و ستام همان یاره و اسب و تخت و غلام

چنانکه ملاحظه میشود در این شعر دینار - گوهر - مشک - کافور - زین - ستام (دهنه) - یاره (دست بند) اسب - تخت - غلام را بمعنی خواسته آورده است.

۳ - یکی جامه خواسته در برش کلاهی ز مشک ایرزی بر سرش

جامه خواسته بمعنی جامه زرین است.

و نیز استاد منوچهری فرموده:

۱ - نیست حرص او بمال و خواسته از بهر خود

چون غرض چو نین بود محمود باشد حرص و آز

۲ - نه نیز از تو آن خواسته چشم دارم

که باشد مرا با تو از آن زیانی

اما کلمه خواسته را بمعنی اصلی و رایج امروزه آن مانند اراده - تقاضا - مطالبه و

درخواست - دلخواه که بر خلاف نظر آن بزرگوار نادرست می باشد شعرای بعد از اسلام مانند حافظ و فردوسی نیز بکار برده اند .

حافظ در غزلی بمطلع : خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست - فرموده :
زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست تا در میانه خواسته کردگار چیست
فردوسی فرموده :

الف : دبیری بیاورد و انده بری همان ساخته پهلوی دفتری
بدان مرد داننده اندرز کرد همی خواسته پیش او ارز کرد
در این شعر بمعنی دلخواه بکار رفته است .

کس از خواست یزدان نیابد رها اگر چه بود دردم اژدها
و درین جا بمعنی اراده است و خواست یزدان در اصل خواسته یزدان بوده و بمناسبت
ضرورت شعری و قاعده دستوری های آن ساقط و حذف گردیده چون سالخورده ، سالخورد

بسه چیز باشد زنان رابهی که هستند زیبای تخت مهی
یکی آنکه باشرم و با خواسته که شویش بدو خانه آراسته
دوم آنکه زیبا پسر زاید اوی ز شوی خجسته بیفزاید اوی
سه دیگر که بالا و رویش بود پوشیدگی نیز خویش بود
در این شعر بمعنی دلخواه - میل است .

با توجه بشواهد بالا کلمه خواسته چه بمعنای مجازی آن که شعرای متقدم استعمال
نموده و چه بمعنی اصلی آن که امروزه در روزنامه ها فراوان و در سخنرانیها ورد زبانهاست
بنظر میرسد صحیح و درست است .

پاسخ از دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه طهران :

هر گاه قبول کنیم از معانی مصدر خواستن ، طلب کردن ، اراده کردن ، طلبیدن است
ناچار باید بپذیریم که صفت مفعولی این مصدر هم قیاساً باید خواسته بمعنی طلبیده اراده شده
باشد و گمان ندارم استاد بزرگوار چون مرحوم اقبال در نوشتن مقاله خود بدین دقیقه
توجه نداشته اند . بنظر بنده آنچه ایشان در صدد بیان آن بوده اند استعمال کلمه خواسته بمعنی
اسمی آن یعنی شیئی مورد درخواست است .

برای توضیح این مطلب باید بگویم که صفت گاه باعتبار صفت محمول بر ذات بکار
می رود و گاه بمعنی ذات متصف به صفت استعمال میشود . استعمال کلمه باعتبار معنی نخست قیاسی
است و باعتبار معنی دوم توقیفی . مثلاً کلمه گفته گاه بمعنی گفته شده بکار می رود و گاه بمعنی سخن .
وقتی می گوئیم این سخن گفته فلانکس است مقصود اینست که سخن را او گفته است ، اما
وقتی می گوئیم گفته من اینست یعنی سخن من اینست و در اینجا بهیچوجه نظری بمعنی اسم
مفعول یا صفت مفعولی نداریم . در مورد خواسته نیز بهمین گونه است . خواسته صفت مفعولی
از مصدر خواستن است ، بمعنی طلبیده ، اراده شده .

اما آنچه مورد ایراد مرحوم اقبال قرار گرفته این نیست و در عرف هم وقتی میگویند
خواسته مردم اینست چنین معنی را نمی خوانید بلکه از خواسته شیئی مورد طلب منظور ایشان
است . اگر در این عبارت مرحوم اقبال که نویسنده محترم از مقاله ایشان نقل کرده اند دقت
کنیم : « پس خواسته هم که بزعم ایشان از همین مصدر مشتق است باید متضمن همان معانی باشد ،

این قیاس و گمان ظاهراً باطل است چه علاوه بر اینکه معانی لغات قیاسی نیست بلکه سماعی و توقیفی است، معلوم میشود اعتراض مرحوم اقبال متوجه استعمال معنی اسمی کلمه است نه - وصفی آن و چنین استعمال تابع عرف اهل زبان است. برای روشن شدن موضوع میگوئیم گفته نوشته ، زده ، شنیده ، صفت مفعولی هستند. در مورد کلمه گفته و نوشته می توان گفت این سخن گفته من است یا این عبارت نوشته من است اما نمیگویند این شخص زده من است بلکه باید گفت من او را زده ام. همچنین نمیگویند این سخن شنوده یا شنیده من است بلکه می گویند این سخن را شنیده ام یا شنوده ام . اما تردید نیست که استعمال کلمه در معنی صفت مفعولی از مصدر اراده کردن و طلبیدن صحیح و بجاست. حال اندکی در شواهد آقای درودی دقت کنیم . کلمه خواسته در بیت حافظ بمعنی صفت مفعولی یعنی مقدر و یا بمعنی مصدر معین از برای مفعول یعنی تقدیر است . و در این بیت فردوسی :

بدان مرد داننده اندرز کرد همی خواسته پیش او ارز کرد

خواسته بمعنی مکنت و ثروت است . میگوید : شیرین بدبیر گفت تافهرستی از اموال او بنویسد . ابیات بعد این معنی را کاملاً روشن میکند چه میگوید شیرین در محضر شیرویا و دانایان آمد و چنین گفت :

به سه چیز باشد زنان را بهی که باشند زیبای تخت مهی
یکی آنکه باشم و با خواستست که جفتش بدو خانه آراستست
دگر آنکه فرخ پسر زاید اوی ز شوی خجسته بیفزاید اوی
سوم آنکه بالاو رویش بود بیوشدگی نیز مویش بود

پس از این گفتار شیرین میگوید که من برای خسرو فرزندانم چون نستور، شهریار، فرود و مردانشه آوردم . آنگاه پرده از روی خود میگشاید و سپس می گوید :

دو حاجت بخواهم که فرمان دهی که بر تو بماناد شاهنشهی
بدو گفت شیروی جانم تراست دگر آرزو هر چه خواهی رواست
بدو گفت شیرین که هر خواسته که بودم درین کشور آراسته
از این پس سپاری یکایک بمن همه پیش این نامدار انجمن

و از بیت اخیر بخوبی معلوم است که خواسته در همه این ابیات بمعنی اسمی آن یعنی متاع و کالاست نه بمعنی مقصود و مطلوب، زیرا اولاً سخن از مال و مکنت است که بگفته شیرین یکی از امتیازات زنان است دیگر آنکه خواسته بمعنی مقصود ، بر آوردنی و انجام دادنی است نه سپردنی . بنا بر این از مجموع شواهد ایشان دو شاهد بی جرح باقی می ماند یکی بیت حافظ که گفتیم آنهم بمعنی مقدار است دیگری بیت فردوسی : « کس از خواست یزدان نیارد رها ، و آنهم بمعنی حاصل مصدر یعنی اراده بکار رفته است .

در دو بیت زیر نیز که از سوزنی و نظامی شاهد آورده ام کلمه خواسته ناظر بجنبه وصفی

کلمه است نه اسمی آن

یافت شبی چون سحر آراسته خواسته های بدعا خواسته

سوزنی راست : نظامی

آنروز که تو خواسته ناخواسته بخشی کس مر شعرا را ندهد راه بدهلیمز

برای کتابخوانان کتاب جویان :

داستان فریدون از شاهنامه فردوسی

۱۲۰ صفحه - بقطع خشتی - مصور

باهتمام آقای پورداد

ناشر : شرکتهای عامل نفت ایران

-۳-

صفحه ۷۸ - موبدی که قاصد سلم و تور است حرکت می کند و بی فاصله بهارگاه فریدون در می شود . بی هیچ مقدمه و بی هیچ تعظیم و احترام پیغام آن دورا می آرد : اشتیاقات ناروا و اسقاطهای بی جا این داستان لطیف را چندان مسخ کرده که توضیح آن دشوار است .

اما در شاهنامه شکوه پیری فریدون و تعظیم و پرستش قاصد به شاه و عذرخواهی و شرمندگی او از پیغام درشت پسران ، چندان شیرین و ادب آمیز است که خواننده لذت می برد .

بہتر این است کہ ابیات فردوسی نقل شود کہ خود گویاترین توضیح است :

چو بشنید موبد پیام درشت	زمین را بموسید و بنمود پشت
بر آن سان به زمین اندر آورد پای	کہ از باد آتش بچنبد ز جای
بدرگاه شاه آفریدون رسید	بر آورده از دور ایوان بدید
به ابر اندر آورده بالای او	زمین کوه تا کوه پهنای او
نشسته بدر بر گران مایکان	بپردہ درون جای پر مایکان ...
فرستاده چون دید سجده نمود	زمین را سراسر بموسه بسود
چو چشمش به روی فریدون رسید	همہ دہدہ و دل پر از شاه دید
به بالای سرو چو خورشید روی	چو کاهور گرد گل سرخ ، موی
دو لب پر زخندہ دو رخ پر زشرم	کیا بی زبان پر ز گفتار نرم ...
نشاندش ہم آنکہ فریدون ز پای	سزاوار کردش بر خویش جای
بپرسیدش از دو کرامی نخست	کہ هستند شادان دل و تن درست
دگر گفت کز راه دور و دراز	شدی رنجہ اندر نشیب و فراز
فرستاده گفت ای گرانمایہ شاه	کہ بی تو مہیناد کس پیشکاه
ز هر کس کہ یرسی بکام تواند	همہ پاک زندہ بنام تواند
منم بنده ای شاه را ناسزا	چنین بر تن خویش ناپارسا
پیامی درشت آوریدہ بشاہ	فرستندہ پر خشم و من بی گناہ
بگویم چو فرمایدم شہریار	پیام جوانان ناهوشیار ...

توجہ فرمائید یک پردہ زیبا ، یک نمایش عالی ، از ورود قاصد بدربار پادشاہ ، پادشاہی

ساخته خورد و مؤدب و با نام ، که قاصد را اجازه نشستن می‌دهد و از فرزندان احوال می‌پرسد ، و آنکام قاصد با چه مایه شرم و آزر و با چه عبارتی مملو از ادب و فروتنی اجازه می‌خواهد که پیام فرزندان ناهوشیار را بگزارد ... لطف و صحنه‌سازی فردوسی در این موارد آشکارا می‌شود.

صفحه ۸۴- نهادند برنامه بر مهر شاه زایوان بر ایرج گزین کرد راه

مصراع دوم بی‌معنی است . فردوسی فرموده :

نهادند برنامه بر مهر شاه ازایوانش ایرج گزین کرد راه

صفحه ۸۴ از اشعار عبرت‌انگیز و تأثیر بخش شاهنامه زاری و بی‌تابی و التماس ایرج است در هنگامی که برادرانش سلم و توربوی درمی‌آورند که بکشندش ... می‌گوید :

من ایران نخواهم نه خاور نه چین	نه شاهی نه گسترده روی زمین
بزرگی که انجام او تیرگیست	بدان برتری بر بیاید گریست
سپهر بلندار کشد زین تو	سرانجام خشت است بالین تو ..
مرا با شما نیست جنگ و نبرد	نباید بمن هیچ دل رنجه کرد
زمانه نخواهم بازارتان	وگر دور مانم ز دیدارتان
جز از کهتری نیست آئین من	نباشد بجز مردمی دین من ...
مکش مر مرا کت سرانجام کار	بپیچاند از خون من کرد کار
مکن خویشتن را ز مردم کشان	گزین پس نیابی تو از من نشان
بسند نه کنم زین جهان گوشه‌ای	بکوشش فراز آورم توشه‌ای
به خون برادر چه بندی کمر	چه سوزی دل پیر گشته پدر
جهان خواستی ، یافتی ، خون مریز	مکن با جهاندار یزدان ستیز ...
پسندی و هم داستانی کنی	که جان داری و جان ستانی کنی
میا زار موری که دانه کش است	که جان دارد و جان شیرین خوش است

توجه فرمایند در این اشعار شیوا چه مایه حرارت و تأثیر و لطف و دستور عریمی است مخصوصاً بیت اخیر چندان لطیف و انسانی و بر سر زبان هاست که همه فارسی‌زبانان جهان از خرد و بزرگ ، وزن و مرد ، و مدرسه‌ای ، و غیر مدرسه‌ای می‌دانند و یکی از مشهورترین ابیات شاهنامه است ... هر چه می‌اندیشم که این بیت چرا در این کتاب حذف شده خردم و دریافتم نارسائی دارد جز این که بگوئیم چون جناب آقای پورداود نسبت به شیخ سعدی شیرازی عداوت و کینه و عناد و بغض و لجاج و دشمنی و خصومتی خاص دارد ۱ و این بیت را سعدی پسندیده و در بوستان خود آورده ، علی‌رغم سعدی آن را حذف فرموده .

تضمین سعدی این است و همه می‌دانند :

چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد	که رحمت بر آن تربت پاک‌باد
«میا زار موری که دانه کش است	که جان دارد و جان شیرین خوش است»
سیاه اندرون باشد و سنگ دل	که خواهد که موری شود تنگ دل

و باید گفت که در بعضی از نسخه‌های شاهنامه بیت بعدی را هم (سیاه اندرون) از فردوسی دانسته‌اند . مرحوم بهار در توضیح و تفسیر «مور دانه کش» در مقالات خود عقایدی اظهار فرموده که اگر مورد قبول محققین هم نباشد بی‌مزه و بی‌لطف نیست . (۲)

۱- رجوع شود به روزنامه اطلاعات در ماه آذر ۱۳۴۶ در اظهار عقیده آقای پورداود نسبت به شیخ سعدی .
۲- رجوع شود به مقالات بهار- فراهم آورده ...

صفحه ۸۶ - سخن را چو بشنید پاسخ نداد دلش بود پر خشم و سر پر ز باد
در نسخه‌های قدیم چنین است و زبان فردوسی است :

سخن چند بشنید و پاسخ نداد دلش بود پر خشم و سر پر ز باد
و درك این دقایق لطیف برای نامستعدان دشوار است .

صفحه ۸۶ - بعد از کشتن ایرج ، سلم و تور به کشورشان بازمی‌گردند ، (از نسخه پوردواد)
برفتند باز آن دو بیدار شوم یکی سوی چین شد یکی سوی روم

«بیداد» و «شوم» دو صفت نكوهشی است که موصوف سلم و تور هستند . «بیداد» صفت ستایش است درست برخلاف «بیداد» فردوسی دو صفت «شوم» و «بیداد» رایج ترادف آورده و فرموده :
برفتند باز آن دو بیداد شوم یکی سوی چین شد یکی سوی روم
جل الخالق ! از این گونه تصحیح :
اگر شوم هستند بیدار چیست ؟
براین رای و دانش نباید گریست !

صفحه ۸۸ - فریدون دختر ایرج را به شوی می‌دهد :

نیا نامزد کرد شویش پشنگ بدو داد و چندی برآمد درنگ

بجای «شویش» «شویش» صحیح است . ممکن است گناه بگردن کاتب امکنده شود که نقطه را نگذاشته ، اما این عذر پذیرفته نیست . کتابی که هر کلمه اش ده تومان و هر نقطه اش يك تومان تمام شده و ده تن از مهندس ها و دکترهای عالی مقام (که نام مبارکشان در صفحه آخر یاد شده) آن را مکرر بر مکرر تصحیح فرموده اند نباید چنین اشتباهی رکیک را داشته باشند مگر این که بگوئیم خدای ناکرده این آقایان معنی این بیت بسیار ساده را نفهمیده اند . و باری بهتر بود بیت زیبای بعدهم نقل و گفته می‌شد پشنگ برادرزاده فریدون است . فردوسی فرماید :

نیا نامزد کرد شویش پشنگ بدو داد و چندی برآمد درنگ
پشنگ آنکه یور برادرش بود نژاد از گرانمایه گوهرش بود

صفحه ۹۰ - در نام‌گزاری منوچهر :

می روشن آمد ز پر مایه جام مران چهر دارد منوچهر نام

مصرع دوم تحریفی است که معنی نمی‌بخشد . در بعضی از نسخ مر اورا نهادش منوچهر نام که بی معنی نیست . در نسخه مهل فرانسوی : مناچهر دادش منوچهر نام . توضیح را به صفحه ۹۵ جلد اول شاهنامه چاپ بروخیم و صفحه ۱۰۹ جلد اول چاپ شوروی رجوع شود .

صفحه ۹۰ - و بیت بعد در آغاز داستان منوچهر (از نسخه پوردواد) :

دل هر دو بیدادگر پرنهیب که اختر همی رفت سوی نشیب
مصرع اول فعل ندارد و ابتر است ، صحیح این است :
دل هر دو بیداد شد پرنهیب که اختر همی رفت سوی نشیب

بقیه دارد

تصحیح لازم - (در ص ۶۵۷ شماره اسفند ۱۳۴۶ سطر آخر ، بر ساختند برخاستند چاپ شده و غلط مطبعی است .)

گشایش خط هوایی طهران - مسکو

صبح شنبه هفدهم فروردین ماه ۱۳۴۷ با پرواز جت بوئینگ ۷۲۷ «هما» خط هوایی تهران - مسکو گشایش یافت . در مراسمی که بهمین مناسبت در تالار مجلل فرودگاه مهرآباد بعمل آمده ای از وزیران و نمایندگان مجلس و روزنامه نگاران و رجال حضور داشتند . نخست تیمسار سپهبد خادمی مدیرعامل هواپیمائی ایران در طی گزارشی دقیق مبتنی بر ارقام پیشرفت هواپیمائی ملی ایران توضیح فرمود . و پس از خطاب به آقای وزیر راه هواپیما به مسکو پرواز گرفت .

بیادگار این روز از طرف هواپیمائی ملی ایران به هریک از مدعوین تمثال شاهنشاه آریامهر اهداء شد.

متن سخنرانی تیمسار سپهبد علیمحمد خادمی مدیرعامل هواپیمائی

ملی ایران

در مراسم افتتاح پروازهای «هما» تهران - مسکو - لندن

مهرآباد - ۱۷ فروردین ۱۳۴۷

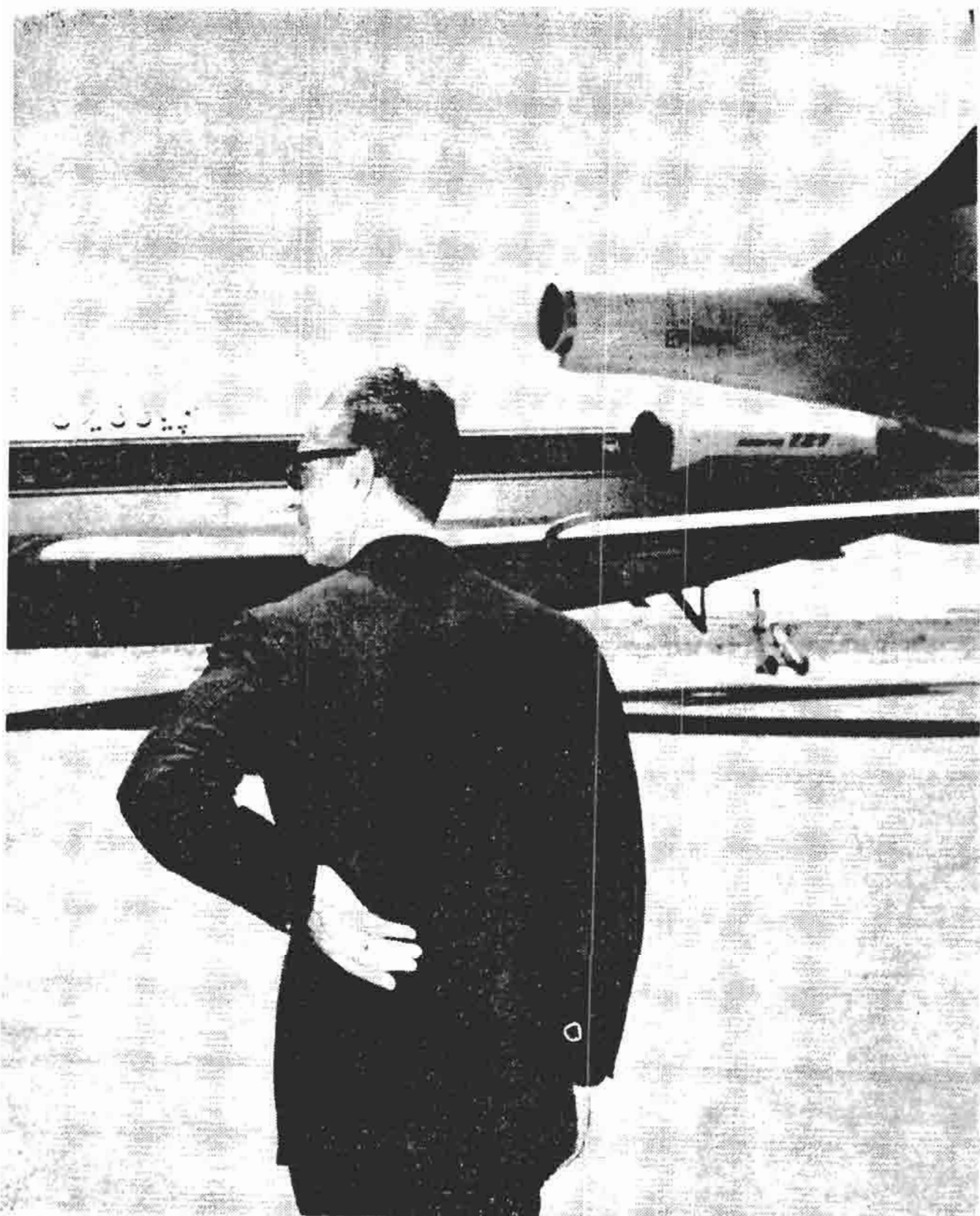
جنای آقای مهندس شالچیان وزیر محترم راه

خانمها - آقایان محترم

از اینکه آن جناب قدم رنجه فرموده و برای صدور اجازه شروع پروازهای جدید هواپیمائی ملی ایران به اروپا در این مراسم شرکت نموده اند و همچنین از حضار گرامی که دعوت هواپیمائی ملی ایران را قبول فرموده اند از طرف کلیه کارکنان هواپیمائی ملی ایران و شخص خود اظهار نهایت تشکر و سپاسگزاری مینماید .

این جانب با سرفرازی باستحضار میرساند که در آغاز سال ۱۳۴۷ که شروع برنامه چهارم کشور هم میباشد هواپیمائی ملی ایران جهش دیگر خود را در توسعه و پیشرفت حمل و نقل هوایی بازرگانی عرضه می دارد که این مرحله از توسعه و پیشرفت یکی از مهمترین مراحل در اجرای طرح و برنامه های هواپیمائی ملی ایران است که باراهنمائی و هدایت اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر تهیه و تدوین گردیده است .

ترقی و پیشرفت اجتماعی و رشد اقتصادی ایران در ظرف سالهای اخیر در خاور نزدیک و میانه بی نظیر و در جهان کم نظیر بوده است بخصوص که رشد اقتصادی در سه سال اخیر به ۱۰ و ۱۱ درصد رسیده است و با توجه به وضع منطقه ای و موقعیت جغرافیائی ایران این پیشرفت در جهان نمونه میباشد و اکنون که فعالیت سازمانهای مختلف مملکتی در اجرای برنامه چهارم که متضمن رشد مداوم اقتصادی و پیشرفت های اجتماعی کشور میباشد شروع گردیده است هواپیمائی ملی ایران قسمت اعظم سهم و وظیفه خود را در اجرای آن برنامه ایفاء و آمادگی خود را برای خدمتگزاری بیشتر به هموطنان عزیز و کمک و معاضدت زیاد تر بسایر سازمانها و دستگاهها در اجرای مسئولیت و وظائف محوله شان اعلام مینماید .



اهدائی هواپیمائی ملی ایران به دعوت شدگان روز شنبه ۱۷ فروردین ۴۷
بمناسبت گشایش خط هوائی طهران - مسکو

شاید لازم به یادآوری نباشد که دنیا مرتباً در حال تحول و تغییر می‌باشد. صنعت حمل و نقل هوایی بازرگانی یکی از عوامل موثر این تغییرات و تحولات است و چون هیچ کشوری در هیچ گوشه‌ئی از جهان نمیتواند از این تحولات و تغییرات برکنار باشد بایستی در حفظ و نگهداری و حمایت و توسعه این عامل مؤثر تحول بکوشد و از آن بهره‌برداری نماید و بعلمت وجود همین عامل تحول و تغییر یعنی وسیله سریع رفت و آمد و امکانات و تسهیلات مسافرت و ازدیاد درآمد های ملی و افزایش درآمد طبقات متوسط است که مسافرت و جهانگردی و سیاحت که يك روزامری تفننی و مخصوص يك طبقه معین از اجتماع تلقی میشد کم کم از ضروریات زندگی محسوب و در طبقه اکثریت اجتماع نفوذ و در آتیه نزدیک هم هواپیما يك وسیله مورد استفاده عامه تلقی خواهد شد و این تحول فکری در جهان بوجود آمده و در ایران هم در حال رشد و نمو است و هموطنان عزیز کم کم متوجه میشوند که هواپیما يك وسیله عادی حمل و نقل است نه يك وسیله لوکس و تجملی .

برای روشن شدن ذهن حضار گرامی سه گروه آمار مختلف را از سه کشور جهان به استحضار میرساند تا اهمیت حمل و نقل هوایی بازرگانی بین المللی بر آن جناب و سایر حضار گرامی بیشتر مبرهن و واضح گردد .

۱ - هزینه های تبلیغاتی سازمانهای جلب سیاح بیش از ۵۰ کشور مختلف و تعدادی از شرکت های هواپیمائی مهم در سال ۱۹۷۷ .

در کلیه کشورهای اروپائی تقریباً بالغ بر	۸۵۰ میلیون ریال
و فقط در کشور انگلستان	۲۸۰ میلیون ریال

گردیده است و هزینه های روابط عمومی این سازمانها و شرکتهای مذکور فوق در سال ۱۹۶۷ در کلیه

کشور های اروپائی تقریباً بالغ بر	۱۲۷۵ میلیون ریال
فقط در کشور انگلستان تقریباً	۴۲۰ میلیون ریال

گردیده است و جمع هزینه های تبلیغاتی و روابط عمومی آن کشورها و شرکتهای در کلیه کشورهای اروپائی در سال ۱۹۶۷ مسیحی تقریباً بالغ بر ۲۱۲۵ میلیون ریال گردیده است و بنا بر این بخوبی توجه میشود که چه درآمدی در جلب مسافر و توریست نهفته است که چنین هزینه‌ئی برای کسب آن درآمد انجام میگردد .

۳ - تعداد مسافرین و رودی و خروجی توکیو (ژاپن) در سال ۱۹۶۶ - ۱۲۰۰۰۰۰ نفر بوده است در سورتیکه در سال ۱۹۵۶ این رقم فقط - ۱۹۰۰۰۰ نفر بوده است (۰.۵۳۰ ر. افزایش) و پیش بینی نموده اند که در ظرف ۵ سال آینده این رقم بالغ بر ۲۶۰۰۰۰۰ نفر (۱۲۰ ر. افزایش) و در ظرف ده سال آتی بالغ بر ۵۴۰۰۰۰۰ نفر (۳۵۰ ر. افزایش) خواهد گردید که افزایش در ظرف ۲۰ سال ۲۷۴۲ درصد خواهد بود .

۳ - در ایالات متحده امریکا که بیشتر ارقام و آمارهای مربوط به مطالعات حمل و نقل هوایی موجود است در ظرف ده سال آتیه درآمد ناخالص ملی ۴۰ درصد و جمعیت ۱۵ درصد و درآمد سرانه ۳۰ درصد افزایش خواهد یافت و از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۶ حمل و نقل مسافرین بوسیله سازمانهای حمل و نقل عمومی بین شهر عا سه برابر شده است (۲۰۰ ر. افزایش) و تمام افزایش نصیب هواپیمائی گردیده است .

۶- نسبت ظرفیت بهره برداری

شده به ظرفیت عرضه شده ۰/۰۵۱/۷ ۰/۰۵۵/۵ +۳/۸
۷- ظرفیت عرضه شده

(تن کیلومتر) ۷۶۰۰۰۰۰۰ ۶۸۰۰۰۰۰۰ +۱۲

۸- ظرفیت بهره برداری شده

(تن کیلومتر) ۴۱۰۰۰۰۰۰ ۳۴۶۰۰۰۰۰ +۱۹

۹- نسبت تن کیلومتر عرضه شده

به تن کیلومتر بهره برداری شده ۰/۰۵۱ ۰/۰۵۴/۴ +۳/۴

با عنایت باین نکته که خدمتوسط افزایش تعداد مسافران سالانه در شرکت های هوایی بین ۱۰ تا ۱۲ درصد می باشد. افزایش تعداد مسافر حمل شده در سال ۱۳۴۶ نسبت به سال ۱۳۴۵ در حد ۱۰ درصد متوسط بین المللی است علاوه بر آن در سال ۱۳۴۵ رقم کل مسافر به ۴۵۰ هزار نفر بالغ گردیده است که بیش از ۴۴۵ هزار نفر است که هدف طرح و برنامه ۷ ساله «هما» برای سال ۱۳۴۸ بوده است (یعنی از این نظر دو سال جلوتر از طرح می باشیم) و نکته قابل توجه مقایسه ارقام ردیف های ۴ و ۵ می باشد که با وجودی که فقط ۱۲ درصد به ظرفیت عرضه شده اضافه گردیده است ظرفیت بهره برداری شده ۲۰ درصد افزایش یافته و این دورقم بخوبی نشان می دهد که برنامه از دیاد ظرفیت کاملاً منطقی و اصولی و حساب شده بوده است و علاوه بر آن مقایسه در صد های ردیف ۶ بخوبی معرف فعالیت کارکنان «هما» در سال ۱۳۴۶ برای انجام برنامه های توسعه و پیشرفت می باشد و چنین نتایجی هم از مقایسه ارقام ردیف های ۷ و ۸ نیز گرفته می شود.
با اجرای برنامه چهارم و پس از طی ۵ سال درآمد ناخالص ملی ۵۷ / افزایش می یابد و درآمد سرانه از ۱۶۷۰ ریال به ۲۴۳۰۰ ریال افزایش خواهد یافت.



با چنین درآمد سرانه بی در آتیه بسیار نزدیک احتیاج به حمل و نقل هوایی بیش از پیش محسوس و فقدان و یا نارسائی آن لطمه بزرگی به رفاه و آسایش اجتماع و پیشرفت و توسعه سایر برنامه ها وارد خواهد ساخت بنا بر این لازم است قبل از آنکه به بن بست برخورد گردد و مجبور به اجرای برنامه های کوتاه مدت با قبول هزینه سنگین و خسارت هنگفت مالی بشود و یا حتی موقعیتی پیش آید که محدودیت زمان، انجام اقدامات مفید و مؤثر را ممکن ن سازد بایستی از هم اکنون در فکر بود و برای توسعه بیشتر و سریع تر حمل و نقل هوایی بازرگانی کوشش بعمل آورد تا در پایان برنامه چهارم و انشاء الله برای شروع برنامه پنجم کشور از این جنبه آمادگی کامل برای انجام خدمات ملی و میهنی موجود باشد.

برنامه پروازی سال جاری که باراهنمائی های خردمندانه شاهنشاه آریامهر تهیه و پس از کسب اجازه از پیشگاه مبارک ملوکانه بعد از تحویل گرفتن دوفروند هواپیمای جدید جت بوئینگ ۷۲۷ از تاریخ ۱۲ فروردین ماه سال جاری به نقاطی که سابقاً پرواز داشته ایم شروع و اینک هم آن جناب تشریف فرما شده اند که بنام نامی اعلی حضرت همایون شاهنشاه اجازه شروع قسمت مهمی از آنرا صادر فرمایند نمونه دیگر و معرف فعالیتها و خدمات کارکنان هواپیمائی ملی ایران در انجام وظائف محوله و کوشش صادقانه و صمیمانه برای خدمتگزاری بیشتر است.

با اجرای برنامه تابستانی سال جاری که با استفاده از چهار فروند هواپیمای جت بوئینگ خریداری و سایر هواپیماهای چهارموتوره انجام میگردد از این پس هواپیمائی ملی ایران پروازهای روزانه به اروپا خواهد داشت یعنی همه روزه ساعت ۱۲ و سی دقیقه هواپیمای بوئینگ هواپیمائی ملی ایران بصوب اروپا پرواز میکند علاوه بر آن دو پرواز هفتگی دیگر هم باروپا خواهد داشت که ساعت هشت و نیم صبح روزهای شنبه و سه شنبه هر هفته حرکت مینماید و بنا براین هواپیمائی ملی ایران با ۹ پرواز هفتگی تهران را با نقاط مختلفه اروپائی و خاور نزدیک مرتبط میسازد و با این ۹ پرواز در هر هفته :

۸ بار به لندن .

۴ بار به پاریس و استانبول

۳ بار به فرانکفورت - ژنو و بیروت

و ۲ بار به رم و مسکو پرواز خواهیم داشت



جناب آقای وزیر محترم راه

انجام چنین برنامه سنگین در سومین سال عملیات جت بسیار ارزنده است و جز با عنایت و راهنمایی شاهنشاه آریامهر و تلاش و کوشش فراوان و خستگی ناپذیر عده ئی کارمند صدیق و فعال «هما» میسر و مقدور نمیگردد .

اثرات اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی چنین برنامه و تسهیلاتی که هواپیمائی ملی ایران بر حسب دستور دولت برای کارمندان سازمانهای دولتی و وابسته بدولت و بازنشستگان و بخصوص محصلین و خانواده کلیه این طبقات از هموطنان عزیز فراهم نموده است بر آن جناب و حضار گرامی پوشیده نیست و بنا بر این نه تنها هموطنان عزیز بایستی از این امکانات استفاده بیشتر نموده و با استفاده از این مؤسسه جوان که متعلق به ملت ایران است خدمتگزاران را تشویق به خدمتگزاری بیشتر نمایند بلکه با اعلام نظرات و بخصوص تنقیدهای اصولی و منطقی که به نظرشان می رسد ما را راهنمایی برای انجام خدمات بهتر و مورد قبول خود بنمایند .

از نظر ارتباطات هواپیمائی مهمترین نکته پروازهای اروپائی ارتباط از طریق مسکو است که چون هواپیمائی ملی ایران تنها شرکتی است که سرویس پروازی با هواپیمای جت بین تهران و مسکو دائر مینماید از این بیحد کلیه مسافرین اروپائی میتوانند از طریق مسکو با هواپیمای جت «هما» به تهران آمده بسایر نقاط خاور میانه و یا خاور دور بروند و یا بالعکس، و حتی کسانی که مایل به توقف طولانی در مسکو نمیشوند با عبور از آن شهر میتوانند پروازهای خود را از اروپا به تهران از طریق مسکو یا بالعکس انجام دهند .

در برنامه جدید پرواز با هواپیماهای جت بوئینگ ۷۲۷ به نقاط جنوبی خلیج فارس مانند دوبی - دoha - و دهران منظور و برقرار گردیده است .

پروازهای با هواپیمای جت به کویت از سه بار در هفته به ۹ بار در هفته افزایش داده شده و علاوه بر آن دو پرواز هم با هواپیمای ۴ موتوره انجام میشود که با این وضعیت پرواز از ایران به کویت ۱۱ بار در هفته میباشد .

پرواز چهارموتوره DC-6 به بغداد هم تبدیل به پروازها با هواپیمای جت بوئینگ ۷۲۷ گردیده است .

علاوه بر انجام برنامه های پروازی بین المللی معروض هما تقسم که این شرکت همیشه راهنمایی و هدایت شده است توسعه و ازدیاد پروازهای داخلی نیز مورد توجه خاص بوده و با برنامه فعلی نه تنها پروازهای روزانه با هواپیماهای جت از تهران به نقاطی که مورد توجه سیاحان بین المللی ترتیب داده شده بلکه پروازهای اضافی با هواپیماهای جت و هواپیماهای چهارموتوره برای ارتباط بیشتر آن مراکز با سایر نقاط کشور اضافه گردیده است بدین طریق از تهران به :

آبادان جمعا ۱۴ پرواز هفتگی که ۱۲ پرواز با جت بوئینگ ۷۲۷

اصفهان « ۱۸ « ۱۱ « «

شیراز « ۱۵ « ۹ « «

ضمناً پروازهای از این نقاط با اروپا با توقف های ۴۵ دقیقه در تهران برای انجام مراسم خروجی امکان پذیر گردیده است .

پروازهای به مشهد به ۱۲ بار در هفته و تبریز به ۱۰ بار در هفته افزایش داده شده است که سه پرواز هم بایستی از تبریز به رضائیه ادامه یابد که طبق اطلاع حاصله باند فرودگاه حاضر است و بمحض آنکه وسائل کمک اولیه در آن فرودگاه آماده بشود پروازهای به رضائیه شروع خواهد گردید .

به دو مرکز خارك و بوشهر پروازها از نظر تعداد تقلیل داده شده است ولیکن بجای هواپیمای دوموتوره چهارموتوره گذارده شده است و اصولاً پروازهای با هواپیمای دوموتوره در منطقه خوزستان و خلیج فارس از برنامه های « هما » بکلی حذف میشود .



این بود خلاصه ای از برنامه تابستانی هواپیمائی ملی ایران که در سال جاری شروع و ادامه خواهد یافت .

آرزو چنانست که با تأییدات قادر متعال و عنایات خاصه شاهانه و کمک و مساعدت دولت و حمایت و پشتیبانی هموطنان عزیز هواپیمائی ملی ایران بتواند از حقوق هوائی متقابل ایران در دامنه بین المللی و از حق حاکمیت هوائی ایران در دامنه عملیات داخلی حداکثر بهره برداری را برای پیشرفت و توسعه بیشتر بمنظور خدمتگزاری زیاد تر بنماید . اینک از آن جناب استدعا دارد بنام نامی شاهنشاه آریامهر اجازه شروع پرواز به مسکو و از آن طریق با اروپا راضا فرمایند و همچنین اجازه فرمایند سایر پروازهای جدید هواپیمائی ملی ایران طبق برنامه ادامه یابد . با عرض تشکر .

يك سازمان جوان و فعال

پس از اظهارات مدیر عامل «هما» آقای مهندس شالچیان وزیر راه طی سخنانی گفتند:
- برای اینجانب نهایت افتخار است در چنین مراسمی که برای شروع برنامه های پرواز جدید هما ترتیب داده شده است شرکت مینمایم .
گزارشی که بوسیله مدیر عامل هما باستحضار حضار گرامی رسید شمه ای از فعالیت های شرکت هواپیمائی ملی است که همزمان با سایر ترقیات و پیشرفتهای مملکتی این سازمان جوان و فعال نیز توانسته است خدمات ارزنده ای به امر حمل و نقل داخلی و خارجی کشور ما بنماید

اینجانب که در سالهای اخیر شاهد جدیت و از خود گذشتگی این مؤسسه بوده‌ام باید اذعان نمایم که اجرای دستورات و راهنمایی‌های رهبر عالی‌قدر ما آنقدر سریع انجام گرفت که برنامه زودتر از موعد مقرر به‌مورد اجراء گذارده شد و بحق بایستی از خدمات مؤثر تیمسار سپهبد خاتمی ریاست هیئت مدیره و تیمسار سپهبد خادمی مدیر عامل و همچنین آقایان هیئت مدیره و کلیه کارکنان فعال هماقدردانی نموده و رجاء واثق دارم که در برنامه‌های آینده مانند گذشته نیز بموفقیت‌های شایانی نایل آیند .

اینک افتخار دارد به نامی نامی شاهنشاه آریامهر اولین پرواز هواپیمائی ملی ایران به مسکو و از طریق مسکو به اروپا و سایر پروازهای جت جدید به بغداد و منطقه خلیج فارس افتتاح میگردد.

آزادی و تربیت

محمود صناعی

چاپ دوم با اضافات منتشر شد

مؤسسه انتشارات امیرکبیر

پیام بین‌المللی

از میکال آنجل استوریاس

برنده جایزه نوبل در ادبیات در سال ۱۹۶۷

هر جا که تئاتر باشد، سخن بجای میماند: کلمات گفتگوی انسان با خدایان، انسان با جهانیان، و انسان با انسان. کلمات يك گفتگوی جاودانی. زبان قرون پس از دیگر گونیهای مکرر، در تماشاخانه برای توده‌ها، وسیله ارتباطی انسانی‌تر، و مستقیم‌تر، و مؤثر و عمیق میگردد.

آیین پرستش، نمایشهای روحانی، آفرینش موجودات، انواع ادب، همه تئاتر است و در تئاتر جای میگیرد یعنی برای بعضی بیهوده‌گویی و خیال‌پردازی، و برای برخی ندای تکامل خلیات، خواه افسون، و خواه واقعی، و برای همه رؤیاست. من که از فرهنگی در حال رستخیز، فرهنگ يك سنت تئاتر هزاران ساله، فرهنگ قبیله «مایا» در «گواتمالا» هستم، در اینجا از تصویر تیغه‌های شیشه‌معدنی که دلهای را بخورشید میرساند یاد نمی‌کنم، بلکه از لحظه‌های نمایشهای عظیم تئاتر قهرمانی، از رقصهای پر، و زنکوله، و دود که از روز ازل بر صخره‌ها نقش شده، یعنی جشنهای خیال‌انگیز که همه مردم در آن روزها و هفته‌ها پایکوبی و دست افشانی میکردند تا از پا در آیند و در خواب خستگی فروروند سخن میگویم، از این جهان است که من، مرد خورشیدهای دیگر، راه خطر مییوم و با آفرینندگان و تماشاکنان اعجاز تئاتر سخن میگویم و ایشان را دعوت میکنم که دست بدست یکدیگر دهند، نه برای آنکه خط زنجیری بسازند بلکه برای اینکه پل تفاهم دو جانبه‌ای برپا دارند.

در چهار گوشه این سیاره، مردان تئاتر، مردان همه تئاترها، در این لحظه، خطوط مرزی را محو میکنند، نژادها و ملت‌ها و ادیان را از یاد میبرند. و اراده خود را در راه صلح که يك ضرورت حیاتی و منحصر در این لحظه‌های کشمکش‌های بی‌سابقه است، توأم می‌سازند.

در این هفتمین سالروز جهانی تئاتر، در این سال که سالگرد اعلامیه حقوق بشر است، همه باید بزدگسائی که، در حق هم‌نوعان ما، آشکارا این همه‌ستمگری روا میدارند و در جنگهای برادر کشی و نژاد کشی، و یا بطرق دیگر قتل عام بشر، که يك اختلاف اقتصادی است، موجب نابودی انسان بدست انسان میشود و وجدان خود را بسیج کنند. چراغهای جلوه‌صحنه در هیچ نقطه‌ای خاموش نمیشود، بعکس، همه چراغهای تئاترهای جهان چون ستارگان چشمک میزنند و در پر تو آنها مسائل انسانی نمایش داده میشود و در هر اقلیم و هر صحنه بزبانهای مختلف مورد بحث قرار میگیرد بدون اینکه موضوع مهم نجات فرهنگمان در مقابل زرادخانه دهشت زای اتم فراموش شود.

مادامی که این تهدید باقیست کره خاکی ما جای مطمئنی نیست و فریاد هشدار من، بدون اینکه بروز جهانی انستیتیوی بین‌المللی تئاتر، که امروز برای آن در سراسر جهان جشن میگیرند لطمه‌ای وارد سازد، نباید بقسمی در اقدام مشترك ما سهم باشد که نگذارد کره زمین بگورستانی بدل گردد و روی سنگ‌مزار جهان ما این جمله ساده نقش شود که:

کم‌دی پایان پذیرفت.

انتشارات مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۴۷ و ۴۸

تاریخ ایران از ابتداء تا قرن هیجدهم ج ۱ و ۲ از چند خاورشناس
ترجمه کریم کشاورز

۴۹

جامعه شناسی طبقات اجتماعی در آمریکا
از احمد اشرف

۵۰

وضع و شرایط روح علمی از ژان فوراستیه
ترجمه دکتر علیمحمد کاردان

۵۱

روش تحقیق در علوم اجتماعی چاپ دوم
از دکتر مهندسی

بزودی منتشر میشود

سینما و جوانان ترجمه دکتر ابراهیم رشیدپور

جغرافیای جمعیت ترجمه دکتر مهدی امانی

انسان گرسنه چاپ دوم ترجمه مشیر جزنی (مهران)

دنیای سال ۲۰۰۰

چند مقاله راجع بدینگری ترجمه دکتر جهانگللو

مرکز فروش: فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشیها



سازمان کتابهای جیبی

مرده ریک و چند داستان دیگر

از گئی دوموپاسان - مترجم محمد قاضی

چاپ اول از انتشارات سازمان کتابهای جیبی

در ۲۱۸ صفحه - بهای ۲۵ ریال

مرده ریک مجموعه‌ایست از ۸ داستان منتخب از موپاسان نویسنده رئالیست فرانسوی یکی از یکی شیرین‌تر و آموزنده‌تر و جذاب‌تر. خود «مرده ریک» که داستان اول این مجموعه است واز همه مفصل‌تر، رذیلت و فقر معنوی آدمی را در برابر پول و مقام به زیباترین وجهی نشان می‌دهد. برای نیل به ایده آل پست خود، قهرمان داستان به همه چیز حتی به زشت‌ترین ننگها تن در می‌دهد، «عموژول» و «نشان افتخار» نیز دو داستان جالب در همین زمینه‌اند که حقارت طبع آدمها را مجسم کرده‌اند و مانظیر قهرمانان این دو داستان را در زندگی روزمره و در اجتماع خود فراوان می‌بینیم. «نه نه وحشی» و «مادموازل فی فی» دو داستان مهیج از غرور ملی و احساسات پر شور میهن پرستی است که در نزد طبقات مطرود و دور افتاده اجتماع بیش از طبقات مرفه و عزیز آن یافت می‌شود و نشان می‌دهد که بهره‌مند بودن از نعمتهای سرشار میهن از آن طبقات ممتاز و غم و اندوه میهن و به خاطر آن کشته شدن از آن طبقات زیرین و محروم اجتماع است. داستانهای «وداع» و «حسرت» نیز هر یک به اجنبی شیرین یادآور سوز و گدازهای شیرین عشقی است که با گذشت عمر بنخاموشی می‌گراید و سرد می‌شود.



سازمان کتابهای جیبی

شاهزاده و گدا

نویسنده مارك تواین

مترجم محمد قاضی

چاپ چهارم از انتشارات سازمان کتابهای جیبی
در ۲۶۶ صفحه - بها ۳۰ ریال

کتاب شیرین و آموزنده ایست که مارك تواین نویسنده شوخ و بذله گوی آمریکائی در لباس هزل و انتقاد از دربار سلاطین پنج قرن گذشته انگلستان ، مسایل اجتماع فعلی آمریکا را مطرح ساخته و زشتی های چشمگیر اختلاف طبقاتی را به زیباترین صورتی نشان داده است . در این داستان پسر بچه ولگرد و گدائی خواب سلطنت می بیند، رؤیائی که بیشتر بر اثر خلعجان های معده گرسنه به دست میدهد، و شاهزاده ای آرزوی آزاد بودن و همبازی شدن با ولگردان کوچه می کند، هوسی ناشی از باد معده پر و سنگینی تشریفات غیر لازم است . دست قضا جای آن دو آرزومند را با هم عوض می کند و هر دو به آنچه که ایده آل می پنداشتند می-رسند . در آنجاست که مارك تواین دنیای پر جلال و شکوه و پر قید و تشریفات یکی را با تمام خصوصیات عجیب و عبرت انگیزش از دریچه چشم دیگری می بیند و نکته های جالب می آورد و از چشم ابن يك نیز دنیای تیره و سیاه فقر را که از آن اکثریت عظیم مردم است نشان می دهد . کتاب حسن ختامی شیرین دارد و ضمن اینکه داستانی پرمایه و ارزنده و آموزنده است چنان جذاب است که خواننده تا به آخر نمی خواهد کتاب را بر زمین بگذارد.

امپراطوری زرد

چنگیز خان و فرزندانش

اثر : یواخیم بارکهاوزن

ترجمه : اردشیر نیکپور

بوسه‌های گمشده

اثر : کریم فکور

ایران - ترکیه - پاکستان

در راه يك همکاری ثمر بخش

حاوی اطلاعات ذی‌قیمتی درباره سه کشور

از انتشارات کتابفروشی زوار شاه آباد

کتابخانه طهوری ناشر آثار برگزیده زبان و فرهنگ ایران دو اثر
ذقیمت دیگری را به دوستان کتاب و دانش و فکر بشارت میدهد...

يك مرجع معتبر و پرفايدة

برای پژوهندگان و دانشمندان تاریخ و زبان و فرهنگ ایران
کتابی که مطالعه آن بخصوص از لحاظ تحقیق در اوضاع و احوال اجتماعی،
سیاسی، اقتصادی، و علمی و ادبی ایران دوره اسلامی حائز اهمیت درجه اول و روشنگر
زوایای تاریک تاریخ و جامعه شناسی است.

اسناد و نامه های تاریخی

از اوائل دوره های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی
تألیف سید علی مؤید ثابتي

در ۴۶۴ + ۳۴ صفحه چاپ خوب با جلد ممتاز انتشار یافت
این کتاب حاوی ۱۶۵ سند پرارزش سیاسی و ادبی و نامه های خصوصی و
فتحنامه ها و فرامین رسمی تاریخی است که بوسیله ملوک و وزراء و فرمانروایان
محلی و حکام و علما بقلم ادبای مشهور و بنام تاریخ ایران نوشته شده است و هر يك
از این اسناد گرانبها مأخذ معتبر است که از جهات گوناگون بسیاری از خصوصیات
احوال رجال مشهور ایران و اوضاع اجتماعی ده قرن از تاریخ این سرزمین را مکتشف
میسازد. بها ۴۰۰ ریال

اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی

تألیف

دکتر فریدون آدمیت

در ۳۱۲ صفحه چاپ خوب با جلد ممتاز انتشار یافت
تحلیلی از عقاید فلسفی و سیاسی و اجتماعی و ادبی میرزا آقاخان کرمانی
از پیشروان بزرگ تحول فکری نهضت مشروطیت.
متفکری که بنیان گذار حکمت علمی جدید، و آغازگر فلسفه ادبیات نو
و نقاد سنتهای گذشته نویسنده کی و شاعری، و نماینده نوخواهی سیاسی و سازنده
ایده نولوژی ناسیونالیسم ایرانی است. کتابی که سیر تاریخ ایران باستان و تحول
ایران اسلامی را از نظر فلسفه تاریخ و جامعه شناسی بررسی کرده است.
بها ۲۰۰ ریال



به هر کجا می‌خواهید سفر کنید
اما
یخدان و ترموس کلمن را فراموش نکنید
یخدان و ترموس کُلمن
بهترین رفیق سفر

مشخصات

ترموس و یخدان های تقلبی

- * جدار یخدان و ترموس های تقلبی دارای يك لایه عایق کاذب است که نمیتواند از ورود و خروج حرارت جلوگیری کند
- * پلاستیک داخلی یخدان و ترموس های تقلبی بو میگیرد و اغذیه و آب داخل آن زایل می‌گردد و پس از مدتی کوتاه پوسته پوسته میشود.
- * یخدان و ترموس های تقلبی خیلی زود می‌شکنند، شیر آن چکه می‌کند و روکش خارجی آنها بی دوام است زود ترک می‌خورد.
- * ترموس های شیشه ای باد می‌شکند، و تولید خطر می‌نماید.

مشخصات

ترموس و یخدان کلمن آمریکا و کانادا

- * جدار فلزی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا دارای يك طبقه عایق مخصوص است که از ورود و خروج حرارت بطور کامل جلوگیری میکند.
- * پلاستیک داخلی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا از جنس مخصوص و منحصر بفردی است که بو نمی‌گیرد رنگ نمرند ترک نمی‌خورد و تمام روایای آن قابل تعمیر کردن است.
- * یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا نمی‌شکند شیر آن چکه نمی‌کند بسیار ظریف و زیبا است دسته های آن آب گرم داده شده است روکش خارجی فلزی آن ضخیم و پلاستیک آن از جنس ترمولاک است.
- * نشکن است.

توجه فرمائید فقط کلمن ساخت آمریکا و کانادا بشما عرضه شود



Coleman





شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرخ - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان تلفن ۲۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۶۹۳۱۴
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی
۳۰۴۳۶۹-۳۱۹۴۶

آقای مهران شاهگل دیان : خیابان سوم اسفند شماره ۹۴
مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی	خرمشهر	خیابان فردوسی
« « «	شیراز	سرای زند
« « «	اهواز	فلکه ۲۴ متری
« « «	رشت	خیابان شاه
آقای هانری شمعون	تهران	تلفن ۶۲۳۲۷۷
«	لطف الله کمالی	« ۶۱۳۲۳۲
«	رستم خردی	« ۶۰۲۹۹

تایخ
پیامبران و شامان

از
حمزة بن حسن اصفهانی
ترجمه: دکتر جعفر شعار

منظومه
درخت آسوریک
مثنوی بیلوی. آوانوشت ترجمه فارسی. فهرست و اثر و یادداشتها
از
ماہیار نوابی

رُسوم و اراخلافه

تصحیح و حواشی
مینخایل عواد
ترجمه

محمد رضا یغنی که کنی

تایخ و ضاف

تخریج الامصار و ترجمه الامصار
به قلم
عبدالمحمد آیتی



فرهنگ بیلوی

تالیف

دکتر بهرام فره‌وشی

و اثر و نامه بندش

تالیف

مرداد بهار

المراقبة

مؤلف

بیع الزمان ادیب نظرنی
مقابلہ و تصحیح
دکتر سید جعفر سجادی

بهجت الروح

تالیف

عبدالمؤمن بن صفی الدین
بامقابلہ و نقد و تعلیقات
مدلل. راہینودی برکومال

ایرانول البرز
H.O.D

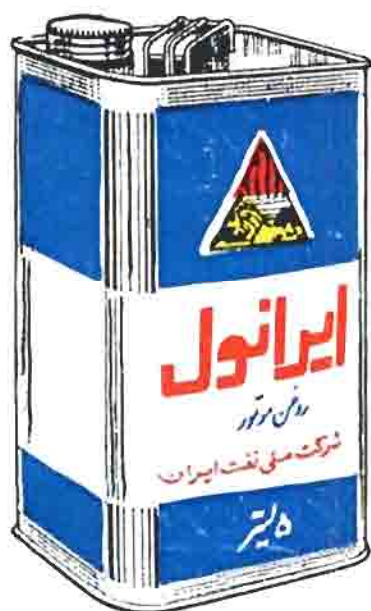
برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپر شارژ



ایرانول الوند

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی